

فاطمَةُ الزَّهْرَاءُ
عَلَيْهَا السَّلَامُ

ابو علم توفيق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فاطمه الزهراء عليها السلام

نویسنده:

ابو علم توفیق

ناشر چاپی:

امیر کبیر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	فاطمه الزهراء عليها السلام
۹	مشخصات کتاب
۹	مقدمه
۱۰	تقدیم کتاب به آستان قدسی حضرت زهرا (س) و پیشگفتاری از مترجم
۱۱	مقدمه‌ی مؤلف
۱۲	اهل بیت
۱۸	حضرت فاطمه زهرا (س)
۱۸	اشاره
۲۰	تجارت، عشق، ازدواج
۲۲	عمر خدیجه به هنگام ازدواج با رسول اکرم
۲۲	فرزندان پیامبر همه از خدیجه بودند
۲۴	کودکی در دامان محمد و در کنف تربیت غیب!
۲۵	فرزندان پیامبر و پاسخ به نوشته‌ای غرض‌آلوده
۲۹	دامادهای پیامبر اسلام
۳۰	بانوی بانوان جهان
۳۱	تاریخ ولادت فاطمه زهرا
۳۳	پرورش فاطمه
۳۴	شبهت فراوان فاطمه به پیامبر خدا
۳۵	فاطمه زهرا از اهل بیت پیامبر است
۳۵	اهل بیت چه کسانی هستند؟
۳۷	حدیث ثقلین
۳۷	اشاره

۳۹		خصائص پسندیده و صفات حمیده‌ی فاطمه زهرا
۴۱		روابط خاص رسول خدا با فاطمه زهرا
۴۳		همسر گرامی فاطمه زهرا
۴۴		اوصاف و خصال علی
۴۶		سلاله و ذریه پاک پیامبر اکرم
۴۹		زهرا، سرور همه‌ی بانوان جهان
۴۹		اشاره
۵۰		احادیثی، که فاطمه زهرا روایت کرده است
۵۱		هجرت فاطمه
۵۴		شرکت زهرا در امور اجتماعی
۵۶		خلق و خوی فاطمه زهرا
۶۲		داستان پیرمرد عرب نیازمند و بخشش حضرت زهرا گلویند خود را به او
۶۵		ازدواج حضرت فاطمه
۷۸		فصاحت و بلاغت فاطمه
۷۸		خطابه‌ی آتشین و کوبنده‌ی زهرا در مسجد پیامبر
۸۳		زهرا و فلسفه اسلام
۸۴		بخش‌هایی از خطابه‌ی حضرت زهرا در مجلس ابی‌بکر
۸۴		اشاره
۸۴		نماز
۸۵		زکوٰۃ
۸۶		روزه
۸۶		حج
۸۶		عدالت
۸۷		لزوم فرمانبری از اهل بیت پیامبر خدا

امامت	۸۷
جهاد	۸۷
صبر و شکیبایی	۸۷
امر به معروف	۸۸
نهی از منکر	۸۸
صله رحم	۸۸
وفاء به نذر و پای‌بندی به آن	۸۸
کم نگذاشتن حق دیگران	۸۹
نهی از میخوارگی	۸۹
پرهیز از تهمت و نسبت ناروا	۸۹
حرمت شرک به خداوند	۸۹
نیکي و احسان در حق پدر و مادر	۸۹
قصاص	۹۰
وفات پیامبر خدا	۹۰
حضرت زهرا (س) و مسأله خلافت و میراث پیامبر اسلام	۹۳
اشاره	۹۳
مسأله فدک	۹۴
بیماری حضرت فاطمه	۱۰۱
خوابی که فاطمه پیش از مرگ خود دید	۱۰۳
وصایای حضرت فاطمه زهرا	۱۰۵
اندوه امام علی بن ابی‌طالب در سوگ زهرا	۱۰۷
دعاهایی که از حضرت فاطمه زهرا (س) روایت شده است	۱۰۷
اشاره	۱۰۸
شاعران و حضرت زهرا	۱۰۸

۱۱۰ پاورقی

۱۱۹ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فاطمه الزهراء عليها السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: ابوعلم توفیق مترجم: علی اکبر صادقی ناشر: امیر کبیر سال ۱۳۷۴ تعداد صفحات: ۲۶۱

مقدمه

به قلم حضرت حجه الاسلام آقای حاج شیخ علی مقدادی اصفهانی دامت برکاته بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على فاطمه و ابيها و بعلمها و بينها بعدد ما احاط به علمك. وصل على الجوهره القدسيه في تعين الانسيه صورته النفس الكليه جواد العالم العقليه النبويه مطلع الانوار العلويه عين عيون الاسرار الفاطميه الناجيه المنجييه لمحبيها عن النار ثمره شجره اليقين سيده نساء العالمين المعروفه بالقدر الجهوله بالقبر. قره عين الرسول الزهراء البتول عليها الصلوه و السلام. «من صلوات محي الدين العربي» قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم: ان لربكم في ايام دهركم نفحات الافتعروضوا. [صفحه ۶] يكي از نفحات رحمت الهي كه شامل حال حقير گرديد، برخورد من بكتاب شريف «فاطمه الزهراء» تاليف استاد توفيق ابوعلم يكي از دانشمندان مصر بود كه پس از مطالعه‌ي آن دريافتم كه نويسنده‌ي محترم با آنكه اهل تسنن است، ارادتي فراوان بساحت مقدس حضرت زهرا سلام الله عليها داشته و در كتاب خود كوشيد تا آنجا كه مقدور است، حق مطلب را در بيان شخصيت با عظمت آن حضرت ادا نمود و حقايقى را در اين زمينه روشن سازد، و شايد تاكنون چنين كتابى در شرح و حال حضرت صديقه طاهره عليها السلام، بوسيله اهل تسنن نوشته نشده باشد. به جهات بالا، لازم ديدم كتاب مزبور را ترجمه و در دسترس ارادتمندان فارسى زبان حضرتش قرار دهم ليكن با كمال تاسف، گرفتاريهاى بسيار مانع از آن شد كه خود، شخصا به اينكار اقدام كنم و لذا براى اين امر به دوست دانشمند عزيزم جناب آقاى دكتور صادقى اعزه الله فى الدارين مراجعه نمودم و ايشان هم با كمال اشتياق و بدون تامل بر حقير منت نهاده و پذيرفتند و در مدت چند ماهى كتاب نامبرده را در نهايت شيوائى ترجمه و در دسترس حقير قرار دادند، ولى به علت برخى موانع، چاپ و انتشار اين اثر شريف مدتى تاخير شد، تا آنكه خوشبختانه، در اين ايام با تشريك مساعى موسسه انتشارات اميركبير كه در نشر كتب و آثار مذهبيه كوشا و پيشقدم است، توفيق چاپ آن دست داد. اميد آنه خدمت اين حقير و دوست عزيزم جناب آقاى دكتور صادقى مقبول درگاه حضرت زهرا سلام الله عليهما واقع شده باشد. و نيز از خداوند متعال مسئلت دارم كه بلفظ عميم خود، رحمت و ثواب اين عرض آدم را، به روان پاك پدر بزرگوارم، عالم عامل ربانى مرحوم حاج شيخ حسنعلی اصفهانی طاب ثراه، عايده و اصل فرمايد كه ارادتي عظيم به آستان اقدس حضرت زهرا سلام الله عليها داشت و پيوسته مرا نيز به اين ارادت و روزى توصيه و تشويق مى فرمود. و الحمد لله على ما اعطانا و هدانا و صلى الله على محمد و آله الطيبين و على الانبياء و المرسلين اجمعين. «على مقدادی اصفهانی» [صفحه ۷] اين كتاب: سندی است گویا از ارادتی عظیم، نسبت به «اهل بیت» پیامبر که به پیشگاه ارجمند زهرا سلام الله علیه تقدیم می شود. زهرا، همان بانوی نمونه که مورد خواست و پسند پروردگار است. او بخشی است از اسلام که در وجود رسول اکرم تبلور یافته و حیاتش سرمشق هر زن مسلمان، بلکه هر انسان با ایمان در هر زمان و مکانست. شناخت شخصیت فاطمه زهرا (ع) فصلی است از کتاب رسالت الهی و مطالعه آن، کوششی است در راه معرفت روح اسلام و ذخیره‌ای است گرانقدر برای انسان‌های هر عصر. فاطمه، زنی در نقطه اعلا و پرویده‌ای در دامان وحی خداست که رسول اکرم او را با عنوان «ام‌اینها» مفتخر فرمود و به «مام پدر» خطابش کرد. مواضع قهرمانانه‌ی زهرا پس از رحلت پدرش رسول خدا، نماینده‌ی چشم انداز گسترده‌ای است که اسلام در زمینه‌ی حقوق و وظایف، برای زنان ترسیم کرده و روشنگر نقش موثر و ارجمندی است که بانوان در ساخت و ساز مجتمع اسلامی ایفا توانند کرد. آری، اینها حقایقی است که خواننده‌ی گرامی از مطالعه کتاب حاضر، بر آنها آگاهی خواهی یافت. مولف [صفحه

تقدیم کتاب به آستان قدسی حضرت زهرا (س) و پیشگفتاری از مترجم

با نام خداوند تقدیم به پیشگاه ارجمند تو، ای زهرای عزیز. به تو، ای محبوب خدا و ای گرامی‌ترین بنده‌ی خدا. به تو، که بانوی بانوان جهانی. به تو، که اگر نبودی، مولای متقیان را، همسر و همسنگی در جهان نبود. به تو، ای دخت نبوت و ای مام ولایت جاوید. به تو، که مردم زمانه، قدرت را نشناختند. به تو، که دنیاطلبان، حق تو و همسر تو را پایمال کردند و کوشیدند، تا چشمه‌ی خورشید را، بگل اندایند، و چه ناجوانمردانه کوشش بدفرجامی! ای عزیز دل و جان ما، اگر آن روز، بر تو ستم کردند و از جسم پاک به خاک ناسپرده‌ی پیامبر، شرم نمودند و حرمت خانه و کاشانه‌ی وحی را، رعایت نکردند و ترا، در میان درهای فروبسته‌ی زندگیت! بیرحمانه بفشردند، اکنون دیده بگشای و ببین، که چسان مردان و زنانی، در اندوه تو، زانوی غم به سینه می‌فشرند و سرشک تلخ بر دامن می‌ریزند. اگر آن روز در مسجد مدینه از حقوق غصب شده‌ی خود و شویت [صفحه ۱۰] مردانه دفاع کردی، سالهای سال است که خامه‌هایی به پاسداری از حریم شما، همچون ناوکها، بر دل آن غاصبان می‌نشیند. اگر آن روز، بسوز دل ناله برکشیدی، چه ناله‌ها که از دل ما در غم تو برخاست! ای محبوبه‌ی خدا و پیامبر خدا، اگر آن روز با تو چنان کردند، امروز گوش فرادار و بنیوش که چسان مردان و زنانی، به ظاهر از پیروان همان گروه، به آگاهی رسیده‌اند و از حقوق غصب شده‌ی تو دفاع می‌کنند! که کتاب حاضر از آن جمله است. این معجزه‌ی حق نیست که پس از آن همه پرده‌پوشی و نعل وارونه باز رخسار خود را از پس ابرهای قرون و اعصار، بنماید و خویشتن به جهانیان بشناساند؟ به امید روزی که همگان چشم خرد و تشخیص بکشایند و چون خود تو، از پس هر نماز، بر ستمگران حقوق تو نفرین کنند؛ که چه به اینکار سزاوارند! که با کار ننگ آلوده‌ی خود نه تنها بر تو و آن حیدر کرار ستم کردند، که بر خلق جفا نمودند و مردمی بی‌شماره، را، از فیض آن مدینه‌ی علم و شهر دانش که علی دروازه‌ی آن بود، محروم و بی‌بهره ساختند، که اسلام را از آن راه که خدا و پیامبرش خواسته بودند، منحرف کرده و آن دینی را که باید بر خاور و باختر گیتی فرمان براند، این چنین زار و زبون نمودند و پیروان اسلام را که باید والاتر و بالاتر از همه نشینند، چنین خاک‌نشین و بی‌سر و سامان ساختند؛ و گر نه سخن از سلطنت و یافدک چیزی نیست که در شان شما باشد. و اینک سخنی چند با خواننده تا بداند که: ترجمه‌ی این کتاب به این خاطر انجام گرفت تا آنها که از تاریخ زندگانی زهرا علیها السلام، آن بانوی دنیا و عقبی، آگاهی کامل ندارند، از زبان برادر سنی مذهب خود، سخن آشنا شنوند و با حقایقی از حیات [صفحه ۱۱] دختر محبوب پیامبر خود آشنا گردند و ببینند، که علی‌رغم برخی بی‌بصران دنیاطلب که به خاطر شهرت و حطام این جهان، دانسته پا بر سر حقایق نهاده‌اند، کسانی هم هستند که با شرایط نامساعد محیط و بدآموزیهای آن، گوهر واقعیت‌ها را شناسا شده و با اینکار به اعتبار و ارزش خویشتن افزوده‌اند، که «لله العزه و لرسوله و للمؤمنین» و تاج این افتخار را بر سر گذاشته‌اند که به قدر وسع خود، از اهل بیت پیامبر دفاع کنند و از حریم ایشان پاس دارند، که ما را انتظار آن نیست که این کتاب، چونان کتب محققان شیعه لبریز از حقیقت باشد و از عظمت منزلت و حقوق اهل بیت، صلوات الله علیهم کما هو حق، داد سخن دهد که هر چه باشد موالیان مولا را سعت صدر از عالمی بیش است، که «ان شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا». این کتاب همچون نورافکنی بر صحنه‌های زندگانی نورانی فاطمه که بسیار کوشش کردند تا در پرده نگاهش دارند، می‌تابد و بر بسیاری از جوانب آن روشنگری می‌کند؛ به علاوه، که به مناسبت، شرحی مختصر بر حیات پربرکت حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و خدیجه‌ی کبری و حضرت امام علی بن ابی‌طالب و فرزندان گرامی او، علیهم السلام است. نویسنده‌ی کتاب که در مصر و در میان برادران اهل تسنن زندگانی دارد و خود، بظاهر یکی از آنان به شما است، در دل نورانی خود، ارادتی بزرگ نسبت به مقام والای اهل بیت و ولایتی سترگ به ساحت مقدس امام المتقین علی علیها السلام دارد که اثر این نور، از لابلای سطور کتابش، غالباً می‌تابد و چه زیباتر که داستان محبوب، از زبان

دیگران شنیده آید، که آدمی پیوسته در اشتباه سرگردان نمی ماند و گاهی لطف حضرت باری دستگیر آنها سزاوارند می گردد، که «و لولا فضل الله علیکم و رحمته مازکی منکم من احدا بدا و لیکن الله یزکی من یشاء» و به همین جهات، در ترجمه‌ی کتاب، رعایت کامل امانت به عمل آمد و [صفحه ۱۲] در ذکر اعلام و اشخاص و «خیر و شر» همه جا، راه متن واصل پیموده شد، تا آنکه رنگ و بوی آن محفوظ ماند و گرنه، نسبت به برخی از مطالب آن، سخن بسیار است و گاه گاه، در پاورقی به قسمتی از آنها، اشاره رفته است. نویسنده را در این کتاب، رسم بر این است که در مسائل و مباحث مطروح، تنها بذکر مدارک و منابع تاریخی و روایات و احادیث و نقل اقوال مورخان معتبر اکتفا کرده و کمتر نظر خود را به صراحت بیان می نماید و خواننده را آزاد می گذارد که در هر مورد، آنچه حقیقت است، خود درک کند و به همین جهت لازم است که برای آگاهی از یک مطلب، تمام بحث مربوط به آن، به دقت مطالعه شود و قسمتی را، ناخوانده باقی نگذارند که در غیر این صورت، بیم آن می رود که خواننده به واقعیت امر دست نیابد. در خاتمه، آرزو مندیم که این ران ملخ به حضرت سلیمان پذیرفته آید و با دیده‌ی عنایت در آن بنگرند که چشم امید، به الطاف ایشان دوخته و امید شفاعت به آستانشان بسته‌ام و السلام علی من اتبع الهدی. تهران- علی اکبر صادقی عید غدیر ۱۳۹۳ هجری قمری [صفحه ۱۳]

مقدمه‌ی مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم انما یرید لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرک تطهیرا. (سوره‌ی احزاب) ترجمه: خداوند اراده فرمود، که پلیدی و رجس را از شما «اهل بیت» بزدايد و پاک و مطهرتان سازد. قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربی. (سوره‌ی شوری) ترجمه: (ای پیامبر) بگو، من در برابر انجام رسالت و پیامبری، پاداشی از شما، به جز محبت و مودت نیست به نزدیکانم نمی خواهم. ترجمه: بسم الله الرحمن الرحیم پیشگفتار الحمد لله رب العالمین، و الصلوة و السلام علی سید المرسلین، النبی الامی العربی، سیدنا و مولانا، محمد، صلی الله علیه و سلم. نایابی سریع نسخ کتابی که با عنوان «اهل بیت»، از سوی این نویسنده تالیف و انتشار یافت، خود شایسته ترین تشویقی بود که خوانندگان عزیز، نسبت به من به عمل آوردند و از طرف دیگر، نامه‌هایی که بیش از اندازه مرا مورد لطف و مرحمت قرار می دادند و در اینجا، لازم می بینم که از رقیمه‌ی گرامی آقای حسین شافعی، نایب رئیس جمهوری مصر و نامه‌ی مفصل دانشمند بزرگ آقای سید محمد صادق صدر، نام برده و سپاسگزاری کنم. همانطور که در مقدمه‌ی نخستین چاپ کتاب، یادآور شدم، این اثر، صرفا جنبه‌ی تاریخی دارد که از منابع اصیل و ماخذ صحیح، نقل و اخذ گردیده و مرا در این کار، به جز رعایت امانت در نقل و روایت، چیزی نیست و هر چه هست، از آن پدری است که چشم پسر را به دیدار حقایق بگشود و مرا بر محبت اهل بیت و خاندان گرامی [صفحه ۱۴] پیامبر اسلام، تحریک و تحریض فرمود که خدایش بیامرزاد. برای تجدید چاپ کتاب پس از استعانت از خداوند متعال، با برادر ارجمند آقای ابوالنجا، بازرس عالی دارالمعارف مصر، مشورت نمودم و سرانجام بر این اندیشه شدم که آن را در چند مجلد جداگانه، طبع و منتشر نمایم و نخستین جلد آن را، به حضرت فاطمه اختصاص دهم؛ زیرا که او یکی از نخستین سازندگان تاریخ اسلام است، که آثارش، در کار مدعیان خلافت، از صدر اسلام تاکنون دیده می شود و در عظمت شان و رفعت مقام ارجمند او، همین بس که تنها دختر بزرگوار پیامبر بزرگ، صلی الله علیه و آله و سلم و همسر گرامی امام علی بن ابی طالب، کرم الله وجهه و مادر حسن و حسین است و در حقیقت، او آرام جان و سرور دل پیامبر خدا بود. زهرا، همان بانویی که میلیون ها آدمی را چشم و دل، به سوی اوست و نام گرامیش بر زبان ایشان است. زهرا، آن شهاب نورافشان آسمان نبوت و اختر فروزان فلک رسالت و بالاخره، زهرا، آن والاترین بانوی آفرینش. اما همه‌ی این تعبیرات، جز بخشی اندک از دنیای فضیلت و شرافت او را آینه داری نمی کند و جز مختصری از فضایل و مناقب او را نمایشگر نیست که زهرا، دخت رسالت و پرورده‌ی دامن وحی است. رسول خدا، صلی الله علیه و سلم، فاطمه را با کنیه ام اییها خطاب می فرمود و او را مام

پدر می‌خواند؛ نامی بس افتخارآمیز که به او عطا نموده و تاج کرامتی که پدر، بر تارک دختر خویش نهاده بود. پس شایسته‌تر آنکه همگی در برابر حضرتش، سر تکریم فرود آوریم و با همان نام سزاوار که رسول‌خدایش داده بود، خطابش کنیم، که هم او، بدختر گرامی خود فرمود: «ای فاطمه، خداوند از خشم تو در خشم می‌شود و از خشنودیت، خشنود می‌گردد.» و گرنه، زهرا را مکان والاتر از آن است که اصولاً تعبیرات، عظمت او را باز گوید و جمله‌ها نمایشگر قدر و مرتبتش گردند. خواننده‌ی عزیز، در این کتاب علاوه از سیره مرضیه‌ی زهرا، به مناسبت به مطالب و موارد دیگری نیز، وقوف خواهد یافت و کما بیش، به فضیلت و مقام و مرتبت والای [صفحه ۱۵] اهل بیت پیامبر، که خداوند متعال، در شان ایشان آیه‌ی مبارکه‌ی: «یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تہطیرا» [۱] نازل فرموده، آگاه خواهد گردید. اهل بیت، شجره‌ی نبوت و مرکز دایره‌ی رسالت و سرچشمه‌ی رحمت و کان علم و حکمت و گنجینه‌های خداوند رحمانند. می‌شاید، که دوستان و یاران ایشان، چشم امید، به مرحمت و لطف پروردگار بدارند، که آنکس که با ایشان دشمنی ورزد، به پای خود، به استقبال خشم خدا رفته است. بنور ایشان بود که از ظلمات گمراهی برهیدیم، که همانا اسرار پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم را، ایشان گنجینه‌اند. از صدیق، رضی الله عنه، روایت شده که: پیامبر خدا را دیدم چادری بر سر پا نموده و خود، در حالیکه بر کمانی عربی تکیه کرده بود، درباره‌ی علی و فاطمه و حسین که در چادر بودند، چنین فرمود: ای مسلمانان، من با هر کس که با اینان بدشمنی برخیزد، دشمنم و با هر کس که با ایشان، بصلح و صفا باشد، در صلح و صفایم، من دوستدار دوستان ایشانم، جز نیکبخت پاکزاده به ایشان مهر نمی‌ورزد و جز نگون بخت ناپاک‌زاد، با ایشان بکین نخواهد بود. امید آنکه به خواست خداوند، و پس از انتشار این بخش از کتاب که در خصوص فاطمه زهرا، نگارش یافته، مجلدات دیگری به ترتیب، در شرح زندگانی امام علی، رضی الله عنه، و امام حسن و امام حسین و سیده نفیسه خاتون، طبع و نشر دهم و نیز به اجابت از خواهش خوانندگان گرامی، آثار دیگری درباره‌ی شخصیت حضرت زینب رضی الله عنها، و علی زین العابدین، پسر برومند ابوالشهاد، امام حسین، رضی الله عنه، تالیف نمایم. از خداوند متعال توفیق می‌طلبم که به تالیف و طبع و انتشار این کتب گرانقدر افتخار یابم و نیز از پروردگار منان، امید آن دارم که به احترام پیامبر اسلام صلی الله علیه و سلم، از برکات اهل بیت، محرومان نفرماید و در زمره‌ی دوستداران ایشان، محسوبمان دارد، تا شاید که این رشته‌ی محبت، ما را به آستان جد بزرگوارشان پیوستگی بخشد و در آن روز که خلایق برای حساب، نزد پروردگار بپا خیزند، از [صفحه ۱۶] شفاعتش نصیبمان دهد. و بار دیگر از خداوند پاک، هدایت و توفیق مسئلت دارم که توفیق، تنها در دست خداوند بزرگ و توانا است. توفیق ابوعلم یکم رجب سال ۱۳۹۲ [صفحه ۱۷]

اهل بیت

(نامه‌ای از دانشمند بزرگ محمد صادق صدر) ترجمه ملخص نامه‌ای است که استاد سید محمد صادق صدر در تقریظ چاپ نخستین این کتاب برای مولف فرستاده و مساعی او را تمجید نموده است و چون مشتمل بر فوایدی است به درج آن اقدام شد. مترجم. جناب آقای توفیق ابوعلم، سلام بر شما و همه‌ی همکاران شما که به حضرت سیده نفیسه انتساب دارید و رحمه الله و برکاته. من به عنوان فردی که از افتخار سیادت و انتساب به خاندان پیامبر، برخوردار است، از مطالعه کتاب پر ارج شما که با نام اهل بیت نگاشته‌اید، نهایت خوشوقت گردیدم و به توفیقات و هدایت‌هایی که خداوند نصیب شما نموده، سراپا رشک شدم. گواهی می‌دهم که شما از زمره آن پاکانی هستید که امام زین العابدین، در آنجا که اهل بیت پیامبر را توصیف فرموده، به ایشان نظر داشته و گفته است: «اهل بیت، به آنچه بوده و آنچه شود، آگاهند و خداوند قلوب مردم را، عاشق و مشتاق ایشان ساخته است.» اینک شماست که قلبتان در محبت اهل بیت می‌طپد و نهایت کوشش خود را در دفاع از حریم ارجمند ایشان، بکار برده‌اید. از نوشته‌های شما، آشکارا می‌توان [صفحه ۱۸] دریافت که مصداق گفتار پیامبر، صلی الله علیه و آله، هستید که فرمود: «دوستان اهل بیت،

نیکبختان و پاکرادرگانند.» و من این سعادت و نیک بختی را به شما تبریک و تهنیت می‌گویم و امید آنکه پروردگار متعال، شما را در باقی زندگانی دراز و سودمندتان توفیق مرحمت فرماید، تا با دوستان اهل بیت، دوست و نسبت به دشمنانشان، دشمن باشید. گوارا باد بر شما که به چنین خدمت، توفیق یافته و به افتخار انتساب به حرم گرامی حضرت نفیسه خاتون رضوان الله علیها، نائل گردیده‌اید. آرزومندم که مرا نیز، به هنگام تشرف به آن آستان جلیل، از دعای خیر فراموش ننمائید. آری، سعادت بزرگ در این سیر فکری سودمند و مطالعات پراج که در نگارش کتاب اهل بیت نموده‌اید، به شما روی کرده است. نشانه‌های محبت و ولایت از لابلای فصول و ابواب کتاب شما، به چشم می‌خورد که چگونه نسبت به خاندان پیامبر مهر ورزیده‌اید، خاندانی که خداوندشان از رنگ پلیدی و رجس، پاک قرار داده و طاهر و مطهرشان فرموده است و ایشان را پیشوایان حکیم این امت کرده که با نورشان راه هدایت روشن شود و مردم از ظلمات گمراهی نجات یابند. جای هیچ شگفتی نیست که اهل بیت رسول خدا را در این مرتبه از عظمت و جلالت قدر، ببینیم، زیرا که ایشان هم چون جزء لا-یتجزا نسبت به رسول خداوند که علمشان از سرچشمه‌ی علوم او و ادبشان از منبع آداب اوست، که ایشان را آگاهی به روحی پروردگار و اسرار و رموز شریعت، از طریق پیامبر است. در عظمت مقام آنان همین قدر بس که می‌بینیم زندگانی پر برکت ایشان که از امیرالمومنین، علی، آغاز و به مهدی خاتمه می‌یابد، دنباله و امتداد حیات ارجمند پیامبر، جد بزرگوارشان است و تمام مدت عمر گرامیشان در راه شریعت و امت و مصلحت عموم مصروف گردیده، آن سان که آیتی از قرآن را بدون تفسیر باقی نگذاشتند و حکمی از احکام اسلام را بی توضیح و تبیین رها نمودند. [صفحه ۱۹]

این گفتار پیامبر خداست که در شناساندن قدر و منزلت برادر خود، علی فرمود: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیاته من بابه.» [۸] (من شهر دانشم و علی، آن راه، به منزله دروازه است و هر آن کس که جویای دانش من است، باید که از در آن داخل گردد.) و نیز فرمود: «پس از من داناترین افراد امت من، علی است.» [۸] و از ابن مسعود روایت شده که پیامبر فرمود: «یا علی، توئی که باید پس از من، موارد اختلاف و مشکلات امت مرا، حل و فصل نمایی.» [۸] و نیز آن حضرت فرمود: «حکمت به ده قسمت تقسیم شده که به علی نه قسمت از آن داده شده و نصیب باقی مردم، تنها یک قسمت باقیمانده است و باز علی در همان یک جزء از دیگر مردمان داناتر و آگاه‌تر است.» [۸]. می‌بینیم که امیرالمومنین، با کوتاهی مدت خلافت و با آن مشکلات که در عصر او، روی داد، معذک از خود، کتاب نهج البلاغه را به یادگار گذاشت که مهمترین دستور العمل امت اسلام است. و خطب شیوای آن، مردم را به راه راست و طریق مستقیم راهنمایی نموده و آراء صائب و کلمات قصار حکیمانه‌اش به ارشاد خلق می‌پردازد. و نیز احکامی که در قضاوت‌ها و دادرسی‌های خود، صادر فرموده، از صدر اسلام تا این زمان، همه وقت مورد توجه مجتهدان و صادرکنندگان احکام قضائی اسلام بوده است. و از سوی دیگر امام علی، زین العابدین، با آن که در سخت‌ترین شرایط، در عهد بنی‌امیه، می‌زیست، از نصیحت و موعظت و ارشاد بخیر و صلاح درباره‌ی امت اسلامی دریغ نفرموده و در صحیفه سجاده که به زبور آل محمد مشهور است، از طریق مناجات و دعا با پروردگار، مردم را راهنمایی نموده است. صحیفه سجاده، مشتمل بر دعاهائی است که علاوه از بلاغت و شیوائی، دارای معانی محیر العقول است و در بحث جهاد امام صامت خود، اهداف عالی آن ادعیه را توضیح و تشریح نموده‌اند. [صفحه ۲۰] هر مسلمان مومنی را سزاوار است که پس از قرآن کریم، کتاب نهج البلاغه و صحیفه سجاده را در خانه داشته باشد، زیرا این دو کتاب بعد از قرآن و سنت، مهمترین کتب است که از لحاظ قدر و منزلت، پائین‌تر از کلام خدا و پیامبر و بالاتر از گفتار هر مخلوق و آفریده‌ی دیگر است. و باز از طرف دیگر، امام صادق جعفر بن محمد علیهما السلام را می‌بینیم که به مجرد آنکه شرائط، مساعد شد، در خانه‌ی خویش را به روی مردم بگشود. و در آن عصر، خانه‌ی وی، بزرگترین مدرسه اسلامی گردید که مردانی بزرگ در فقه و تفسیر و حدیث و سایر علوم اسلامی از آنجا بیرون آمدند. از حضرتش روات فراوانی، از میان مذاهب مختلف اسلامی، اخذ حدیث نموده و چهار هزار مرد، از زبان مبارکش، روایت کرده‌اند. از مجموع روایاتی که بلاواسطه از حضرت صادق سلام الله علیه، شنیده شده، چهار صد کتاب تدوین گردید که در نزد فرقه

اما میمه، به اصول چهارصدگانه معروف و مشهور شده است. لیکن با تاسف فراوان، فتنه‌های این جهانی، در آن عصر، با سرنوشت آن اخبار و احادیث نیز، بازی کرد و اگر لطف خداوند نسبت به امت اسلام نمی‌بود، تمام آثار نبوی، از میان می‌رفت، اما پروردگار متعال، مردانی را از حاملین علوم اهل بیت، مقرر فرمود تا خود را وقف خدمت امامان خود کنند و فکر و اندیشه و قلم و قدم و عمر خویش را، در راه جمع‌آوری احادیث عترت طاهره رسول خدا بگمارند و کتبی تالیف نمایند که پیوسته، مرجع و مصدر مجتهدان و عالمان قرار گرفته و در استنباط احکام شرعی، به آنها مراجعه کنند. اینها همان کتب چهارگانه کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب، و استبصار است که مشتمل بر احادیثی است که از کتب اصول چهارصدگانه بدست آمده و مولفان آنها، یکی محمد بن یعقوب کلینی، صاحب کتاب کافی متوفی در مان شعبان سنه ۳۲۹ هجری، یعنی سال وفات ابوالحسن، علی بن محمد سمري، آخرین کس از نواب [صفحه ۲۱] اربعه امام زمان، علیه‌السلام است. کافی مشتمل بر ۱۶۱۹۹ حدیث است و هم چنین محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی متوفی سنه ۳۸۱ هجری که مدت بیست‌و‌اند سال از زمان غیبت صغری امام زمان را درک کرد. وی، صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه است، که مشتمل بر ۳۹۱۳ حدیث مسند و ۱۰۵۰ حدیث مرسل است. و بالاخره، محمد بن علی طوسی، شیخ الطائفه زمان خود، که صاحب دو کتاب استبصار و تهذیب و متوفی در محرم سنه ۳۶۰ هجری است. کتاب استبصار تعداد ۵۰۱۱ حدیث، در خود گرد آورده است. بعد از این سه محمد و این سه مولف بزرگ، سه محمد دیگر بکار تالیف پرداختند، یعنی محمد بن حسن حر عاملی، صاحب کتاب وسائل الشیعه، الی تحصیل مسائل الشریعه و محمد باقر مجلسی، صاحب کتاب بحارالانوار و محمد بن مرتضی مشهور به ملا محسن فیض، صاحب کتاب وافى. علاوه، میرزا حسین نوری، کتابی ارجمند، که ناظر به کتاب وسائل الشیعه است، تالیف نموده و آن را مستدرک الوسائل نام کرده و در آن کتاب، احادیثی که مورد توجه شیخ حر عاملی قرار نگرفته و یا به آنها برخورد ننموده و یا آنکه به جهت عدم معرفت به حال راوی و یا گرد آورنده، از ذکر احادیث وی، صرف نظر کرده بود، جمع‌آوری نموده است که در نوع خود از بهترین تالیفات در این زمینه می‌باشد. و هم چنین، عم مرحوم، سید حسن صدر، متوفی سنه ۱۳۳۵ هجری، شرحی وافى بر وسائل الشیعه نگاشته و در آن، فقه الحدیث و سند و دلالت و رجال و روایات را به صورت بی‌سابقه‌ای بیان نموده است. و اگر در این آثار اختلافی دیده شود، در اصل مطلب بی‌تاثیر است و عینا به منزله‌ی اختلافی است که در میان مذاهب چهارگانه دیده می‌شود که چه بسا در یک مسأله‌ی، نظر فقهی با نظر دانشمند دیگر متفاوت است، و اصولا، هر مجتهدی برای استنباط حکم شرعی، باید که به مستندات و منابعی توجه کند که در اختیار او قرار گرفته است. [صفحه ۲۲] اما حقیقت این است که اوضاع و شرائط زمان ما، با اعصار گذشته فرق کرده و تقارب و تفاهم میان دانشمندان و علماء، به سبب سهولت ارتباطات و دیدارها و فراوانی کتب و رسالات و مصادر و منابع علمی افزون گردیده است. اکنون، بسیاری از اهل علم و نویسندگان کتب علمی در کشورهای عربی لزوم آشنائی و همکاری نزدیک میان خود را، احساس کرده‌اند و شاید دهها تالیف، براساس همین فکر عالی اسلامی، نگارش و انتشار یافته است. و در این جا، نباید فراموش کنیم که موسسه دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه افتخار فراوانی در این راه حاصل کرده و در حقیقت، به منزله‌ی سنگ زیر بنای این گونه فعالیت‌ها در راه آشنائی بیشتر علماء مذاهب با یکدیگر می‌باشد. خداوند مردان گذشته‌ی آن موسسه را بیامرزاد و آنانکه هم اکنون در اینکار کوشش می‌کنند، جزای خیر دهد و در تحقق بخشیدن به آنچه مصلحت اسلام است، یاری و مساعدتشان فرما یاد. در قرآن مجید و سنت نبوی، آیات و احادیث فراوانی است که به وضوح، بر مقام و منزلت اهل بیت نزد خداوند و پیامبر بزرگ اسلام دلالت دارد. و این، بزرگترین توفیق شماس است که در کتاب ارجمند خود، دلائل و شواهد این جلالت قدر را، به صورتی ذکر کرده‌اید که هر انسان منصف در برابر آن، سر تمکین و قبول فرود می‌آورد و آن کس را که در راه جستجوی حقیقت است ارشاد و دلالت می‌نماید. در تفسیر آیه مودت از قرآن کریم، از عبدالله بن عباس، دو رای مختلف نقل شده که راوی یکی از آن دو، عکرمه است و بر آن تفسیر، معنی آیه چنین است: «مرا، بلحاظ نسبتی که با شما دارم، رعایت کنید و به خاطر قرابت فیما بین، گفتارم را تصدیق نمائید.» و

در واقع مفاد آیه بنابراین تفسیر، آن است که: «اگر به خاطر رسالت و پیامبریم، مرا تصدیق ندارید، به خاطر خویشاوندی که با شما دارم، گفتارم را بپذیرید.» [صفحه ۲۳] در این تفسیر، هدف اصلی آیه که همانا توصیه و سفارش نسبت به خویشاوندان و نزدیکان رسول است، از میان رفته و اصولاً به همین منظور، آیه را چنین، قلب معنی و تفسیر کرده‌اند. اما معنی دوم که از ابن عباس به مناسبت تفسیر آیه شریفه «و من یقترف حسنه» نقل شده، مقصود از حسنه را، حب و ولایت اهل بیت، دانسته است و همه‌ی اهل بیت پیامبر و کلیه مفسران در این معنی متفق القولند. وجوهی که محقق فخر رازی ذکر کرده و شما نیز در خاتمه بحث در کتاب خود، از آن یاد کرده‌اید، بهترین سخنی است که در این زمینه، می‌توان گفت. لیکن، دوست داشتم، بر تفسیری که عکرمه نقل کرده، حاشیتی افزوده و توضیح می‌دادید، که این وجه، ناصواب بوده و با خلق و خوی و سیرت ابن عباس که مشهور به ارادت ورزی نسبت به خاندان رسالت و علی و اولاد او است، نهایت منافات دارد. مضافاً به آنکه عکرمه، مردی معلوم الحال و بغض او نسبت به اهل بیت، مشهور و معروف است و علاوه آنکه بسیار نقل شده که عکرمه بر ابن عباس، دروغ بسته و به کذب، مطالبی به او نسبت داده است. و من در کتاب خود بنام اجماع به تفصیل، متعرض دروغهائی که این مرد به دیگران بسته است، گردیده‌ام. آرزو دارم که به کتاب الکلمه الغراء در بیان فضیلت حضرت زهرا و فصل سوم آن که در آیه مودت بحث شده، مراجعه کنید تا بر گفتار دائمی گرامیم، مرحوم سید عبدالحسین شرف‌الدین، در رد سخنان مخالفین که در آیات خداوند تحریف نموده و از روی حسد و کینه، آنها را از معانی حقیقی خود، منحرف ساخته‌اند، آگاه گردید. در حالیکه امام شافعی برای تثبیت اخلاص و ارادت خود نسبت به خویشان پیامبر، با زبان عواطف شعری، چنین سروده است: یا اهل بیت رسول الله حکم و ضی من الله فی القرآن انزله کفاکم من عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاه له [صفحه ۲۴] یعنی: «یا اهل بیت رسول خدا، مهر شما، نوری است الهی که خداوند در قرآن، به آن اعلام فرموده است. و در عظمت و جلالت قدر شما، همین بس که هر کس در نماز، بر شما صلوات نفرستد، کاری باطل انجام داده است.» شاعر در نخستین بیت به آیه مبارکه مودت اشاره نموده که خداوند آن را بر هر مسلمانی فریضه و واجب کرده و در بیت دوم، بلزوم صلوات بر آل و اهل بیت در تشهد هر نماز، پس از صلوات بر جدشان پیامبر، تصریح نموده است و به اجماع همه‌ی مسلمانان، هر کس که در تشهد نماز خود، تنها بر پیامبر صلوات فرستد، نمازش باطل و تباه است و به همین جهت، رسول خدا، صلی الله علیه و آله از آنکه تنها بر او صلوات فرستند، نهی می‌فرمود و می‌گفت: «صلوات ناقص بر من می‌فرستید» و صلوات بر خود را، بدون آنکه بر اهل بیت هم درود فرستاده شود، صلوات ناقص محسوب می‌نمود. و احادیث فراوانی که بر هیچکس پوشیده نیست، در کیفیت فرستادن صلوات رسیده است. و در این مساله تردیدی نیست که لزوم اقتران اهل بیت، به پیامبر در صلوات اختصاصی به گفتار به زبان نداشته و شامل نوشته‌ها نیز می‌گردد ولیکن با تأسف می‌بینیم که برادران اهل تسنن در آغاز خطبه کتب خود، صلوات را به صورت کامل نوشته ولی در باقی موارد، آن را ناقص ذکر می‌کنند و در میان نویسندگان ایشان، به جز محمد بن علی شوکانی رحمه الله، ندیدم کسی را که در کلیه موارد، به اقتران آل و حضرت پیامبر اکرم ملتزم باشد و تنها اوست که در تمام مولفات خود بر طبق دستور رسول خدا، صلوات را به طور کامل و جامع یاد می‌کند. آخر، چه کسی می‌تواند با اهل بیت دشمنی ورزد و اصولاً اهل بیت کیانند و این خانه، چه کسانی را در بر گرفته است؟ یکی از آنان، فاطمه زهرا است که به تصریح پدرش رسول خدا، سرور بانوان است و نیز امام علی که به نص آیه مبارکه مباحله نفس پیامبر به حساب آمده و دیگر حسنین اند که دو گل از گلزار زندگانی پیامبر و [صفحه ۲۵] دو امام واجب‌الاطاعه‌اند، چه به جنگ برخیزند و چه به صلح بنشینند. و چنانچه یادآور گردیدیم، زندگی ایشان و باقی امامان، علیهم السلام، در حقیقت امتداد زندگانی پربرکت رسول خداست، به تاویل آیات قرآن آگاهند و سنت پیامبر و احکام را برای امت، بیان می‌کنند و اسرار پنهان شریعت غراء را شناسنده و عارفند و با چنین امتیازات، آنان، نفس رسول خدا و شرکاء او را کار ابلاغ دین‌اند، پس نه جای شگفتی است که صلوات بر ایشان، لازم و واجب باشد، و نه غریب است که پیامبر خدا، به همان طریقه که پروردگار جهان نام ایشان را، با نام رسولش مقارنت داده، به اقتران نام خود و نام

عترت خود توصیه فرماید و از امت بخواهد که هر وقت از او یاد می‌کنند، از اهل بیت او نیز یاد نمایند. علاوه آنکه پیامبر اکرم با این اقتران، که میان نام خود و نام ایشان مقرر کرده، به ولایت عهدی آنان اشاره نموده همان طور که در میان ملوک و پادشاهان نیز چنین مرسوم است که هر زمان، به تناسب، نامی از پادشاه برده شود، از ولی عهد او نیز نام برده خواهد شد. و به خداوند جهان سوگند که اگر پیامبر، مقام ولایت عهدی و جانشینی خود را در خور دیگری می‌دانست، هر آینه نام آن کس را بر نام ارحام و اهل بیت خود مقدم و مرجح می‌داشت، اما تعیین این منصب و موقع ارجمند، تنها به دست حق و باخواست و اراده خداست و اوست که این مقام رفیع را، برای ایشان، مقرر فرموده است. و در این زمینه سروده‌اند: من معشر جبهم دین و بغضهم کفر و قربهم منجی و معتصم ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر اهل الارض قیل هم یعنی: «اهل بیت، آنان که محبت ایشان دین و دشمنیشان کفر و تقرب به آنان، موجب نجات و رستگاری است. هر آن هنگام که از اهل تقوی و پرهیز، سخن به میان آید، آنان، امامان و پیشوایان پارسایی‌اند و اگر از بهترین مردمان روی زمین پرسیده شود، باز نام [صفحه ۲۶] ایشان برده خواهد شد.» و شاید بالاترین دلیل بر عظمت اهل بیت نزد خداوند و پیامبرش، همان آیه کریمه مباهله باشد که خداوند فرموده: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین». یعنی: «(ای پیامبر) بعد از آنکه ترا (به اصل موضوع)، دانش و آگاهی حاصل شده است، دیگر اگر کسانی با تو، در آن به مجادله و محاجه برخیزند، بگو بیائید آماده شویم، ما پسران و زنان و خودمان و شما نیز پسران و زنان و خودتان گرد آمده و (بدرگاه حق) ناله و زاری کنیم و لعنت خدای را، بر دروغگویان مسالت نمائیم.» بطوری که می‌دانیم رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، از میان زنان به جز پاره‌ی تن خویش، فاطمه را و از میان پسران، به جز آن دو گل گلزار حیاتش، حسین را و از میان خودشان به جز برادر خود علی را که بر حسب روایات مستفیض و متواتر نزد همه‌ی مسلمانان، به منزله هارون نسبت به موسی [۸] بود، برای مباهله انتخاب نفرمود. آری همین چند تن برگزیده بودند که خداوند آنان را برای مباهله معین فرموده بوده و رسول خدا نیز کسی از خاندان هاشم و یا مسلمانان دیگر را که در نظر مردم مقام و موقعی داشتند، به جز این چند تن، برای اینکار دعوت ننمود. ملاحظه می‌شود که پیامبر اکرم به هنگام مباهله، هر دو پسر خود، یعنی حسن و حسین را با خود بیاورد و تنها به یکی از آن دو، اکتفا نفرمود، زیرا که هر یک، منزلتی خاص خود داشت و در نظر وی، هیچکدام کفایت از دیگری نمی‌نمود، آن دو همانند یکدیگر بودند و انتخاب یکی از آن دو، ترجیح بالامر جح محسوب می‌شد و با دعوت هر دو تن به اینکار، عنوان ابناء و پسران که در آیه مبارکه آمده است، تحقق پذیرفت و اگر در میان مسلمانان، همانندی برای ایشان موجود بود، او را نیز، ضمیمه آن دو می‌کرد. [صفحه ۲۷] اما چون در میان زنان، کسی که قابل قیاس با زهرا پاره‌ی تن رسول خدا باشد، یافت نمی‌شد، می‌بینیم که تنها بوجود او اکتفا شده و با دعوت از او مادر امامان و بانوی بانوان امت بود، در حقیقت همه‌ی بانوان دعوت شده بودند. اما علی که دعوتش در مباهله از سوی پیامبر، به این حساب بود، که عنوان انفس و خودشان محقق شود و در واقع علی، در این جریان، نفس پیامبر محسوب گردید، زیرا که او، وصی و خلیفه و ولی عهد رسول خدا بود و می‌توانست که نفس پیامبر باشد و به جای او بنشیند، و با این بیان، علی بنص قرآن کریم، نفس پیامبر و پیامبر، نفس وصی خود، علی است و هیچکس در این مطلب، شک و تردیدی ابراز ننموده است. و اگر به فرض، در میان مسلمانان، کسی همانند علی بود، پیامبر او را نیز ضمیمه وی ساخته و دعوت می‌فرمود، همانطور که درباره‌ی حسن و حسین عمل کرد، و اکتفاء بوجود تنها علی، مهمترین دلیل بر آن است که در میان امت کسی به جز علی، نفس پیامبر نمی‌توانست باشد و ما در کتاب خود بنام زندگانی امیرالمومنین در فصل نفس، به این موضوع، مشروحاً پرداخته‌ایم. امام علی بن ابی‌طالب، به همین آیه، عظمت و مقام و اولویت و احقیت خویش را در امر خلافت استدلال کرده است، دارقطنی گوید: «علی در روز شورای خلافت، [۸] در برابر اهل مجلس، به احتجاج گفت: شما را به خدا سوگند که آیا در میان خود، کسی را به حسب رحم، نزدیکتر از من به رسول خدا سراغ دارید؟ و آیا پیامبر خدا کسی را، جز من، نفس خویش دانسته و

پسران و زنان او را، پسران و زنان خویش معرفی فرموده است؟ گفتند: نه به خدا قسم.» [۸]. چنانچه ملاحظه می‌شود، حاضران به این مطلب اعتراف کردند که خداوند متعال در آیه مباهله، نبی را، نفس وصی خوانده است، هم چنانکه استدلال او را به آیه مزبور، برای احقیقیت و اولویت خود، نسبت به امر خلافت، قبول نمودند و اگر در [صفحه ۲۸] این باره، شک و تردیدی داشتند، با وی به مجادله و مناقشه برمی‌خاستند، زیرا که آنان، در مقام مناظره و مفاخره بودند و امام در صدد آن بود که تمام امتیازات خود را که برای خلافت، شایستگی می‌دهد، ذکر نماید. می‌دانیم که عمر بن الخطاب - پیش از مرگ خود - برای خلیفه بعد از خود، سه شرط زیرا را معین کرده بود: ۱- آنکه بر طبق کتاب خدا، عمل نماید. ۲- آنکه بر طبق سنت و رسول خدا، صلی الله علیه و آله، رفتار کند. ۳- و بالاخره آنکه سنت و راه و روش شیخین ابوبکر و عمر را منظور دارد. و پس از آنکه شروط را بر امام، عرضه داشتند، گفت: من با شما، بر عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر و رای و نظر خود بیعت می‌کنم و چون امام از عمل به سنت شیخین، امتناع کرد، امر خلافت را به عثمان، عرضه داشتند و او همه‌ی آن شرایط را پذیرفت و کار خاتمه یافت و مردم با او بیعت کردند. سر امتناع امام از پذیرش شرط سوم، آشکار است، زیرا که وی، خود را، براساس تصریح پیامبر و وحی خدا که در روز غدیر خم، بر پیامبرش نازل فرمود، امام و پیشوای مردم می‌دانست. امام احکام شریعت و اسرار آن را از پیامبر، که دانشی از سوی خداوند و علمی لدنی داشت، اخذ کرده و از قرآن و سنت که برای او، دو طریق قطعی و علمی در استنباط احکام دین محسوب می‌شد، استفاده می‌نمود و به این ترتیب، دیگر به طریقی دیگر و به کس دیگری، در فهم معانی قرآن و سنت، نیامندی نداشت. آنچه در این زمینه بیان شد، در صورتی است که علی علیه السلام را به عنوان امام مورد توجه قرار دهیم ولی در صورتی که او را چون مجتهد مطلق هم تصور نمائیم، باز نمی‌توانست شرط سوم را بپذیرد، زیرا که، هر مجتهد باید که به رای و نظر اجتهادی خود عمل نماید و مجاز نیست که در مساله‌ای از مجتهد دیگر تقلید و پیروی کند و چنانچه از دیگری ولو در هر درجه از علم و دانش که باشد، تقلید [صفحه ۲۹] می‌نمود، از حد اجتهاد خارج گشته و مرتکب کاری ناروا شده بود، آری، مجتهد می‌تواند که عمل به احتیاط کند ولی باز این معنی را نیز، تقلید از نظر دیگران، نمی‌توان شمرد. علاوه آنکه، هر گاه به رویه خلفاء قبل از او بنگریم، می‌بینیم که ایشان در بسیاری از مسائل و موارد، به او مراجعه می‌نمودند و به خصوص، در عهد خلافت دومین، اینکار فراوان دیده می‌شود، تا آن جا که بارها، عمر می‌گفت: «لو لا - علی لهلك عمر». یعنی: اگر علی نبود، عمر به هلاکت و تباهی دچار می‌شد. و نیز می‌گفت: «خداوند مرا به مشکلی گرفتار نسازد، که ابوالحسن علی، برای حل آن نباشد.» و آن کس را که در این منزلت و مکانت جای دارد، چگونه می‌توان به پیروی از دیگران، متعهد ساخت؟ برخی گویند: بهتر آن بود که علی شرط سوم بیعت را می‌پذیرفت و پس از اتمام کار و تثبیت امر خلافت خود، به آن عمل نمی‌نمود، لیکن این سخن، درباره‌ی علی علیه السلام که پای بند شروط و عهود خویش است «و المومنون عند شروطهم» روا نیست و علاوه، که اگر آن شرط را می‌پذیرفت، در حقیقت، اعتراف ضمنی بدرستی آراء و اعمال خلفاء پیشین کرده بود، در حالی که به طور یقین، امام با بسیاری از اعمال و نظرات آنان، مخالف بوده است. از خودداری امام نسبت به پذیرش این شرط، می‌توان به عظمت مقام او، در تقوی و ورع و به میزان زهد و بی‌اعتنایی آن حضرت نسبت به مناصب دنیوی پی‌برد، که با گفتن کلمه «لا» خود را، از خلافت دور ساخت و ترجیح داد که مانند دیگر افراد عادی زندگانی کند و زیر بار تعهد شرطی که به استقلال رای او آسیب رساند، نرود، زیرا که استقلال نظر سلاح مجتهد و سنگ زیر بنای اجتهاد است و بدون آن، بنای رفیع استنباط احکام درهم فرو می‌ریزد. ناگفته نگذاریم، آنان هم که آن شرط را به امام، عرضه داشتند، نه به علت علاقه به بیعت به او به چنین کاری دست زدند، بلکه از آن جهت که می‌دانستند، امام، مخالف این شرط است و با مقام و موقع خود سازگار ندانسته و آن را موافق با امامتی که برای خود قائل است، نمی‌شناسد، اقدام به عرضه آن شرط نمودند و در واقع، با [صفحه ۳۰] اینکار، در کار خلافت امام، سنگ انداختند و خواستند تا به مردم چنین افهام کنند که ایشان مایل به خلافت علی بودند ولی او، خود در عدم قبول آن، اصرار و ابرام ورزید. در صورتی که اگر آنان به حقیقت و واقع پای بند بودند، دیگر، با وجود آیه مباهله که

علی را، نفس پیامبر شمرده است، چیزی دیگر از وی مطالبه ننموده و از قیدی که امام نمی‌توانست بپذیرد، طرف نظر می‌کردند. و اگر از همان نسختین روز، به دامن علی چنگ زده و خلافت او را که پیامبر در روز غدیر خم، تصریح فرمود، گردن می‌نهادند، هر آینه ایشان را به صراط مستقیم راهنمایی و راهبری می‌کرد و به گفته‌ی بانوی بانوان، زهرای بتول، «مردم را به چشمه-سارهای آب خوشگوار و زلال و فراوان می‌رسانید، چشمه‌هایی که جویباران آن، لبریز و سرشار و کرانه‌هایش پاک و پاکیزه باشد و پس از سیرابی، بازشان می‌گردانید، در آشکارا و نهان پندشان می‌داد...» و به این ترتیب، امت اسلام از تشت مذاهب آسوده می‌شد و هم چنانکه یک دین داشتند، یک مذهب هم بر ایشان، فرمان‌فروائی می‌نمود. امید آنکه خداوند همه ما را به راه خیر و صلاح، هدایت فرموده و توفیق دهد که در مسیر هدایت ائمه طاهرین، گام برداریم و از ایشان پیروی نموده و از نورشان، پرتو گیریم. و الحمدلله رب العالمین. محمد صادق صدر بغداد- کاظمین- ۱/ ۵ / ۱۹۷۱ [صفحه ۳۱]

حضرت فاطمه زهرا (س)

اشاره

پیامبر، صلی الله علیه و سلم، فرمود: «ای فاطمه، خشم تو پروردگار را، به خشم می‌آورد و خشنودیت، خدای را خشنود می‌کند.» فاطمه، دختر ارجمند پیامبر خدا، صلی الله علیه و سلم، کوچکترین و محبوبترین دختر وی که نسل طاهر و ذریه مطهر رسول اکرم، تنها، از او، در جهان باقی مانده است و این، خود بزرگترین امتیاز خداداد بود که اولاد وی، یعنی شریفترین و نجیب‌ترین خانواده‌ای که عرب تاکنون، شناخته، منحصر از زهراء به دنیا آمده‌اند. او، تنها دامان پاکی است که ذراری رسول خدا، همه از آنند و تنها زمین طیب و طاهری است که شجره‌ی برومند خاندان گرامی پیامبر، در آن روییده، بلکه، او پاکترین مادری است که حافظه‌ی قرون و اعصار به خاطر می‌آورد. مادر فاطمه‌ی زهرا، حضرت خدیجه، رضی الله عنها بود که از سوی پدر و مادر، هر دو، قرشی است، پدرش، خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی بن کلاب بن مره بن - کعب بن لوی بن غالب بن فهر و مادرش، فاطمه بنت زائد بن اصم بن رواحه بن حجر بن عبد بن معیص بن عامر بن لوی بن غالب بن فهر است و مادر این فاطمه، هاله بنت [صفحه ۳۲] عبد مناف بن حارث بن عمر و بن منقذ بن عمر و بن معیص بن عامر بن لوی بن غالب بن فهر می‌باشد. و به این ترتیب، حضرت خدیجه، ام‌المومنین، خود از پدر و مادری است که از ریشه‌دارترین خانواده‌های عرب بوده و به طوری که ذکر شد، نسبت وی، از سوی پدر و مادر، به لوی بن غالب بن فهر می‌رسد و علاوه، مادر مادر او نیز، به همین نسب شریف و ریشه‌دار منتسب است. خدیجه در عین حال، بانویی بسیار ثروتمند بود تا آنجا که کاروان تجارتی او که به شام می‌رفت، در اغلب سنوات، برابر با تمام کاروانهای خانواده‌های مختلف قریش می‌شد. خدیجه از نظر وراثت و تربیت، سرشتی دینی و مذهبی داشت، چه پدرش خویلد، تنها مردی بود که با «تبع» که می‌خواست حجرالاسود را با خود، به یمن حمل کند، در افتاد و به انگیزه‌ی علاقه‌ای که به طواف حجرالاسود داشت، با وی به معارضه برخاست و برای حمایت از مناسک و عبادات دینی خود، از برخورد با او هراس ننمود. پسر عم حضرت خدیجه، ورقه بن نوفل است که پیوسته ایام خود را، به تحقیق و مطالعه در کتب نصاری و یهود می‌گذارید و تنها انگیزه‌ی او در این کار، سرشت او بود که وی را نسبت به پرستش بتها، بدگمان کرده و به تفحص در حقیقت جهان، رهبریش می‌نمود، تا شاید بواقعی دست یابد که از بت‌پرستی فراتر و برتر باشد و گر نه، او را در این تلاش، سودی دیگر متصور نبود، زیرا در آن زمان در مکه، مسیحی مذهبی نبود که به عالم تورات و انجیل مراجعه داشته و یا بکاهن و کنیسه روی آورد. ورقه، پیوسته از بت‌پرستی اهل مکه، خرده می‌گرفت و در عبادات خود، بر طبق دین ابراهیم، علیه‌السلام رفتار می‌کرد و از شراب خواری و قمار، گریزان بود و بر دخترانی که بنا به رسوم جاهلیت، در اندیشه‌ی زنده بگور کردن ایشان بودند، با دیده‌ی رافت و مهر می‌نگریست، اتفاق می‌افتاد که

مبلغی به عنوان «فداء» به پدر می‌داد و دختری که در خطر مرگ قرار داشت، نزد خود بزرگ می‌کرد و پرورش می‌داد و اگر احیاناً، پدر می‌خواست دختر خود را پس از بزرگ شدن، از ورقه گرفته و نزد خویش [صفحه ۳۳] برگرداند، امتناعی نمی‌کرد، در کتاب روض‌الانف اشعار زیر از ورقه بن نوفل نقل شده است: لقد نصحت لاقوام و قلت لهم انا النذیر فلا یغرر کم احد لا تعبدن الها غیر خالقکم فان دعوکم فقولوا بیننا حدی سجان ذی العرش سبحانا یدوم له و قبلنا سبح الجودی و الجمد مسخر کل ما تحت السماء له لا ینبغی ان یناوی ملکه احد لاشیئی مما تری تبقی بشاشته ینی الاله و یودی الاهل و الولد لم تغن عن هرمز یوما خزائنه و الحد قد حاولت عاد فما خلدوا و لا سلیمان اذ تجری الریاح له و الجن و الانس فیما بینها مرد این الملوک التي کانت لغرتها من کل اوب الیها و افد یفد حوض هنالك مورود بلاکذب لابد من ورده یوما کما وردوا یعنی: «چه پنדהا که گوشزد نمودم و چه هشدارها که به مردم دادم که مبادا کسی فریبتان دهد. مبادا که جز آفریننده‌ی خود، دیگری را پرستش کنید و اگر به اینکارتان خواندند، میان خودتان و آنان، اعلام خصومت نمائید. پاک و منزّه است خداوند، پروردگار عرش که پیش از این، دریاها و خشکیها تسبیح او کرده‌اند. هر آنچه بزیر سقف آسمان قرار گرفته، مسخر خداوند است و هیچکس را، آن نیرو نیست که با فرمان او بستیزد. هر آنچه که می‌بینی، هیچ یک پایدار نخواهد ماند و تنها خداست که باقی و جاویدان است که زنان و فرزندان همه نابود خواهند شد. خزائن هرمز، حتی یک روز هم، دردی از وی دوا ننمود و قوم عاد برای جاودانگی خود تلاش نمودند ولیکن پایدار نماندند. و سلیمان نیز که بادهای بفرمان او می‌وزید و جن و انس را، زیرا سلطه و قدرت [صفحه ۳۴] خویش داشت. کجایند آن شاهان که از فرط عظمتشان، از همه جانب، به آستانه‌هایشان بار می‌بستند. جایی است آنجا (رستاخیز و محشرالله) که از ورود به آن گریزی نیست و باید که چونان دیگران به آن ورود نمود.» خدیجه، در بسیاری از امور، با ورقه، مشورت می‌کرد و از رای و نظر صائب او، استفاده می‌نمود. حتی پس از آنکه وحی در غار حرا، بر پیامبر خدا، صلی الله علیه و سلم نازل گشت، خدیجه همراه همسر خود، نزد ورقه رفت و حقیقت امر را از او، جويا شد، ورقه پس از آگاهی از ما وقع، محمد را به پیامبری بشارت داد و گفت: عنقریب، پیامبری بزرگ خواهی شد که دین تو به سراسر گیتی، گسترده گردد، گرچه مردم در آغاز کار، با تو، به خشونت رفتار خواهند کرد، تا آنجا که از شهر و دیارت اخراج نمایند، زیرا که تو، ایشان را به دینی جدید دعوت می‌کنی و این، امری بس دشوار است، لیکن خداوند، ترا یاری و پاسداری خواهد فرمود. آنگاه گفت: کاش من، در آن روزها، زنده می‌بودم و در کارت، یاری می‌نمودم. گویند: ابیات زیر، از ورقه بن نوفل است که در عصر جاهلیت، سروده همانند اشعار امیه بن ابی طالب است. گویا که ماجرای وحی و غار حرا، احساسات او را، تحریک نموده و به انشاء این اشعار برانگیخته است: لججت و کنت فی الذکری لجوجا لهم طالما بعث النشیجا و وصف من خدیجه بعد وصف فقد طال انتظاری یا خدیجا بما خبرتنا عن قول قس من الرهبان اکره ان یعوجا فان محمدا سیسود فینا و یخصم من یکون له حجیجا و یظهر فی البلاد ضیاء نور یقیم به البریه ان تموجا فیلقى من یحاربه خسارا و یلقى من یسالمه فلوجا [صفحه ۳۵] فیما لیتی اذا ما کان ذاکم شهدت فکنت اولهم و لوجا و لوجا بالذی کرهت قریش و لو عجت بمسکنها عجیجا فان یبقوا وابق تکن امور یضج الکافرون لها ضحیجا و ان اهلک فکل فتی سیلقى من الاقدار متلفه خروجا یعنی: «چنان در تذکر به ایشان، پافشاری و اصرار می‌ورزیدم که گاه، زاری از آنان برمی‌خاست. آیا خدیجه، چه وصفها که پیایی، از تو شنیدیم و زمانی بس دراز است که چشم براه داریم. آن خبرها که از قول قس رهبان، نقل نمودی که چه ناخوش آیند من است که نادرست باشد. آری، محمد، در میان ما، به سروری خواهد کرد و با منکران خود، به خصومت خواهد نشست. و پرتوی از نور حق، در جهان، هویدا خواهد کرد که جهانیان را از تزلزل و اضطراب و ارهاند. در آن هنگام، هر کس را که با وی، سر جنگ باشد، زیان رسد و آن را که به فرمانش گردن سپارد، رستگاری نصیب گردد. ای کاش، در آن زمان که چنین و چنان می‌شود، زنده می‌بودم و نخستین کسی به حساب می‌آمدم که به آیین او، داخل می‌شود. همان آیین که قریش از آن، در کراهتند و چه باک از کار ایشان و اگر چه در خانه‌هایشان، بانگ شیون بپا کنند. اگر آن روزها باشند و باشم و عمر به ایشان و به من مجال دهد، ناظر هنگامه‌هایی

خواهیم بود که کافران را، بضجه و زاری کشاند. «لیکن باز، نه جای تاسف است اگر مرگ، رشته‌ی زندگانیم را بگسلاند که بی‌شک، هر جوان به حادثه مرگ و نابودی دچار خواهد آمد.» [صفحه ۳۶] در کتب سیره آمده است که خدیجه از نام جبرئیل نزد ورقه، ابراز شگفتی نمود، ورقه گفت: جبرئیل همانا فرشته‌ی سفیر میان خداوند و انبیاء اوست و هرگز شیطان را جرات و جسارت آن نیست که به صورت او در آید و یا با نام او خوانده شود. توجه و میل فراوانی که در بنی اعمام خدیجه، نسبت به مطالعه‌ی مذاهب و ادیان بود و نیز اقدامی که تنها پدر خدیجه در میان زعماء مکه، برای حراست از عبادت طواف خانه و حجرالاسود، علیه پادشاه یمن، به عمل آورد و در این کار، جان خود را در خطر جدی قرار داد، نمایشی از وجود فطرت دینی و علاقه مذهبی در خانواده‌ی خدیجه است. حضرت خدیجه را پیش از اسلام، با نامهای طاهره و بانوی بانوان قریش می‌خواندند. وی پیش از آنکه به همسری پیامبر، صلی الله علیه و سلم، در آید، با «اباهاله نباش بن زراه» و پس از او، با «عتیق بن عابد مخزومی» ازدواج نموده بود. و در آن زمان هم، مانند عهد اسلام، ازدواج بدین صورت انجام می‌شد که دختر و یا زنی را که در تحت سرپرستی و قیمومت کسی بود، از وی خواستگاری کرده و سپس با پرداخت کابین، او را به همسری خویش درمی‌آوردند. بانو خدیجه، ام‌المومنین، رضی الله عنها، از شوی نخستین، پسری بنام «هند» آورد. گرچه «هند» نام مخصوص زنان عرب است، ولی گاهی بر حسب عرف و عادت، نام زنان را بر مردان، می‌نهادند. این پسر که باصصلاح، ریب و پرورده‌ی پیامبر خدا، و برادر مادری حضرت فاطمه بود، به اسلام مشرف شد و خواهر زاده‌اش، حسن بن علی بن ابی‌طالب، روایت معروف در اوصاف و خصوصیات رسول خدا را از وی نقل کرده است. «هند» در هنر توصیف، سخت نیرومند بود و در بیان فضائل اسلام هیچکس با او، برابر نیست و حدیثی، که از او، در زمینه‌ی صفات و شمایل پیامبر، صلی الله علیه و سلم، و نقل شده، و بلیغ‌ترین احادیث، در این باب است. «هند»، در مقام ابراز شرافت خویش می‌گفت: من از لحاظ پدر و مادر و برادر و [صفحه ۳۷] خواهر، از همه گرامی‌ترم، زیرا که در واقع، پدرم، رسول خدا و برادرم، قاسم و خواهرم، فاطمه و مادرم، خدیجه، رضی الله عنهم، می‌باشند. وی در غزوه بدر، شرکت داشت و سرانجام، در جنگ جمل، در شمار لشکریان امام علی بن ابی‌طالب بود و هم در آن جنگ، به درجه‌ی رفیع شهادت نایل آمد. یادآوری نام و ذکر تاریخ مختصری از زندگانی هند، از این سبب به عمل آمد که خوش نداشتیم موردی را که به وجهی با زندگی بانو خدیجه، ارتباط و پیوستگی دارد، ناگفته گذارم، به ویژه که دیگر مولفان که در شرح حال و حیات این بانوی عظیم‌الشان، آثاری تدوین کرده‌اند، هیچ یک معترض احوال «هند» نگردیده‌اند، تا آن جا که وی تقریباً، چهره‌ای ناشناخته در تاریخ اسلام، باقی مانده و عذر ایشان در این اهمال، آن است که در کتب خود، سیره‌ی خدیجه را، از آن زمان که به همسری با پیامبر خدا مفتخر گردیده، یاد کرده‌اند و نیز گفته‌اند: کیست که بداند این بانو با خورشید رسالت، محمد مصطفی، صلی الله علیه و سلم، پیوند خورده و از او، فرزندی به نام زهرا، مادر حسن و حسین، متولد گردیده و در عین حال، باز پس نگردد و از پسری بنام «هند» که خدیجه از شوی نخستین خود، «ابی‌هاله»، آورده است، گفتگو و جستجو نماید؟ حضرت خدیجه از دومین شوی خود، «عتیق بن عابد مخزومی»، نیز دختری با نام «هند» بیاورد، او نیز به شرف دین اسلام نایل آمد و جزء زنان صحابی به شمار آمده است. خدیجه، ام‌المومنین، پس از مرگ «عتیق بن عابد» با آنکه خواستگاران فراوان، از میان اشراف و اعیان قریش داشت، به همسری هیچ یک تن نداد، تا آخر الامر، همان سعادت بر سرش، سایه افکند و افتخار ازدواج رسول گرامی و پیامبر ارجمند را بیافت. خدیجه، نخستین همسر آن حضرت بود که مدت پانزده سال، پیش از بعثت و ده سال، پس از آن، در کنار او و شریک زندگانی او بود. [صفحه ۳۸]

تجارت، عشق، ازدواج

دخالت پیامبر خدا، در امور تجارتي خدیجه که به آشنائی و سرانجام، به ازدواج با او کشید، با نظر و مشورت ابوطالب، عم گرامی آن حضرت، صورت گرفت، وی روزی از سختی سال و تنگی وضع معیشت، نزد پسر برادر خود، شکوه می‌نمود، آنگاه گفت: هم

اکنون، کاروانهای تجارتی خویشان تو، راه شام در پیش دارند و خدیجه خویلد، مردانی را، به دنبال کاروان خود، گسیل می‌کند، تو نیز اگر خود را، بر وی عرضه داری، با اشتیاق، به کارت خواهد گماشت. پس از این گفتگو، ابوطالب نزد خدیجه رفت و از او خواست، تا محمد را در امور تجارتی خود، اجیر سازد. خدیجه با خشنودی، از این پیشنهاد استقبال کرد و افزود: «اگر راجع به ناشناسی ناخوشایندهم، سخن می‌گفتی، با میل می‌پذیرفتم، چه رسد که در مورد خویشاوندی محبوب، پیشنهاد می‌کنی.» و با این مقدمات بود که پیامبر خدا سفر تجارتی خود را، به سرپرستی کاروان خدیجه، به شما، آغاز کرد و از آن جا، سودی سرشار، عاید او گردانید. خدیجه، جوانمردی و امانت و مهارت محمد را، فراوان ستایش کرد و مهر او را در دل گرفت و پنهانی آرزو می‌کرد که محمد نیز، در میان هجوم خواستگاران، از او، خواستگاری نماید، اما شرم مانع آن شد که محمد در این باب، سخنی بگوید و خدیجه نیز حرفی به زبان نیاورد. تا آنکه روزی، خدیجه بدوست خود، «نفیسه»، خواهر «یعلی بن امیه» راز گونه، در این باره توصیه کرد که محمد را، بر خواستگاری او تحریک و تحریص نماید. این کار، بر نفیسه، چندان دشوار نبود که به عنوان زنی صاحب نظر، موضوع را با محمد، در میان گذارد و احيانا و در صورت مقتضی. قبول و پذیرش خدیجه را نیز به نمایندگی از وی، نزد محمد، ابراز و اعلام دارد. فرستاده‌ی خدیجه در آن روزگار که سخن گفتن زنان با مردان، منعی نداشت، به راحتی می‌توانست تا با محمد سخن بگوید و تنها در این کار، نیازمند کمی قوت قلب بود که خود را در برابر این مسأله‌ی مهم، نیازد و [صفحه ۳۹] ماموریت خویش را بدلخواه، انجام دهد. بنا به نقل ابن سعد در طبقات، نفیسه در این باره، چنین گوید: «خدیجه دختر خویلد بن عبدالعزی بن قصی، علاوه از خصایص ذاتی و فضایل خداداد بانویی دانا و زیرک و شریف و نسبش از همه‌ی قریشیان برتر و شرفش، والاتر و مکتش، افزونتر بود و همه‌ی خویشاوندان نسبت، به ازدواج با او، اشتیاق فراوان داشتند که در صورت قبول خدیجه، ثروتهای فراوان بپایش می‌ریختند. باری، چون کاروان تجارتی شام به سرپرستی محمد امین، بازگشت، خدیجه مرا، نزد خود، خواند و گفت: تو را برای کاری مهم، برگزیده‌ام. گفتم: من از انگلستان دست خود، بیشتر به فرمان توام. گفت: «پس به نزد محمد رو و در حضور وی، از من سخن به میان آور.» نفیسه گوید: «نزد محمد بن عبدالله رفتم و به او گفتم: چرا همسری برای خود، انتخاب نمی‌کنی؟ محمد در پاسخ، بعدر کمی درآمد و نداشتن ثروت لازم برای تشکیل خانواده، متعذر گردید. به او گفتم: اگر تو را، بزنی صاحب جمال و ثروتمند و هم‌شان، دلالت کنم، چه خواهی کرد؟ گفت: مقصودت کیست؟ گفتم: خدیجه. گفت: همان خدیجه‌ی شریف، منظورت طاهره است؟ چه زن مناسب و چه همسر سزاواری! برو که بزودی، از او خواستگاری خواهم نمود.» زهری مولف قدیمی‌ترین کتب سیره، در این باره، می‌نویسد: «پیامبر خدا، صلی الله علیه و سلم، به شریک خود که به اتفاق، در اموال خدیجه، تجارت می‌کردند، گفت: نزد خدیجه رویم و با او، در مورد [صفحه ۴۰] کار خود، سخن بگوییم خدیجه ایشان را گرمی داشت و بھر یک، تحفه‌ای نیز اهدا نمود. چون از نزد خدیجه برخاستند، زنی کاهن محمد را گفت: به خواستگاری رفته بودی؟ محمد گفت: نه زن گفت: به خدا سوگند که تمام زنان قریش و حتی خدیجه، تو را برای همسری خود، سزاوار و شایسته می‌دانند... از این جریان چیزی نگذشته بود که محمد با عم خود به خواستگاری رفتند. حمزه، عمر و بن اسد بن عبدالعزی الفهری عم خدیجه را، مخاطب قرار داد و گفت: محمد از لحاظ شرف و نجابت و فضیلت خردمندی، از همه‌ی جوانان قریش، برتر و والاتر است، او را اگر مکت و ثروتی نباشد، باکی نیست که ثروت، هم چون سایه‌ای گذران و عاریتی است، باری، محمد می‌خواهد که با خدیجه ازدواج کند و خدیجه نیز به همسری با او، مایل شده». عمرو گفت: «هو الفحل الذی لا یقدع انفه» [۹] و با این جمله، موافقت خود را با این کار، اعلام نمود.» برخی از مورخین نوشته‌اند: ابوطالب از سوی محمد، خدیجه را، خواستگاری نمود و گفت: «خدای را سپاس که ما را، از ذریه ابراهیم و نسل اسماعیل و ریشه‌ی معد و نژاد مضر، قرار داد و پاسداری خانه‌ی خویش به ما واگذار و ما را موجب شکوه و حرمت حرم خود ساخت و خانه‌ی ما را مطاف و حریم امن خویشان فرمود و ما را بر مردم حکمروائی ارزانی داشت. اما بعد، این محمد بن عبدالله است که با هیچ مردی، قابل مقایسه نیست، اگر چه او را [صفحه ۴۱] ثروتی نیست، زیرا که مال و ثروت هم چون

سایه‌ای گذران و نادیرپای و عاریتی باز پس گرفتنی است، قرابت و خویشاوندی او را، خود می‌دانید و با این احوال، از خدیجه، دختر خویلد، خواستگاری می‌کند و به ازدواج با او، میل تمام دارد و خدیجه را نیز به او، میل و رغبتی است، اگر پذیرفته آید، هر مبلغ که به عنوان مهر تعیین شود، به عهده خواهم گرفت و بدانید که به خداوند سوگند که محمد را، در آینده، امری عظیم و مکان و مقامی شکوهمند خواهد بود.» هنوز ابوطالب سخن خویش، به پایان نبرده بود که ورقه بن نوفل، پسر عموی خدیجه چنین پاسخ آغاز کرد: «خدا را سپاس که ما را چنان که یاد کردی، نعمت‌ها بخشید و بر همه، برتری و فضیلت داد و ما را از سادات و پیشوایان عرب ساخت و شما نیز به آنچه گفتید، بسی سازاورید، طایفه‌ی قریش به عظمت و شکوه شما، اعتراف دارد و هیچکس را، در شرافت و افتخارات شما، سر انکار نیست و ما نیز، به پیوند با شما، اشتیاق داریم. من، گروه قریش را، گواه می‌گیرم که خدیجه بنت خویلد را، برای محمد بن عبدالله، در برابر چهار صد دینار مهریه، تزویج نمودم.» پس از آن، ورقه خاموش شد و دوباره، ابوطالب لب به سخن گشود و گفت: «میل دارم که عم خدیجه نیز، در این کار، با شما، هم صدا و هم آواز گردد.» آنگاه، عم خدیجه گفت: «گروه قریش را، گواهی می‌گیرم که خدیجه بنت خویلد را، به نکاح محمد بن عبدالله، در آوردم.» و به این ترتیب، همه‌ی اعیان و اشراف قریش، بر واقعه‌ی ازدواج ایشان، شاهد و گواه شدند.

عمر خدیجه به هنگام ازدواج با رسول اکرم

مورخان، در سن خدیجه، ام‌المومنین هنگام ازدواج با رسول‌خدا، صلی الله علیه و سلم، [صفحه ۴۲] اختلاف نظر دارند. از ابن عباس نقل شده که خدیجه در آن وقت، بیست و هشت ساله بود و نگارنده نیز این قول را، استوارتر از سایر اقوال می‌دانم. استاد عباس محمود عقاد نیز همین رای را تایید نموده و چنین گوید: «به عقیده من، این روایت به درستی و صحت نزدیکتر است، زیرا که ابن عباس بهتر از دیگران، می‌دانست که سن حقیقی خدیجه چقدر بوده و علاوه، زنان در جزیره‌العرب، زود رشد نموده و زود هم از کار می‌افتند و معمولا کمتر زنی یافت می‌شود که بعد از چهل سالگی، تن به ازدواج دهد و کمتر دیده شده که زنی پس از چهل سال، ازدواج کند و پس از آن هفت فرزند بیاورد و به طور کلی، دخترانی چون خدیجه که از لحاظ جمال و ثروت و اصالت و نجابت ممتازند، در حدود پانزده سالگی یا پیش از این سال، به خانه‌ی شوهر می‌روند و از طرفی، مدت زندگانی خدیجه با دو شوهر نخستینش، گرچه تحقیقا و بدرستی معلوم نیست، اما به طور قطع، زمانی کوتاه بوده است و تولد تنها دو فرزند از خدیجه در مدت زناشویی با ایشان، گواه این دعوی است. با توجه به آنچه گفته شد، چنین به نظر می‌رسد که سن خدیجه، رضی الله عنها هنگام ازدواجش با پیامبر خدا، صلی الله علیه و سلم، بیش از بیست و پنج سال نبوده است.

فرزندان پیامبر همه از خدیجه بودند

این، خواست پروردگار جهان بود که فرزندان پیامبر خدا، صلی الله علیه و سلم، همگی از پسر و دختر، از خدیجه باشند، مگر ابراهیم که ماریه به دنیا آمد. پیامبر اکرم، صلی الله علیه و سلم، درباره‌ی خدیجه می‌فرمود: «به خدا قسم که زنی بهتر از خدیجه، نصیب من نشد، در آن زمان که همه‌ی مردم کافر بودند، او بود که به من ایمان آورد و در آن هنگام که همه مرا تکذیب کردند، او بود که تصدیقم نمود و از بذل اموال خود نسبت به من، دریغ نداشت و خداوند متعال نیز تنها، از این بانو، مرا فرزند عنایت فرمود.» [صفحه ۴۳] پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم، حتی پس از مرگ خدیجه نیز، نسبت به وی، وفادار باقی ماند و پیوسته او را به خاطر می‌آورد. از عایشه، رضی الله عنها، روایت شده که: «هر گاه پیامبر می‌خواست از خانه خارج شود، به یاد خدیجه می‌افتاد و او را فراوان تحسین و تمجید می‌کرد، تا روزی بر حسب متعارف خود، از خدیجه نام برد، من از حسد گفتم: مگر خدیجه به جز پیر زنی بود و خداوند بهتر از او، نصیب تو کرد. پیامبر از این سخن، روی در هم کشید و چنان خشمگین شد که از غضب رگ جلو

پیشانی‌ش راست ایستاد.» و نیز، عائشه گوید: «رسول خدا هر گاه که گوسفندی ذبح می‌کرد، می‌فرمود تا از گوشت آن برای دوستان خدیجه، فرستاده شود، روزی در این باره، از او، پرسش کردم، فرمود: من دوستان خدیجه را هم دوست می‌دارم.» از پیامبر، صلی الله علیه و سلم، روایت شده، که فرمود: «از مردان عالم، بسیاری به درجه کمال رسیده‌اند ولی از میان زنان، تنها سه نفر، کامل شدند، یکی مریم دختر عمران، و دیگری آسه، همسر فرعون و سه دیگر خدیجه دختر خویلد و اما عایشه به همان نسبت که آبگوشت بر سایر غذاها برتری دارد، از سایر زنان امتیاز دارد. و در روایتی دیگر آمده که فرمود: بهترین زنان عالم، مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم و خدیجه بنت خویلد و فاطمه بنت محمد می‌باشند. ابن عباس گوید: روزی پیامبر خدا، صلی الله علیه و سلم، روی زمین، چهار خط کشید و فرمود: آیا می‌دانید که این خطها چیست؟ گفتند: خدا و پیامبرش داناترند. پس فرمود که افضل زنان بهشتی، عبارتند از: خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد و مریم دختر عمران و آسیه و دختر مزاحم. یکی از نویسندگان فرانسوی در کتاب خود بنام محمد رسول الله آورده که: خدیجه بر دل محمد، جاذبه‌ای نیرومند داشت که هیچکس دیگر نتوانست چون او، در دل پیامبر نفوذ کند. با آنکه محمد در آغاز جوانی بود و عرف و عادت هم به وی، اجازه تجدید فراش می‌داد و اسباب [صفحه ۴۴] و موجبات اینکار نیز فراهم می‌نمود، معذک، تا خدیجه زنده بود، زنی دیگر اختیار نکرد و پس از آنکه مرگ میان او و خدیجه، تفرقه انداخت، باز هم پیوسته، یاد او را گرامی می‌داشت. عایشه، سوگلی زنان پیامبر، از وفاداری و محبت او نسبت به خدیجه، در آتش گدازنده‌ی حسادت می‌سوخت و پیامبر علی‌رغم زیبایی و هوشیاری عایشه و امتیازاتی که دیگر زوجاتش داشتند، پیوسته خدیجه را بر آنها ترجیح و تفضیل می‌داد و او را یکی از چهار زن کامل، در پهنه گیتی، به حساب می‌آورد، که آن سه دیگر آسیه، همسر فرعون و نجات‌دهنده‌ی موسی و مریم، مادر عیسی، و فاطمه زهرا بودند. از حضرت خدیجه روایت شده که گفت: [۱۰] «محمد پس از آنکه ناگهان، فرشته‌ی وحی بر او نازل گردید، نزد من آمد و گفت: من بر خود، خائف و ترسانم.» خدیجه چون ایمان داشت که آنچه بر محمد نازل شده، وحی الهی بوده، نه عارضه‌ای از عارض جنون، او را نوازش و دل‌داری داد و گفت: نه، ممکن نیست که خداوند تو را رسوا و مفتضح سازد، تو که صله‌رحم می‌کنی و بار ضعیفان و ناتوانان بر دوش می‌کشی و مردم فقیر را، سرمایه‌ی کسب و کار می‌بخشی و میهمان را، گرامی می‌داری و بر مشکلات راه حق، ثبات و پایداری داری و بالاخره، تو که راستگو و امینی، نه، ممکن نیست خدا تو را رسوا و مفتضح کند. در منگهام در کتاب خود به نام زندگانی محمد آنجا که سخن از وفای خدیجه به میان آورده، می‌نویسد: «شوی خدیجه، ترسان و لرزان و با نگاهی ناآرام، از غار حرا به خانه بازگشت، ولی محبت‌های بی‌آلایش و مهربانیهای مادرانه‌ی خدیجه، بار دیگر، سایه‌ای از آرامش و سکون، بر قلب محمد انداخت، آری نوازشهای خدیجه بر دل محمد، همچون آغوش گرم مادری که فرزند خود را از هر خطر و بلائی در [صفحه ۴۵] جهان، حمایت و حراست می‌کند، آرام بخش بود.» بنت شاطی می‌نویسد: «ممکن نبود کسی مانند خدیجه، دعوت تاریخی محمد را از غار حرا، به آن صورت و با کمال محبت و قوت ایمان استقبال کند، خدیجه در صدق و درستی ادعای شوهر خود، سر سوزنی تردید نداشت و این عقیده، حتی یک لحظه، قلب او را ترک ننمود که: «ممکن نیست خداوند محمد را، رسوا سازد.» هرگز زنی چون خدیجه‌ی ثروتمند و نازپرورده متنعم پیدا نمی‌شد که با کمال میل و رضا، از همه‌ی ناراحتی‌ها و آسایش زندگی پر تجمل خود، چشم پوشد، تا آنکه بتواند در حساس‌ترین لحظات اندوه و مصیبت، در کنار همسر خود، پایداری نموده و او را در راه مقاومت بر انواع آزار و شکنجه و محرومیت و در طریق انجام وظیفه و دعوت حق، کمک و مساعدت نماید. هرگز، هرگز، کسی جز خدیجه چنین نمی‌توانست باشد، دست تقدیر او را برای انجام چنین امر خطیری ساخته و آماده کرده بود، تا حیات و زندگی محمد پیامبر را، از محبت لبریز و سرشار سازد و درد یتیمی او را، همچون مادری، درمان کند و الهام بخش قهرمانیهای او گردد و پناهگاهی امن و مطمئن برای محمد در مبارزاتش باشد و برای این فرستاده‌ی راستین خدا، اعتماد و آرامش و آسایش ارمغان آورد.» ابن اسحق نوشته است: «هر زمان که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، از سخن ناسزای کافران و تکذیب ایشان، اندوهگین می‌گشت، تنها خدیجه بود که تا زنده بود،

تسلی بخش دل غمگین او می‌شد و آلام روحی او را تسکین می‌داد و در راه دعوت و پیامبری، تصدیق و تاییدش می‌کرد و مردم و کارهایشان را در نظر محمد، کوچک و حقیر جلوه می‌داد. جبرئیل روزی، بر رسول خدا، صلی الله علیه و آله و سلم، نازل گشت و گفت: «خدیجه را از جانب خدا، سلام برسان.» پیغمبر فرمود: «ای خدیجه، اینک جبرئیل است و از طرف خدایت سلام می‌رساند.» خدیجه گفت: «خداوند، خود، سلام است، و سلامت همه از جانب اوست و [صفحه ۴۶] بالاخره، سلام بر جبرئیل باد.»

کودکی در دامن محمد و در کنف تربیت غیب!

در همین جا و قبل از آنکه به شرح زندگی حضرت فاطمه زهرا پردازیم، لازم است که درنگی کوتاه در خانه‌ی محمد و خدیجه نموده و خواننده را، از ماجرائی که عنقریب، در زندگی فاطمه، اثرها خواهد گذارد ناآگاه نگذاریم، آری، درگیر و دار این اوضاع و احوال بود که فرشتگان رحمت گردا گرد کودکی، در خانه‌ی محمد، می‌گشتند و در آفاق جاننش، طواف می‌کردند، تا او را که هم اکنون، چون دیگر کودکان، به بازیهای کودکان مشغول است، از هر پلیدی و فساد، پاک و منزّه ساخته و برای پیشوائی و رهبری خلق، در راه خیر و صلاح، آماده‌اش نمایند. نباید تصور کرد که این کودک در خانه‌ی محمد، یتیم بود، نه، هرگز، بلکه پدرش حیات داشت، لیکن عنايات ازلی، اینگونه فرزندان، فرزندان سعادت و عظمت و مجد و شرافت را، تحت کفالت خود گرفته و آنان را تربیت و پرورش می‌دهد، تا بینش و آگاهی‌های لازم را، در ایشان بوجود آورد. پدر این کودک هرگز اجازه نمی‌داد که فرزندش، همچون بی‌پدران، در خانه‌ی او و آن، بزرگ شود، او همان ابرمرد بزرگوار و شریف و سرشناس مکه ابوطالب است که مشکلات مالی، او را ناگزیر ساخته بود، تا به درخواست برادرش، عباس و برادرزاده‌اش محمد امین روی مساعد نشان دهد و تقاضای ایشان را، در مورد تکفل دو تن از فرزندانش، بپذیرد، شاید که بار زندگی بر دوشش سبکتر گردد. اینک، آن کودک خوشبخت‌تر که در سهم کفالت محمد امین در آمده، علی است، همان کس که بعدها، امام مسلمانان و پدر عظیم‌الشان ائمه اطهار و خورشید آسمان مجید و شرف شد. تربیت و پرورش همه جانبه علی در آن خانه که به عنوان وظیفه‌ای [صفحه ۴۷] بزرگ برای خدیجه تلقی می‌شد، یک حسن توفیق بود که دست غیبی تقدیر از آستین به در آمده و این کودک را برای امری بس عظیم که با همان خانه مربوط و وابسته می‌شد آماده و مهیا سازد. شاید به خاطر هیچ یک از افراد آن خانه نمی‌رسید کودکی که امروز، در کنار ایشان بزرگ می‌شود و شادی بخش کاشانه‌ی ایشان است، در آینده‌ای نزدیک، تنها رشته‌ای باشد، که با وساطت آن، نسل این خانواده محفوظ خواهد ماند. خدیجه از کجا می‌دانست که هیچ یک از پسرانش زنده نخواهند ماند؟ او، چه می‌دانست که این کودک که در حقیقت، از آن سوی این جهاد مادی، پرورده و تربیت می‌شد، در آتیه، همسری بزرگوار و شایسته برای دختر کوچک او خواهد گردید؟ و چگونه می‌توانست حدس بزند، طفلی که خود و شوهرش در تربیت و پرورشش، صمیمانه می‌کوشند، سرانجام، جد بزرگوار و عظیم‌الشان خانواده‌ای می‌گردد که به همین خانه مربوط و منسوب است و بزرگترین و ارجمندترین خانواده‌ی گیتی است که در طول اعصار و قرون، خجسته و فرخنده، در زمین باقی و پایدار خواهد ماند. این خانه، گرچه برای بسیاری، منشاء فیض و منبع برکت بود، اما در این میان، تنها از علی نام برده شد، تا آنها که از وی نامی شنیده‌اند، او را بهتر بشناسند و به عظمت و جلالت و فضیلت و منقبت بی‌شماره‌اش آگاه‌تر گردند. آری، این خانه که جسم و روح علی را از کودکی، در خود می‌پرورید، بدون شک، مهد پرورش عالی‌ترین و شکوهمندترین ادبها بود. علی مرتضی، همان مرد مردان که جهان او را به عظمت شناخته، همان امام عالی مقام که والاترین نمونه‌ی جلالت و عظمت روح است. او، مجمع همه‌ی فضائل و گنجی‌های اسرار و مظهر ولایت کبرای الهی است. علی، در خانه‌ی محمد، از عواطف فراوان پیامبر، صلی الله علیه و سلم، و حضرت خدیجه، برخوردار بود، محبتی که مهر مادران و پدران، هرگز [صفحه ۴۸] به آن پایه نمی‌رسید.

فرزندان پیامبر و پاسخ به نوشته‌ای غرض آلوده

فرزندان رسول خدا، بنامهای قاسم، طاهر، طیب، زینب، رقیه، ام کلثوم و فاطمه، همگی از خدیجه رضی الله عنها بودند. قاسم و طیب و طاهر هر سه بعد از بعثت آن حضرت، در گذشتند و به همین جهت بود که مردی بنام عاص بن وائل سهمی، رسول خدا را ابتر لقب داده بود، زیرا که در میان اعراب کسی که پسری نداشت، ابتر به معنی بلاعقب و ناقص می‌خواندند. و خداوند متعال برای تسلی خاطر پیامبر خود، سوره مبارکه انا اعطیناک الکوثر [۱۱] را نازل فرمود تا از گفته‌ی بیهوده گویان آزرده خاطر نباشد. گرچه در این، تردیدی نیست که کلیه فرزندان رسول به جز ابراهیم، همه از خدیجه بودند ولی راویان اخبار، در شمارهی پسران آن حضرت اختلاف دارند: ابن اسحق می‌نویسد: بزرگترین پسر رسول خدا قاسم و پس از او طیب و سپس طاهر است. طبری گوید: خدیجه رضی الله عنها، از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، فرزندان به ترتیب، با نامهای قاسم، طیب، طاهر که عبداللّٰهش نیز می‌خواندند و زینب و رقیه و ام کلثوم و فاطمه به دنیا آورد. در کتاب استیعاب آمده است که: به اتفاق مورخین، خدیجه را از پیامبر، چهار دختر بود که همگی ادراک اسلام نموده و از مکه مهاجرت کردند، ایشان عبارتند از: زینب و فاطمه و رقیه و ام کلثوم و نیز متفقند که پسر پیامبر از این بانو، همان قاسم است که به همین مناسبت محمد را، ابوالقاسم مکنی نموده‌اند. معمر از ابن شهاب نقل کرده که: برخی از علماء پنداشته‌اند خدیجه پسری [صفحه ۴۹] بنام طاهر از پیامبر داشت. و عقیل نیز از ابن شهاب روایت نموده که: خدیجه برای رسول خدا، فاطمه و زینب و ام کلثوم و رقیه و قاسم و طاهر را به جهان آورد. قتاده گوید: خدیجه چهار دختر و دو پسر آورد، یکی قاسم که کنیه رسول خدا به آن مناسبت است و دیگری، عبدالله که در همان کوچکی وفات یافت. در کتاب روض الانف سهیلی از زبیر به عوام نقل شده که خدیجه از پیامبر، دو پسر بنامهای قاسم و عبدالله داشت، عبدالله را از آن جهت که بعد از بعثت متولد گردید طیب و طاهر نام دادند ولی قاسم به سن راه رفتن رسید ولی هنوز شیرخوار بود که از جهان رفت. در کتاب اصابه آمده است که: از خدیجه، قاسم و عبدالله تولد یافتند و چون عبدالله پس از بعثت به دنیا آمده بود، او را طیب و طاهر می‌خواندند. شیخ احمد حلوانی در کتاب خود، به نام واکب الربیع فی مولد الشفیع، فرزندان پیامبر خدا را، به ترتیب ولادتشان، چنین آورده است: بالقاسم بن المصطفی و بزینب و رقیه هب لی القبول و فاطمه و بام کلثوم و عبدالله جد وقتی بابراهیم شر الحاطمه [۱۲]. توفیق و سازش میان روایات مختلف بالا، چندان دشوار به نظر نمی‌رسد، چه اختلاف مورخان را در مورد تعداد پسران پیامبر، می‌توان ناشی از اشتباهی دانست که در اسم و لقب ایشان پیش آمده، به این صورت که برخی از روات، طیب و طاهر را دو پسر جداگانه به حساب آورده و قاسم را سومی ایشان تصور کرده‌اند، در حالیکه طیب و طاهر دو لقب عبدالله است و با این بیان، فرزندان ذکور پیامبر از خدیجه، تنها همان دو پسر با نامهای قاسم و عبدالله خواهند بود. و قول مشهور میان مورخان نیز همین است و جمع بین روایات هم این نظر را تایید می‌نماید. لیکن در مورد تاریخ ولادت [صفحه ۵۰] و در گذشت هر یک از ایشان، گرچه سازش میان اقوال مختلف، دشوارتر می‌آید، اما تنها ابن اسحق، مرگ هر دو پسر رسول خدا را در جاهلیت و پیش از طلوع اسلام نقل کرده است، در حالیکه دیگر روات، تولد قاسم را پیش از اسلام و مرگ او را پس از آن روایت نموده ولی تولد و در گذشت عبدالله را بعد از اسلام معین کرده‌اند، و با توجه به آنکه در سند روایات اخیر، زبیر بن عوام خواهر زاده‌ی حضرت خدیجه قرار دارد و یکی از عشره‌ی مبشره است، بیشتر می‌توان به آنها اعتماد و اطمینان نمود. ابن سعد، یکی دیگر از مورخان، ترتیب فرزندان پیامبر را بر حسب تاریخ ولادتشان از ابن عباس، به شرح زیر ذکر کرده است، قاسم، زینب، عبدالله، ام کلثوم، فاطمه و بالاخره رقیه، اما قاسم، نخستین فرزند رسول خدا در مکه در گذشت و پس از روی عبدالله نیز بمرد. ابن سعد می‌نویسد: ماریه از پیامبر در مدینه، صاحب پسری بنام ابراهیم شد که ذی حجه سال هشتم هجری در هیجده ماهگی وفات یافت. خدیجه همه‌ی فرزندان خود را، پس از وضع حمل، بدایه می‌سپرد و در این میان، تنها فاطمه از خود شیر می‌داد و حضانت می‌کرد. لامنس کشیش و مستشرق یسوعی، درباره‌ی فاطمه و دختران رسول خدا، صلی الله علیه و سلم، کتابی به زبان فرانسه نگاشته و در آن کتاب به منابع و مآخذ فراوانی

استناد کرده و نظرات و آرائی دور از حقیقت و بی‌ارزش ابراز نموده است، گاهی، به طور کلی منکر وجود برخی از دختران پیامبر شده و زمانی بدون رعایت عفت قلم و با استناد به پاره‌ای روایات مجعول، ایشان را به ارتکاب لغزشهایی متهم ساخته و از روی عداوت، موجبات آزار و اذواء ایشان را بر قلم رانده است. این خاورشناس! ضمن یادآوری میل فراوان پیامبر بداشتن اولاد ذکور و ذریه، می‌نویسد: محمد در میان خویشاوندان خود، از جهت نداشتن پسر، مورد سرزنش بود و او را محمد ابتر لقب داده بودند، تا آنکه قرآن با آن با آیه ان شائک هو الابتر به این گونه طعنه‌ها، پاسخ داد. و نیز گوید: مردم درباره‌ی محمد، می‌گفتند که چون او را پسر و برادری نیست، [صفحه ۵۱] لاجرم با مرگش همه‌ی این دعوها پایان می‌گیرد و حتی خاطره‌ی زندگانی او نیز محو و نابود خواهد گردید. لامنس در ادامه‌ی مطالب بالا می‌نویسد: «بدلائل یاد شده بود که مورخان اسلام و نویسندگان شرح زندگانی پیامبر سعی کرده‌اند، تا برای او پسرانی چون طیب و مطیب و عبدالعزیز و عبد مناف دست و پا کنند، در حالیکه اثبات این ادعا و قبول این همه پسر برای محمد بسیار دشوار است، به ویژه اگر به خاطر آوریم که این مورخان، خود، در اصل وجود این پسران و در نام ایشان با یکدیگر، اختلاف نظر دارند.» اما به طوری که پیش از این‌ها، یادآور شدیم، فرزندان رسول خدا، صلی الله علیه و سلم، عبارت از چهار دختر و سه پسر بودند و مادر همه‌ی ایشان باستثناء ابراهیم، حضرت خدیجه، رضی الله عنها، بود. این مرد خاورشناس! آنجا که سخن از فاطمه، رضی الله عنها، به میان آورده، بی‌خردانه کوشیده است تا ثابت کند که زهرا به علت محرومیت از جمال و زیبایی، تا سن هیجده سالگی ازدواج نکرده و دیگر امیدی نداشت که پس از این سن و سال، کسی خواستگارش شود و لذا هنگامی که پیامبر، پیشنهاد ازدواج علی را، بوی عرضه داشت، لحظه‌ای خاموش ماند و این سکوت نه از آن جهت بود که دچار شرم گردیده باشد، بلکه در شگفت شد که چگونه مردی به سراغ او آمده و از وی خواستگاری نموده است! ولی بعدها، به سخن آمد و شکایت می‌کرد که چرا پدرش او را به مردی بی‌بضاعت همسر کرده است؟! استاد عباس محمود عقاد، گفته‌های این مرد را سراسر کذب محض دانسته و در ضمن گفتار خود، دروغ وی را بر ملا ساخته و مشت در و غیر داز را بکلی باز کرده و می‌گوید: «اگر این مرد در دعوی خود دلیل و مستندی ارائه می‌نمود، باز جای آن داشت که تصور کنیم. وی به مقتضای امانت در مسائل علمی چنین مطالبی را عنوان کرده است، اما چه توان کرد که تمام اسناد و مدارک تاریخی [صفحه ۵۲] و روایات موجود، علی رغم او و به عکس مدعای او، بر این دلالت دارد که حضرت فاطمه زهراء، رضی الله عنها، در سن هیجده سالگی شوهر کرده بوده است و اگر این مرد بی‌غرضانه چشم می‌گشود، همه‌ی مدارک را در کنار خود می‌یافت، ولی متعمداً دیده از دیدار حقایق فرو بسته و کوشیده است، تا آنچه عیب و منقصت است جستجو کند، نه آنچه واقعیت و حقیقت است. برحسب روایات متواتر و احادیث مشهور، حضرت زهرا از پدر و مادری زیبا و صاحب جمال، تولد یافته و خواهرانش همگی با مردانی ثروتمند و سرشناس، همچون ابوالعاص بن ربیع و عثمان بن عفان ازدواج کرده بودند و با این حال نمی‌توان قبول کرد که پدر و مادر و خواهران همه زیبا باشند و در این میان تنها یک دختر از جمال محروم ماند. بیشتر مورخان نوشته‌اند: در آن زمان که فاطمه به سنین ازدواج می‌رسید، دعوت پیامبر اسلام نیز آغاز گردیده بود و مسلمانان گروهی از مکه مهاجرت کرده و جماعتی هم که در مکه بودند، از شر کفار و مشرکان امان نداشتند و از سوی دیگر، طبق قوانین و مقررات اسلامی، ازدواج زنان مسلمان، تنها با مردان مسلمان مجاز بود و در میان جمعیت قلیل مسلمانان، برخی همسر داشتند و برخی دیگر از نظر مالی قادر به تشکیل خانواده نبودند و دیگر تاخیری در ازدواج زهرا تصور شود، بنا به علل بالا بوده نه آنچه خاورشناس دشمن اسلام- بجان کندن- خواسته است بر تاریخ ببندد. علاوه آنکه این مرد اگر خالی از سوءنیت بود، می‌توانست تاخیر ازدواج فاطمه را براساس تصمیم پیامبر خدا توجیه کند که می‌خواست او را تنها با پسر عم خود، علی همسر گرداند و در انتظار زمانی بود که داماد برای این مقصود، آمادگی کامل حاصل نماید. آری هر یک از این جهات کافی بود که ازدواج فاطمه را هر چند که زیباترین دختر جهان بود به تاخیر افکند. لیکن این خاورشناس پرده‌ی [صفحه ۵۳] عداوت بردیده نهاده و همه‌ی اینها را نادیده گرفته است و تنها دلیل اینکار را، فقدان جمال در فاطمه پنداشته است...» این

خاورشناس کینه‌ورز و مغرض، به این مقدار هم اکتفا نکرده، بلکه در تاریخ ولادت فاطمه نیز، تحریف نموده و در این زمینه هم از جعل اکاذیب فروگذار نکرده است. وی فاطمه را نخستین دختر پیامبر، معرفی نموده، در حالیکه هرگز چنین نبوده است. از سوی دیگر این مرد، گفتار کذب و دور از حقیقت خود را، همه جا مستند به نقل برخی مورخان می‌کند، ولی هیچ گاه نام و نشانی از این برخی مورخان بدست نمی‌دهد و این، خود نیرنگی است که در تمان دروغ‌پردازیهای خویش، در کتابهای دیگری هم که تالیف نموده، بکار زده است. لامنس می‌نویسد: «مورخان اسلام سعی کرده‌اند که تاریخ ولادت فاطمه را طوری معین کنند که ازدواجش با علی بن ابی‌طالب، در سن جوانی صورت گرفته باشد، تا آنکه گفته نشود که تاخیر ازدواج فاطمه، از سایر خواهرانش، به این جهت بوده که کسی را در او رغبت نبوده و خواستگاری برایش پیدا نمی‌شده است» اما این مرد فراموش کرده است که تمام نویسندگان سیره و مورخان در این موضوع اتفاق نظر دارند که زینب و رقیه پیش از فاطمه، به خانه شوهر رفته‌اند و از طرفی، علی بن ابی‌طالب در خانه‌ی پیامبر می‌زیسته و در دامن او تربیت شده بود و از همه چیز در آن خانه با خبر بود و دیگر سخن از کمی و یا زیادی سن فاطمه برای او که در کنار ایشان زندگی می‌کرد. معنی نداشت. لامنس به دنبال مزخرف گوئیها و دروغ‌پردازیهای خود، می‌نویسد: «اگر بخواهیم تصویری واقعی از فاطمه ترسیم نمائیم، ابتداء باید، تاجهای طلائی افتخاری که مورخان ساخته و بر تارک او نهاده‌اند، برداریم و مطابق نقد و بررسی‌های تاریخی معمول این زمان، در زندگانی او کاوش و تحقیق نمائیم، اصولاً فاطمه چه در خانه‌ی پدر خود و چه در میان اصحاب پیامبر و دیگر مردمان، همانند یا دختر معمولی و عادی با او رفتار می‌شده و هیچ کجا دیده نشده است که نسبت به او پیش از دختران در سطح [صفحه ۵۴] متعارف، عزت و احترام قائل شوند و حتی در خانه‌ی پدر، از عایشه و حفصه و زینب و دیگر زنان پیامبر، کم اهمیت‌تر بوده است و برای آنکه خواننده در صحت مطالب بالا اطمینان حاصل نماید، لازم است که در کتب سیره قدیمی‌تر، مانند سیره ابن هاشم، پژوهش و مطالعه نماید، مثلاً در این کتاب، تنها دوبار نام فاطمه به میان آمده است.» باری این مرد! برای ارضاء حسن دشمنی و عداوتی که در سینه پنهان دارد، به اراجیف خود، باز هم ادامه داده، می‌گوید: «احترام و تکریم و تقدیسی که هم اکنون، اهل بیت پیامبر از آن برخوردارند، از قرن دوم هجری آغاز شده است.» تصور نمی‌کنم برای رد گفته‌های غرض‌آلود و کینه‌توزانه و اکاذیب این به اصطلاح خاورشناس، فعلاً نیازی به استدلال داشته باشیم، چه خوانندگان گرامی بزودی، بر بطلان این مزخرفات و افتراآت آگاهی خواهند یافت، و در اینجا تنها بذکر این نکته قناعت می‌شود که: مقام و عظمت و منزلت فاطمه زهرا آنچنان بود که پدرش رسول‌خدا، صلی الله علیه و سلم، درباره‌اش می‌فرمود: «خشم فاطمه خداوند را به خشم می‌آورد و خشنودی و رضایتش خدای را، خشنود و راضی می‌سازد.» و نیز در جای دیگر فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است، هر چه او را بیازارد، مرا آزرده و هر چه او را خشنود کند، مرا خشنود نموده است.» و نیز عایشه رضی الله عنها، خود، به فضیلت و برتری مقام فاطمه گواهی داده و می‌گوید: «هیچ کس را از فاطمه والا تر و برتر ندیدم، مگر پدرش رسول‌خدا، صلی الله علیه و سلم.» لامنس در ادامه‌ی مطالب بی‌قدر و پایه خود، در مورد دختران پیامبر، می‌نویسد: «نام دختران محمد همانطور که کتب سیره یادآور شده‌اند، نامهای عادی و معمولی بوده است و رقیه و ام‌کلثوم بدون آنکه از خود فرزندی بدنیا آورند بلاعقب در گذشتند، ام‌کلثوم نام دیگری نداشت و تنها به کنیه خوانده می‌شد، وی و خواهرش رقیه، با دو پسر عموی پدر خود، یعنی پسران ابولهب، ازدواج کردند، ولی بعدها، شوهرانشان ایشان را ترک نمودند و پس از آن، عثمان بن عفان، نخستین را هم پس از وفات دومی، به ازدواج خود درآورد.» مرد! می‌گوید: «مورخان و نویسندگان سیره، [صفحه ۵۵] رقیه را بحبشه تبعید کردند و او را، پس از مدتی، نزد پدر، بازگردانیدند، ولی پدر، که در آن هنگام، در جنگ بدر، شرکت کرده بود، پس از بازگشت، با دختر متوفای خود، روبرو گردید. نام ام‌کلثوم را، تنها، یک مرتبه، در قدیمی‌ترین کتب سیره، می‌یابیم و اصولاً این دو دختر، وجود حقیقی و واقعی، نداشتند و مورخین، این دو را، به دروغ، از خود، جعل نموده و با مسائل تاریخی دیگر، پیوندشان داده‌اند، تا آنکه پیامبر را، دارای فرزندان بسیار، قلمداد کنند.» در اینجا لامنس برای توجیه مناسبت لقب عثمان به ذوالنورین [۱۳] درمانده و از ناچاری گوید:

«این لقب، نه به آن مناسبت است که گفته شده که چون عثمان دو دختر پیامبر را، یکی پس از دیگری، به عقد همسری خود درآورده است، بلکه بسیار دیده می‌شود که در عرب، کسانی را بدون هیچ مناسبت، با القابی که به کلمه ذو آغاز می‌شود، نامگذاری کرده‌اند و با این بیان، لزومی ندارد که لقب عثمان را از آن جهت که یاد کرده‌اند، بدانیم، زیرا ممکن است او نیز مانند موارد دیگر هم چون ذوالیدین و ذات‌النطاقین و ذوالوجهین بدان هیچ مناسبتی به آن لقب ملقب شده باشد.» مرد مستشرق! هنگامی که از زینب، نخستین دختر پیامبر سخن به میان آورده، ابراز شگفتی می‌کند که چگونه از او، فرزندی به جهان باقی نمانده و نسل او منقرض شده است؟ و چرا همراه پدر خود به مدینه، مهاجرت ننموده؟! او به نقل یعقوبی، در کنار شوهر خود، ابوالعاص بن ربیع بن عبدالعزی بن عبد شمس که علاوه، خاله‌زاده‌اش نیز بود در مکه باقی مانده است. ابوالعاص پسر هاله دختر خویلد و خدیجه دختر خویلد، خاله اوست. او می‌نویسد: «زینب ترجیح می‌داد که در کنار شوی خود بماند و همراه پدر، به مدینه مهاجرت نکند.» و در این نظر خود، به نوشته‌ی طبری استناد نموده که می‌نویسد: «زینب تا کمی پیش از فتح مکه، در کنار شوی خود، ابوالعاص با آنکه مشرک بود، باقی ماند.» [صفحه ۵۶] اما حقیقت این است که زینب رضی‌الله عنها، بزرگترین دختر پیامبر صلی‌الله علیه و سلم، پیش از بعثت پدر، با پسر خاله خود، ابوالعاص ازدواج کرد و شوی خود را دوست می‌داشت و در آن زمان که ابوالعاص همراه با لشکر قریش، در بدر به جنگ مسلمانان آمد و اسیر شد، زینب، ربیع را با اموالی به مدینه فرستاد که فداء شوهر را پرداخته و او را از اسارت برهاند، در میان آن اموال، گلوبندی که خدیجه در روز عروسی به زینب هدیه کرده بود، دیده می‌شد. چون چشم پیامبر به آن گردن بند افتاد، بشناخت و اندوهی سنگین بر چهره‌اش سایه افکند و به مسلمانان گفت: اگر میل دارید و صلاح می‌بینید، اسیری زینب را آزاد نموده و گلوبند را نیز به او باز گردانید، همه پذیرفتند و او را آزاد کردند و گلوبند را نیز نزد زینب، باز پس فرستادند ابوالعاص در مکه پیش از هجرت از دوستان صدیق پیامبر به حساب می‌آمد و حاضر نشده بود که توصیه کفار را در مورد جدا شدن از همسر خود بپذیرد. پس از آنکه رسول‌خدا، او را از اسارت مسلمانان نجات داد، بر او شرط کرد که زینب را نزد او به مدینه بفرستد. ابوالعاص هم به عهد خود وفا کرد و زینب را به مدینه نزد پدر گسیل نمود. از آن تاریخ، زینب در مدینه و ابوالعاص در مکه به حالت شرک به سر می‌برد و رسول خدا طبق قوانین و مقررات اسلام، میان آن دو جدائی اعلام فرموده بود. تا آنکه اندکی پیش از فتح مکه، ابوالعاص که از سفر تجارتي خود از شما باز می‌گشت، دچار لشگریان اسلام شد و او و همه‌ی مردان کاروان و تمام اموال و شتران ایشان بدست مسلمانان افتادند، ولی ابوالعاص شخصا موفق گشت، از چنگ ایشان فرار کند و پنهانی به مدینه آمد و یکسره نزد زینب، همسر پیشین خود رفت، و از او پناه خواست. میان مردم بانگ برداشت که: «ای مردم، من ابوالعاص بن ربیع را پناه داده‌ام.» پیامبر چون صدای زینب، دختر خویش را بشنید، به مسلمانان گفت: شنیدید که زینب چه گفت؟ گفتند: آری. گفت: به خدا که من تا همین لحظه، از این کار آگاهی نداشتم، و پس از آن قانون اسلام را به خاطرشان آورد که: «پست‌ترین مسلمانان حق دارد کسی [صفحه ۵۷] را پناه دهد.» و سپس به خانه‌ی دختر خود رفت و به او فرمود: از ابوالعاص به خوبی پذیرائی نما ولیکن در تنهائی با وی خلوت مکن که تو برای او حلال نیستی. زینب گفت: پدر، ابوالعاص برای پس گرفتن اموال خود به اینجا آمده است. آنگاه پیامبر دستور داد تا آن گروه که بر ابوالعاص تاخته بودند، گرد آمدند و با ایشان گفت: «می‌دانید که این مرد، از خویشان و بستگان من است و شما مال او را گرفته‌اید و خداوند نیز آنها را برای شما حلال و مباح فرموده است، ولی من شخصا، میل دارم که بر وی احساس کنید و آنچه که از او گرفته‌اید، باز پس دهید و در عین حال، حق دارید که آن را برای خود نگاه دارید، زیرا که از هر کس دیگر به آنها، سزاوارترید.» گفتند: یا رسول‌الله، همانطور که می‌فرمائی اطاعت می‌کنیم و بدین ترتیب، اموال ابوالعاص را بوی باز گرداندند. و چون با همراهان و مال‌التجاره خود به مکه بازگشته و اماناتی که از مردم نزدش بود، به صاحبان آنها رد کرد، پرسید: آیا دیگر کسی هست که طلبی و حقی بر من داشته باشد؟ گفتند: نه. گفت: اینک بدانید که من به اسلام گرویده‌ام و خود نزد رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم، به مدینه بازگشت و اسلام و ایمان خویش اظهار و اعلام نمود و

پیامبر نیز زینب را به عقد و کابین جدید، به ازدواج مجدد او درآورد. زینب از شوهر خود، ابوالعاص دو فرزند به نامهای علی و امامه داشت، علی در کودکی درگذشت ولی امامه بزرگ شد و سرانجام و پس از رحلت فاطمه زهرا و بر حسب وصیت او، به عقد همسری علی بن ابی طالب درآمد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم، امامه را بسیار دوست می‌داشت، تا آن جا که روایت شده که او را بر پشت خویش سوار می‌کرد و به هنگام رکوع نماز، بر زمینش می‌نهاد و چون برمی‌خاست، دوباره بر دوشش می‌کشید.

دامادهای پیامبر اسلام

به طوری که گذشت همسر زینب، ابوالعاص بن ربیع، از قریشیان اصیل و از جانب پدر با محمد بن عبدالله... بن عبد مناف بن قصی دارای نسبت و نسب واحدی بود، زیرا که [صفحه ۵۸] ابوالعاص پسر ربیع بن عبدالعزی بن عبدالشمس بن عبد مناف بن قصی است و از سوی مادر نیز، با زینب دختر محمد در جد نخستین خود، خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی، مشترکند، چه مادرش، هاله دختر خویلد و خواهر حضرت خدیجه همسر محمد و مادر زینب است. در آغاز، رقیه و ام کلثوم دو دختر رسول خدا با دو عموزاده‌ی خود، یعنی پسران ابولهب بنامهای عتبّه و عتیبّه ازدواج کردند ولی حضرت خدیجه، چونان کسی که از سرانجام بداین کار آگاه باشد، به این پیوند راضی نبود و اصولاً خدیجه نسب به مادر این دو پسر، یعنی ام‌جلیل بن حرب همسر ابولهب، نظر خوشی نداشت و اگر کار به اختیار وی بود، مانع می‌شد که این ازدواج سرگیرد و انجام پذیرد. ام‌جلیل زنی قسی‌القب و تندخو و بد زبان بود و آینده نیز اثبات نمود که حدس خدیجه به جای خود، درست و مطابق واقع بوده است، زیرا که هنوز از رسالت و دعوت رسول خدا جز اندکی نگذشته بود که ام‌جلیل - که قرآن مجید او را با عنوان حماله‌الخطب بزشتی یاد کرده است - دو دختر پیامبر را از خانه بیرون کرد و به خانه‌ی پدر بازشان گردانید. او در اینکار می‌خواست، مشکلات بر سر راه دعوی آن حضرت ایجاد کند و میان او و همسرش، خدیجه بر سر این موضوع، دعوی، و کشمکش برآه اندازد و صفای خانه‌ی پیامبر را به کدورت بکشاند، تا شاید آهنگ سریع نهضت محمد کندتر گردد. اما حماله‌الخطب را اشتباه رفته بود، و تیر او و سایر مشرکان به سنگ آمد و کارشکنی‌هایشان به هیچ صورت مانع کوششهای پیامبر در طریق دعوت و رسالت نشد، بلکه خواست خداوند بود تا با این کار، دختران آن حضرت را، از چنگ دشواریهای زندگی و ام‌جلیل، برهاند، و چیزی هم نگذشت که به عوض آن دو مرد ناپاک، شوهری شایسته و بزرگوار چون عثمان بن عفان بن ابی‌العاص بن عبد شمس را که یکی از عشره مبشره بود، نصیبشان فرمود. عثمان با رقیه ازدواج کرد و از نخستین مسلمانانی بود که به حبشه مهاجرت نموده و پس از چندی با دیگر مهارجان، به مکه بازگشت و به دنبال پیامبر به مدینه رفت. اما رقیه در این هنگام، به بیماری حصبه گرفتار آمد و بالاخره به همین [صفحه ۵۹] کسالت درگذشت. بیماری رقیه مانع آن شد که عثمان بتواند در جنگ بدر شرکت جوید و درست روزی که خبر پیروی مسلمانان و فرار و شکست کفار قریش در مدینه می‌پیچید، رقیه زندگی را بدورد می‌کرد. رقیه را از آن سبب که هم به حبشه و هم به مدینه مهاجرت کرده است، با لقب ذات‌الهجرتین یعنی صاحب دو مهاجرت نامیده‌اند. برخی نوشته‌اند: عثمان در زمان بیماری زوجه خویش، خود به مرض آبله دچار گردید و این هر دو امر، مانع حضور و شرکت او در جنگ بدر شد. عثمان از عنوان افتخارآمیز دامادی پیامبر، در خود احساس مباهات فراوان می‌کرد و بهمین جهت مرگ رقیه که موجب گسیختگی آن رشته‌ی افتخار گردید، برای وی بی‌نهایت دردناک بود. او پس از مرگ همسر خود، پیوسته اندوهگین به نظر می‌رسید و یکروز که پیامبر سبب آن حالت را از او پرسش نمود، عرض کرد: ای رسول خدا بر هیچ کس جز من چنین مصیبت و بلائی نرسیده است، دختری از پیامبر خدا که صفای کاشانه‌ی من بود، دیده از جهان فروبست و رشته‌ی دامادی و مباهات مرا با آن حضرت بگسست، دیگر کمر من از این بار اندوه شکسته شده است. اما رسول خدا صلی الله علیه و سلم، گرد این غم را از خاطر عثمان پاک کرد و دختر دیگر خود ام‌کلثوم را به نکاح وی درآورد. لیکن او نیز پس از شش سال زندگی با عثمان در سال نهم هجرت، درگذشت. و

بدین سبب بود که عثمان را ذوالنورین می‌خواندند، زیرا او تنها کسی بود که افتخار دوباره دامادی پیامبر را بیافت و دو دختر او را، یکی پس از دیگری، به همسری خویش درآورد و پیش از آن شنیده نشده است که مردی دو دختر پیامبری را در عقد ازدواج خود درآورده باشد. و به این ترتیب، ام‌کلثوم نیز هم چون خواهر خود، رقیه، به سبب ازواج با عثمان، از زندگی ملالت‌بار در کنار حماله الحطب نجات یافت. اما زهراء که خداوند متعال علی بن ابی‌طالب را، برای همسری وی اختیار و انتخاب فرمود. [صفحه ۶۰] فی الجمله، دامادهای رسول خدا صلی الله علیه و سلم، عبارت بودند از: ابوالعاص بن ربیع و عثمان بن عفان و علی بن ابی‌طالب. و به طوری که در کتابی جداگانه یادآوری خواهیم نمود، علی محبوبترین کس نزد پیامبر خدا و نزدیکترین داماد او و از لحاظ قرابت، عزیزترین خویشاوندی وی به حساب می‌آمد. در رگهای علی خود اصیل هاشمی جریان داشت و به پیامبر، در جد خود، عبدالمطلب، متصل می‌گردید و در حقیقت این هر دو، نواده‌ی آن بزرگوار بودند.

بانوی بانوان جهان

فاطمه زهرا [۱۴] آن بانوی ارجمند با نه نام خوانده می‌شد: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، راضیه، مرضیه، محدثه و زهرا و نیز گاهی او را با کنیه ام‌النبی و زمانی ام‌اینها خطاب می‌کردند. زیرا که او کوچکترین دختر پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و تنها دختر او بود که پس از درگذشت حضرت خدیجه، هنوز در خانه بود و امر مراقبت و [صفحه ۶۱] مواظبت همه جانبه پدر را به عهده داشت. استاد فاضل حسینی می‌نویسد: طبیعی است که فاطمه نه از لحاظ ولادت، بلکه از نظر رسالت، مادر رسول خدا به حساب می‌آمد و شاید این خطاب از آن جهت بود که پیامبر خدا می‌دانست تقدیر الهی ذریه او را، تنها از دامان پاک زهرا به جهان خواهد آورد. فاطمه در حقیقت به منزله‌ی موجی بود که باید نور رسول خدا را در طول رشته‌های ممتد اعصار و قرون عبور دهد و بشریت را از آن نور فیاض، روشن و نورانی کند و به همین سبب بود که او را بی‌نهایت دوست می‌داشت و چنانچه می‌دانیم گاهی او را با نداء ام‌اینها می‌خواند. تاریخ مکرر نقل کرده که: پیامبر خدا، فاطمه را ام‌اینها خطاب می‌کرد و حتی با او هم چنان مادری رفتار می‌نمود، دست او را می‌بوسید و در هر بار که از سفری به مدینه مراجعت می‌کرد، ابتداء بدیدن او می‌رفت و این، از آن جهت بود که رسول‌خدا، یتیمی بود که مادر خود، آمنه بنت وهب را، در کوچکی از دست داده بود و طبیعه چنین کودکان، آغوش محبت زنی را جستجو می‌کنند، و به همین سبب او نیز خلا- روحی خود را با محبت فاطمه بنت اسد، مادر گرامی امام علی علیه‌السلام، جبران می‌کرد و او را مادر خطاب می‌نمود و چون این بانو از دنیا رفت، اندوهی بزرگ بر قلب مهربانش پنجه افکند و شنیدند که می‌فرمود: «مادرم از دست رفت» اما خداوند متعال حادثه، فاطمه را به آن حضرت مرحمت کرد، تا یادآورد فاطمه بنت اسد باشد و بوجود او قلبش تسلی پذیرد. این بود که فاطمه را، ام‌اینها خطاب می‌نمود. بدون تردید، آن پیامبر فوق بشر، به بازیچه کسی را به لقبی مفتخر نمی‌ساخت و به میل و هوس، کنیه‌ای نمی‌بخشید که هر چیز را بر حسب مصلحت در وضع شایسته‌ی خود می‌نهاد و در این کارش نیز حکمتی نهفته بود. و برای کسی چون او که همانند عمودی از نور، سر به آسمانها و کھکشانها کشانیده داشت، تفاوتی نیست که فاطمه دختر و یا مادرش به حساب آید، هم چنانکه درخت برومند شرف و فضیلت را، ریشه و شاخه یکسانست که اجزاء آن همه تابنده و نور افشان است و دیگری را با آن سر [صفحه ۶۲] همسری و همسنگی نیست. ۱- او فاطمه [۱۵] از علی رضی الله عنه، روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم به فاطمه فرمود: میدانی دخترم، از چه رو، تو را، نام، فاطمه کرده‌اند؟ علی پرسید: یار رسول الله، به چه سبب؟ گفت: زیرا که خداوند متعال او و اولاد و ذریه‌اش را، در قیامت از آتش دوزخ جدا خواهد داشت. و از ابن عباس رضی الله عنهما، منقولست که پیامبر خدا فرمود: دختر من فاطمه، فرشته‌ای است بهشتی، زیرا که چون دیگر زنان، حیض نمی‌شود، و هم بدین سبب خدایش، نام، فاطمه نموده که او و دوستان او را از آتش دوزخ، رها و جدا خواهد کرد. و از ابوجعفر محمد باقر رضی الله عنه، نقل شده که: در آن هنگام که فاطمه متولد گردید، خداوند متعال

فرشته‌ای را مامور فرمود تا زبان محمد صلی الله علیه و سلم را، بگشاید و نام دختر خویش را فاطمه گذارد، زیرا که حق تعالی او را از حیض و ناپاکی، جدا و رها ساخته است. ۲- او ملقب به زهراء [۱۶] بود: زیرا که اندامی سپید و سیمگون داشت و جعفر بن محمد بن علی رضی الله عنهم، از پدرش روایت نموده که گفت از پدرم ابوعبدالله پرسیدم به چه سبب فاطمه را به لقب زهرا ملقب کرده‌اند؟ فرمود: بدان سبب که چون در محراب عبادت می‌ایستاد، نوری از او بر اهل آسمانها می‌تافت، هم چنانکه ستارگان آسمان بر ساکنان زمین پرتو می‌افشانند. و در روایتی دیگر آمده که بدان سبب است که خداوند، زهرا را از نور عظمت خویش آفریده و نیز گویند: به آن جهت که چون فاطمه دیده به جهان گشود، نوری رخشان از او در آسمانها بتابید که فرشتگان هرگز بمانند آن ندیده بودند. و برخی گفته‌اند: به علت آنکه فاطمه هرگز حیض نمی‌شد و در هر بار که فرزندی به جهان می‌آورد، پس از اندک مدتی، از نفاس [صفحه ۶۳] پاک و پاکیزه می‌گشت تا آنکه نمازی از او فوت نگردد. ۳- او را محدثه [۱۷] نیز می‌گفتند: زیرا که فرشتگان از آسمان فرود می‌آمدند و با او سخن می‌گفتند، همانطور که مریم بنت عمران مخاطب ملائیک بود و روح القدس با وی سخن می‌گفت. ۴- فاطمه با القاب صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه راضیه، و مرضیه نیز خوانده می‌شد و هر یک از این القاب، نمایشگر وصفی از اوصاف صدق و برکت و طهارت و رضا و وقاری بود که فاطمه رضی الله عنها، به آنها متصف بود. ۵- او را بتول [۱۸] نیز می‌خواندند، زیرا که فاطمه به فضیلت و دینداری از بانوان عصر خویش، جدا و ممتاز بود و نیز گویند: بدان سبب که وی از دنیا و مظاهر آن جدا و برکنار بوده و دل با خداوند خویش پیوسته داشت و در کتاب تاج‌الدروس آمده که: سبب آنکه دختر پیامبر را بتول می‌خواندند، این بود که وی را در مقام و منزلت نزد پروردگار همانند مریم [۱۹] می‌دانستند. ثعلب گوید: علت آن بوده که فاطمه از لحاظ دین داری و فضیلت و نسب و عفت، از تمام بانوان عصر خویش و همگی زنان امت اسلام جدا و ممتاز بود و در حقیقت بانوی بانوان به حساب می‌آمد. و نیز گفته‌اند: در میان زنان، بتول کسی را گویند که از دنیا گسسته و به خداوند خویش پیوسته باشد و به همین سبب بود که فاطمه را بتول می‌خواندند. و در مجمع- البحار آمده است که مریم و فاطمه علیهما السلام، هر دو را بتول می‌گفتند، زیرا که از زنان عصر خود از نظر فضیلت و دین داری ممتاز و از دنیا گسسته و به خداوند پیوسته بودند و از عمر بن علی رضی الله عنهم، روایت شده که در مورد نام بتول از رسول خدا صلی الله علیه و سلم، سوال نمودند چگونه است که تو مریم را بتول می‌خوانی و فاطمه [صفحه ۶۴] را نیز با همین نام یاد می‌کنی؟ فرمود: بتول زنی است که هرگز به خون زنانه آلوده نباشد و اصولاً در مورد دختران پیامبران صلوات الله علیهم، حیض امری ناپسند و ناخوشایند است. و از اسماء بنت عمیس روایت شده که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم، پرسیدم چگونه است که من به هنگام تولد بخری از فرزندان فاطمه حضور داشتم و ندیدم که وی به خونی آلوده باشد؟ فرمود: ای اسماء، فاطمه فرشته‌ای است که به صورت انسان آفریده شده، مگر نمی‌دانی که او طاهر و مطهر و پاک و پاکیزه است؟ آری فاطمه در کنار آدمیزادگی، کلیه فضایل فرشتگان و اوصاف حورالعین را دارا بود و با این اوصاف و خصایص، او هم آدمی است و هم فرشته و حوری. و نیز پدر بزرگوارش فرمود: «حق تعالی، نور فاطمه را پیش از آفرینش زمین و آسمان، بیافرید» برخی از اصحاب پرسیدند: یا رسول الله، مگر فاطمه انسان نیست؟ گفت: «فاطمه حوری است آدمیزاده و ناآلودگی او به خونهای زنانه، نشانه‌ی آن است که حوری و فرشته است و خداوند فرمود: «لم یطمئن انس قبلهم و لا- جان». چنانکه یاد شد، زهرا از آلودگی به حیض و نفاس پاک و طاهر بود و با جماع و اتفاق مسلمانان، از آلائش به این خونها منزّه و مبری و با این بزرگ، از سایر دختران حواء ممتاز است.

تاریخ ولادت فاطمه زهرا

برخی از مورخان تولد زهرا را دو سال پس از بعثت نوشته‌اند، شیخ طوسی در مصباح المتجهد، پس از نقل قول بالا نوشته است: در روایتی دیگر، سال پنجم از بعثت، سال تولد زهرا معین شده. کلبی و ابن شهر آشوب نیز تاریخ ولادت فاطمه را، سال پنجم از بعثت

نوشته‌اند و همین قول، از باقر نیز روایت شده و همین تاریخ مشهور میان مورخین است و در کتاب کشف الغمه از ابن خشاب از باقر روایت شده که فاطمه در سال پنجم بعثت، همان سال که قریش سرگرم تجدید بناء کعبه بودند، بدنیا آمد و شاید در این نقل، راوی و یا نویسنده‌ی نسخه کتاب، اشتباه نموده باشد چه تجدید بناء کعبه، پیش از بعثت واقع شده نه پس از آن و موید این نظر، آنچه در مقاتل الطالبیین آمده است، که فاطمه پیش از بعثت بدنیا آمد، سالی که قریش در کار ساختمان کعبه بودند. حاکم در مستدرک و ابن عبدالبر در استیعاب روایت کرده‌اند که ولادت فاطمه در سالی اتفاق افتاد که پیامبر چهل و یکسال داشت یعنی یکسال پس از بعثت بدنیا آمده. ولی اکثر علماء و دانشمندان اهل بیت، تولد زهرا را، سال پنجم پیش از بعثت پیامبر معین نموده‌اند. مولف. حضرت فاطمه رضی الله عنها، روز جمعه بیستم ماه جمادی الاخری در شهر مکه، دیده [صفحه ۶۵] به جهان گشود. و در همین هنگام قریش سرگرم تجدید ساختمان کعبه بودند. این واقعه، پنج سال پیش از بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، اتفاق افتاد. او کوچکترین دختر آن حضرت بود. روزی ابن عباس نزد علی و فاطمه رفت در حالیکه از یکدیگر می‌پرسیدند، کدام یک از ما بزرگتریم؟ ابن عباس گفت: یا علی، تو چند سال پیش از ساختمان کعبه به دست قریش بدنیا آمدی و فاطمه درست، در سالی بدنیا آمد که قریش سرگرم تجدید بناء آن بودند. باری، ولادت فاطمه بشارت صلح و صفا برای طایفه قریش به ارمغان آورد، در آن سال افراد طایفه، برای ساختمان خانه‌ی خدا گرد آمده و هر قبیله به فراخور حال، سنگ و مصالح ساختمانی جمع‌آوری کرده بودند. ساختمان آغاز شد و تا به آنجا رسید که باید حجرالاسود در آن محل نصب گردد، افتخار این کار در میان قریش، موجب خصومت و دشمنی شد، ابوامیه بن مغیره که سالخورده‌ترین مرد قریش بود، پیشنهاد کرد تا برای رفع خصومت، نخستین کسی را که از در مسجد درآید، حکم نمایند تا در میان ایشان قضاوت و داوری کند، این پیشنهاد مورد قبول قرار گرفت و چشمها بدر دوخته شد تا چه کسی از در مسجد داخل می‌شود، که ناگهان همه از شادی فریاد برآوردند: امین، محمد امین آمد! به حکمت او راضی و خشنودیم. محمد جوان با گامهای استوار و رخساری رخشان با وقاری تمام به درون مسجد آمد و به جمع ایشان پیوست، حاضران صورت حال و اختلاف را نزد او باز گفتند و از او داوری خواستند، محمد صلی الله علیه و سلم، فرمود: تا جامه و یا عبائی نزدش آوردند، پس از آن، خود، حجرالاسود را، در میان آن عبا نهاد و دستور داد [صفحه ۶۶] تا نمایندگانی، از قبایل مختلف قریش گوشه‌های آن را گرفته و به سوی جایگاه نصب پیش بردند، سپس با دست مبارک، حجر را بلند کرد و در آنجا که باید، قرار داد و باین صورت، اختلاف و خصومت از میان برخاست. هبیره بن وهب مخزومی، شاعر قریش در این باره، چنین سرود: تشاجرت الاحیاء فی فصل خطه جرت بینهم بالنحس بمن بعد اسعد تلاقوا بها بالغض بعد موده و اوقد ناراً بینهم شرموقد فما رایننا الامرقد جد جده و لم یبق منا غیر سل المهند رضینا و قلنا العدل اول طالع یجئ من البطحاء من غیر موعده ففاجانا هذا الامین محمد فقلنا: رضینا بالامین محمد بخیر قریش کلها امس شیمه و فی الیوم مع ما یحدث الله فی غد فجاء بامر لم یر الناس مثله اعم و ارضی فی العواقب و البید اخذنا باطراف الرءاء و کلنا له حصه من رفعها قبضه الید فقال ارفعوا حتی اذا ما علت به اکفهم و انی به غیر مسند فکل رضینا فعله و صنیهه فاعظم به من رای هاد و مهتد و تلک یدمنه علینا عظیمه یروح لنا هذا الزمان و یغتدی یعنی: «قبایل قریش در حل مشکلی که میان ایشان بروز کرده بود، مشاجره داشتند و از پس فرخندگیها، به نحوست گرفتار آمده بودند و کارشان بعد از آنکه دوستی بر ایشان حکومت داشت، به دشمنی کشیده و سخت‌ترین آتشیهای کینه در سینه‌هاشان افروخته شده بود. چون دیدیم که کار بالا گرفته و اینک شمشیرها از نیام برون خواهد جست، به این، مصالحه کردیم که نخستین کس که ناآگاه از بطحاء به مسجد آید، بر ما داوری کند، که ناگهان، این مرد امین و این محمد فراز آمد، همگی رضا دادیم که محمد امین در کار ما حکم باشد. [صفحه ۶۷] آن کس که خوی و خلقتش از همه‌ی افراد طایفه برتر است و گذشته و حال و آینده‌اش همه نیکی و نیکوئی است. او برای فیظه دعوی تدبیری ساخت که تاکنون چنان داوری ندیده بودیم که همه را بحق خود برسانید و خشنود کرد. به دستور او، همگی، گوشه‌های عبا را گرفته و هر کس بقدر یک دستگیر، افتخار شرکت در کار یافت. گفت: تا به اتفاق آن را بلند کرده و به آن جا

که باید پیش بردیم. همه به کار و تدبیر او آفرین نمودیم که چه عالی اندیشه‌ای و چه راه درستی برگزیده بود. آری از این کار، او را بر ما حقی عظیم است که حال و آینده از آن برخوردار خواهیم بود.» و بدین ترتیب، طایفه قریش مکه شادمان شدند و گره از ابروها گشودند و در چهره‌ها آثار خشنودی و رضایت پدیدار گشت. آری پسر عبدالله در این هنگامه، با نظر خردمندانه و رای استوار خود، از خونریزی جلوگیری نمود و قریش را بر یگانگی استوارتر کرد. آورده‌اند که یکی از چهار گوشه‌ی عبا را عبد مناف، عتبه بن ربیعہ داشت و گوشه‌ی دیگر در دست زمعه و سه دیگر را ابو حذیفه بن مغیره گرفته بود و گوشه‌ی چهارم را قیس بن عدی حمل می‌کرد. چون هنگام ولادت فاطمه رضی‌الله عنها، نزدیک شد، رسول خدا به خدیجه ام‌المومنین گفت: «ای خدیجه، اینک جبرئیل است و بشار آورده که فرزندان دختری است، نهالی پاک و فرخنده و حق تعالی نسل مرا از این دختر مقدر فرموده و امامان و پیشوایان امت اسلام و خلفاء خداوند در روی زمین، همه از ذریه او مقرر شده‌اند.» چیزی نگذشت که دختری پاک و پاکیزه از خدیجه، چشم به جهان گشود. [صفحه ۶۸] چون فاطمه از مادر متولد شد، نوری از وی تابیدن گرفت که در تمام خانه‌های مکه پرتو انداخت و در شرق و غرب روشنائی افکند. پیامبر خدا چون از تولد فاطمه آگاه شد، سجده شکر به جای آورد و چون از جانب حق تعالی خبر یافته بود که سلاله و عترت او همه از فاطمه به جهان پدید خواهند شد، او را از همه‌ی فرزندانش دوست‌تر می‌داشت و چشم و دل به او روشن می‌ساخت. ام‌سلمه گوید: «پیامبر مرا به همسری خویش درآورد و امور دختر خود فاطمه را، به عهده من واگذارد. گرچه من بر حسب وظیفه، او را در آداب و موارد مختلف زندگی راهنمایی می‌کردم، ولی می‌دیدم که حقا، او در همه کار و هر مورد، از من داناتر و آگاه‌تر است.»

پرورش فاطمه

فاطمه در خانه‌ی نبوت و رسالت پرورش یافت و از پدر، دانش و بینش تلقی نمود. او نمونه‌ی والای حسن اخلاق و سلامت طبع بود و پیامبر خدا توجهی فراوان نسبت به ترتیب و تهذیب او مبذول می‌داشت و به دانشها و فرهنگ دینی آراسته‌اش می‌ساخت و براه هدایت نبوی و صراط مستقیمش رهبری می‌فرمود. از جعفر بن محمد صادق رضی‌الله تعالی عنه، منقول است که: روزی فاطمه نزد پدر از ناسازی وضع خود شکوه آغاز کرد، پیامبر لوحی از سحف خرما که بر آن عبارات زیر نوشته بود، بوی داد و فرمود تا آنها را فراگیرد: «هر آنکس که به خداوند و رستاخیز ایمان آورده، باید که به همسایه آزار نکند و میهمان گرمی دارد و سخن جز به نیکوئی نگوید و گرنه خاموشی گیرند.» فاطمه رضی‌الله عنها، ضرب‌المثل کمال و جمال بود و در وجودش ذخایری از انسانیت و مردمی، عفت و بزرگواری، پاکی و هشیاری، فطانت و آگاهی که امکان داشت بانوئی به آنها دسترس یابد، فراهم آمده بود. فاطمه مباحثات می‌کرد که در مدرسه نبوت تربیت شده و در دانشگاه رسالت به کمال رسیده و از آنچه پیامبر از [صفحه ۶۹] حق تعالی تلقی کرده بهره گرفته است. فاطمه در خانه‌ی پدر و در دامان پرورش او بفضایلی آراسته شد که هیچ دختر دیگری در مکه به آنها دست نیافته بود و در عین حال به تمام فنون و دانستی‌های دختران آن روز جزیره العرب، آگاهی و احاطه داشت پس نه جای شگفتی است اگر می‌بینیم که وی در غزوه بدر، امر زخم‌بندی و شست و شوی جراحات پدر را به نیکوترین وجه به عهده گرفته و یا در امور خانه‌داری غالباً بی‌آنکه کمک و مساعدتی دریافت دارد، شخصا به اراده منزل خود می‌پرداخته است. از احادیث و روایات چنین برمی‌آید که فاطمه زهرا، همواره در اندیشه تکمیل و تهذیب نفس خویش بوده و هیچ گاه به چیزی که به او و یا به به خانه‌اش مربوط نمی‌شد، دخالت نمی‌کرده و تا در امور امری از وی نمی‌پرسیدند، به پاسخ آن مبادرت نمی‌روزیده و جز به ضرورت، سخن نمی‌گفته است. از مباحثاتی که حضرت زهرا به استناد آیات کریمه قرآن، با ابوبکر نموده است، این واقعیت استفاده می‌شود که وی به آیات قرآن احاطه کامل داشته و در هر مورد به تناسب، آنها را مورد استدلال قرار می‌داده است. وی قرآن مجید را از زبان رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم، و هم چنین علی رضی‌الله عنه، شنیده و فرا گرفته بود و روح و روان خویش را با

مفاهیم آن، تلطیف و تصفیه نموده و احکام و مقررات و امور واجب خود را از آن استفاده می کرده است. زهرا به تمام دانشها و فنوی که دختران اصیل و نژاده، بر آنها وقوف داشتند آگاه بود و علاوه چیزها می دانست که هیچ بانوی دیگری بدانها دسترس نداشت. فاطمه با تربیتی جدی و عمیق و براساس حق پرستی و وفاداری پرورده شده بود. او خود می دانست که زاده و پرورده‌ی دامن شرافت و عظمت است، امتیازی که هیچ یک از دختران حوا را، سر برابری با وی نبود و اطمینان داشت که این اصالت و نجابت دست نیافتنی، او را از هر چیز دیگری بی نیاز می دارد و با اکتفاء به همین سرمایه‌ی بزرگ معنوی، در خودسازی و خویشن گرایی با خود، خلوتی داشت و [صفحه ۷۰] تقریباً از فرزندان آدم و حوا کناره گیری می نمود. جان نیرومند فاطمه در قالبی که گنجایش آن را نداشت، جای گزین شده بود و کمتر دیده شده که کسی با چنین نفس قوی و تن ضعیف، از آسایش کامل برخوردار گردد، چه این حالت، جان و تن را فرسوده و در رنج می افکند و در این میان، تنها صفای ایمان است که آرام بخش بوده و موجب آسایش می گردد. و در زندگانی زهرا، این خود، توفیقی ارجمند بود که وی در عصر ایمان و عقیده پرورده شد و در دامن چنان پدر و مادری نشو و نما کرد و در خانه‌ای که مهبط وحی الهی بود، بزرگ گردید. خانه‌ای که چشم براه امر عظیم و سهمگین رسالت بود، امری که جز در آن خانه و غار حرا، ممکن نبود که چنین شکفته شود و صورت کمال به خود گیرد.

شباهت فراوان فاطمه به پیامبر خدا

حاکم در مستدرک از انس بن مالک رضی الله عنه، روایت کرده که گفت: از مادر درباره‌ی اوصاف و خصوصیات فاطمه، پرسش نمودم. گفت: فاطمه شبیه ترین خلق خود به پیامبر صلی الله علیه و سلم است، با رخساری سپید و آمیخته به سرخی و موئی مشکین و بلند و فرو افتاده. بیضاء تسحب من قیام شعرها و تغیب فیه و هو داج اسحم فکانه فیه نهار مشرق و کانه لیل علیها مظلم [۲۰]. در کتاب کشف الغمه از ام سلمه! روایت شده که فاطمه، دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم، به چهره، شبیه ترین کس به رسول خدا بود. عایشه، ام المومنین رضی الله عنها، گوید: هیچ کس را به سخن گفتن هم چون فاطمه شبیه به رسول خدا ندیدم، هر زمان که وی به حضور پدر خود می آمد [صفحه ۷۱] پیامبر به احترامش از جای بر می خواست و دست او را می بوسید، و به وی خوش آمد می گفت و در جای مخصوص خویش او را می نشانید و هر گاه که رسول خدا نزد فاطمه می رفت، او نیز هم چنان رفتار می کرد. انس بن مالک، از مادر خود نقل کرده که: فاطمه رخساری چون ماه تمام داشت. با تولد فاطمه، خدیجه تجسمی از چهره‌ی پیامبر را، در رخسار دخترک خود می یافت و همین شباهت، دل او را شادمان می داشت. خدیجه وجود این نوزاد را برکتی از برکات خداوند متعال و رحمتی از سوی او نسبت به خود و خاندان خود می دانست. و نیز در کشف الغمه آمده است که برخی از گویندگان و واعظان ضمن سخن از فاطمه و امتیازات و فضائل خدادادش، چنین گفته اند: خجلا من نور بهجتها توارى الشمس بالشفق و حیاء من شمائلها یتغطى الغصن بالورق یعنی: «خورشید از شرم رخسارش، چهره در پس شفق نهان کرده. و شاخه‌ی گل از وصف دلپذیر جمالش، به خجالت، خویشن در پشت برگها مخفی نموده است.» آری همه‌ی اینها پاسخهایی کوبنده و دندان شکن است که به آن مرد به اصطلاح خاورشناس می توان داد، او که زیبایی رخسار و دلپذیری اندام فاطمه را، از دشمنی، با دیده‌ی انکار نگریسته و تاخیر ازدواج او را، گواهی بر گمراهی خود آورده است. او این قدر نمی داند که در جوامع اسلامی، دخترانی که از زیبایی فراوان اوصاف کمال و هوش سرشار و شرافت خانواده و عواطف پدر و مادر برخوردارند، به طور معمول دیرتر از دیگر دختران، به خانه‌ی شوهر می روند. لامنس تحت تاثیر زندگی در اجتماعات مسیحی مذهب، به این غلط افتاده و از روی نادانی، میان آداب و رسوم جوامع اسلامی و مسیحی تفاوت نگذاشته است. و در این جا آنچه باید تذکر داده شود، آن است که: بر فرض که در ازدواج زهرا تاخیری [صفحه ۷۲] هم اتفاق افتاده باشد، به سبب علاقه‌ی فراوان و محبت بسیاری بوده که در میان این پدر و دختر جریان داشته است، فاطمه پس از درگذشت مادر خود، خدیجه کبری رضی الله عنها، پیوسته سرگرم رفع حوائج داخلی پدر مهربان خود بود و

نهایت کوشش می‌کرد تا هر چه بیشتر، وسایل آسایش او را در داخل خانه فراهم سازد. اما همانطور که بیان شد، فاطمه در سن هجده سالگی، یعنی مناسبترین سن ازدواج، به خانه‌ی شوهر رفته و هیچ تاخیر در همسری او با علی بن ابی‌طالب رضی‌الله عنه، وجود نداشته است. خانم دکتر بنت شاطی می‌نویسد: زهرا دختری هجده ساله بود که ازدواج کرد ولیکن این ابلیس هوس است که بر اندیشه لامنس چیره شده و چنین تصور کرده که فاطمه به هنگام ازدواج، خیلی بیش از هجده سال داشته و گفته است: مورخان و نویسندگان سیره متعمداً، سال ولادت زهرا را عقب انداخته‌اند، تا کسی نگوید: فاطمه تا جوان بود هیچ کس به ازدواج با او رغبت نمود. اما کسی از این مرد نپرسیده است که پس چرا مورخان این کار را در مورد خدیجه و عایشه نکردند؟ چرا سن خدیجه را کم‌تر و سن عایشه را ده بیست سالی اضافه نمودند، تا میان ایشان و پیامبر تناسب سنی لازم برقرار گردد؟ لامنس هرگز پاسخی به این پرسش نخواهد یافت. آری او اختلاف ناچیزی که در تاریخ تولد فاطمه می‌بیند، مورد استناد قرار داده و برای ارضای حس دشمنی و حسادت خود، از آن به ناحق بهره‌برداری می‌کند و به جای آنکه روایات مختلف را با ترازوی نقد و بررسی دقیقاً بسنجد و از آن میان، آنچه به حقیقت نزدیکتر است بیابد، انگشت بر نوشته‌ی مسعودی که تولد فاطمه را هشت سال پیش از هجرت و گفته یعقوبی که او را متولد بعد از نزول وحی دانسته، می‌گذارد و نظر بسیاری از نویسندگان و مورخان مورد اعتماد و وثوق را مانند اسحق و ابن هاشم و طبری که همگی ولادت او را پنج سال پیش از بعثت معین کرده‌اند، متعمداً از خاطر برده و [صفحه ۷۳] تیر زهر آلود طعنه به جانب مورخان اسلام رها ساخته است.

فاطمه زهرا از اهل بیت پیامبر است

خداوند سبحان در سوره احزاب از قرآن کریم می‌فرماید: یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولاً معروفاً و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى و اقمن الصلوة و آتین الزکاه و اطعن الله و رسوله انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمہ ان الله کان لطیفاً خبیراً. سوره احزاب «آیات ۳۱-۳۲-۳۳» ترجمه: «ای زنان پیامبر، شما با هر زن دیگری فرق دارید، اگر پرهیزگاری پیشه کنید، پس در گفتار نرمی می‌کنید، نباشد آن کس که از سلامت قلب، محرومست به طمع افتد و شایسته سخن گوید و در خانه‌هایتان بمانید و هم چون زنان جاهلیت نخستین، بی‌پرده جلوه‌گری می‌نمایید. نماز را به پای دارید و زکوه بدهید و از خدا و پیامبرش فرمان برید. خداوند اراده فرموده که شما اهل بیت را از گناه منزّه ساخته، پاک و پاکیزه‌تان کند. آیات خداوند و حکمت را که در خانه‌هایتان خوانده می‌شود بیاد آورید، که خداوند لطیف و آگاه است.» امام ابو جعفر، محمد بن جریر طبری در تفسیر و معنی آیه کریمه: «انما یرید الله لیزهد عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً» گوید: خداوند متعال اراده فرموده که از شما، ای خاندان محمد، بدی و فحشاء را بزدايد و از پلیدی‌ها که در ارتکاب گناهان حاصل می‌شود، پاکتان گرداند. و هم او به سند خود، از سعید بن قتاده نقل نموده که: مرا از اهل بیت در آیه‌ی [صفحه ۷۴] شریفه، خاندانی هستند که خداوندشان از هر بدی پاک فرموده و به رحمت خود مخصوص گردانیده است. ابن عطیه گوید: رجس کلمه‌ای است که بر گناه و عذاب و بر نجاسات و نقایص، همگی دلالت می‌کند و به مفهوم آیه، کلیه‌ی این معانی از اهل بیت، زدوده شده است. و امام نووی در معنی کلمه رجس، معانی شک و عذاب و گناه را ذکر نموده است.

اهل بیت چه کسانی هستند؟

مفسرین در این باره اختلاف نظر دارند: ۱- سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که مردم در مورد اهل بیت، اختلاف نظر دارند، برخی هم چون عکرمه و ابن سائب و مقاتل، زنان پیامبر را به سبب آنکه در خانه‌ی او زندگی می‌کنند، اهل بیت دانسته‌اند.

زمخشری نیز گوید: زنان پیامبر، جزء اهل بیت او محسوبند. ۲- امام فخر رازی در تفسیر خود (جزء ششم، ص ۸۷۳) و زمخشری در کشاف و ابن حجر عسقلانی در اصابه (جزء چهارم ص ۴۰۷) و قرطبی در تفسیر خود و محمد بن علی شوکانی در کتاب فتح القدر و طبری در تفسیر آیه کریمه فوق و سیوطی در کتاب در المثنور (جزء پنجم ص ۱۶۹) و حاکم در مستدرک و ذهبی در تلخیص (جزء سوم ص ۱۴۶) و امام احمد جنبیل (جزء سوم ص ۲۵۹) به اتفاق اعلام کرده‌اند که: منظور از عنوان «اهل بیت»، علی و فاطمه و زهرا و حسن و حسین رضی الله عنهم، می‌باشد. ایشان برای نظر خود از جمله، به روایت زیر از ابوسعید خدری استدلال کرده‌اند که گفت: پیامبر خدا فرمود: «این آیه، در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است» ام سلمه گوید: آیه مزبور در خانه‌ی من نازل شد و در آن وقت، فاطمه و علی و حسن نیز در آنجا بودند، رسول خدا عبایی را که بر تن داشت، بروی ایشان افکند و آنگاه گفت: «اینان اهل بیت منند، خداوند [صفحه ۷۵] پلیدی را از ایشان بزدای و پاک و پاکیزه‌اشان فرما»، و باز ام سلمه در روایتی دیگر، گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم در خانه‌ی من و در جای مخصوص خویش نشسته بود و عبایی خیری بر تن داشت، در همین اثناء فاطمه با ظرفی که در آن خوراکی تهیه کرده بود، وارد شد، پیامبر به او فرمود: شوهر و فرزندان، حسن و حسین را نیز صدا کن، چون همگی حاضر آمدند و بخوردن آن غذا سرگرم گشتند، آیه کریمه تطهیر بر آن حضرت نازل شد، پیامبر قسمتی از عبای خود را بروی ایشان کشید و دستها به جانب آسمان برداشت و گفت: «بار الها، اینان، اهل بیت من و از منند، خداوند، رجس و پلیدی را از ایشان بزدای و پاک و پاکیزه‌اشان فرمای». و تا سه مرتبه دعا و خواهش خود را تکرار نمود، ام سلمه گوید: من نیز سر درون عبا کردم و گفتم: ای پیامبر خدا، من هم با شما باشم. و آن حضرت فرمود: «تو، حتما سرانجام کارت بخیر و خوبی خواهد بود». [۲۱]. ابن جریر و ابن دویه از ابی‌الحمرء نقل کرده‌اند که گفت: من هشت ماه در مدینه، مراقب رسول خدا صلی الله علیه و سلم بودم، هرگز اتفاق نیفتاد که برای نماز صبح به مسجد رود، مگر آنکه به در خانه‌ی علی می‌رفت و دو دست بر چهار چوب در می‌گذاشت و بانگ برمی‌داشت: نماز، نماز [صفحه ۷۶] و آیه کریمه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل بیت و یطهرکم تطهیرا» را تلاوت می‌فرمود. انس بن مالک نیز گوید: شش ماه بود که می‌دیدم، هر وقت پیامبر خدا برای ادای نماز صبح می‌رفت، به در خانه‌ی فاطمه می‌آمد و می‌گفت: «ای اهل بیت، نماز». ۳- دسته سوم از مفسران، آیه تطهیر را شامل زنان پیامبر و هم چنین علی و فاطمه و حسن و حسین دانسته‌اند، ایشان بر نظر خود، چنین استدلال کرده‌اند که زنان پیامبر از سیاق آیات قبل و بعد آیه تطهیر فهمیده می‌شوند، زیرا این آیات، ایشان را مورد خطابه قرار داده است، علاوه آنکه زنان پیامبر، ساکن خانه‌ی پیامبر بودند و بناچار، اهل بیت اویند و موید این نظر، مطالبی بود که از ابن عباس و دیگران نقل نمودیم و دلیل آنکه آیه علاوه بر زنان رسول خدا، شامل علی و فاطمه و حسن و حسین نیز می‌گردد آن است که ایشان خویشان نزدیک و اهل بیت نسبی پیامبرند و موید این نظر، مطالبی است که پیش از این یاد کردیم و مضافا روایاتی که از ام سلمه نقل شده و ایشان را سبب و شان نزول آیه شریفه معین نموده است. به اعتقاد این گروه از مفسران، کسانی که آیه تطهیر را، تنها به زنان پیامبر اختصاص داده‌اند و هر آنانکه آن را، مخصوص علی و فاطمه و حسن و حسین دانسته‌اند، هر دو گروه به راه غلط رفته و بخشی از مفهوم آیه را پذیرفته و بخش دیگر آن را، بدون دلیل رها نموده‌اند این نظریه، عقیده دسته‌ای از محققان چون قرطبی و ابن کثیر و طبری و غیر هم می‌باشد ۴- دسته چهارم، کسانی هستند که بنی‌هاشم از اهل بیت دانسته‌اند. از زید بن ارقم روایت شده که: روزی، رسول خدا صلی الله علیه و سلم، از جا برخاست و سه بار فرمود: «خدا را در رعایت از اهل بیت خود، به یاد شما می‌آورم» از زید پرسیدند منظور پیامبر از اهل بیت چه کسانی است؟ گفت: «اهل بیت کسانی هستند که پس از پیامبر خدا، صدقه بر ایشان حرام است» پس از آن پرسیدند: مقصودت از چنین کسانی [صفحه ۷۷] چیست؟ گفت: ایشان عبارتند از «آل علی و آل عقیل و آل جعفر و آل عباس» این گروه از مفسران برآنند که منظور از کلمه «بیت» همانا بیت نسبی و مقصود، خویشاوندان نسبی پیامبرند. ولی ابن تیمیه نیز در اواخر کار، پذیرفت که مقصود آیه شریفه تطهیر، از عنوان «اهل بیت»، اختصاصا، علی و فاطمه و حسنین است. [صفحه ۷۸]

حدیث ثقلین

اشاره

احادیث ثقلین را بزرگان و معاریف علماء سنت و محدثان بزرگ ایشان در صحاح خود، با اسانید مختلف نقل نموده‌اند و مورد اتفاق علماء و ورات سنی و شیعه است، مسلم و ترمذی در صحاح خود و امام احمد حنبل در مسند و ثعلبی در تفسیر خود و ابن المغارلی شافعی در مناقب و صاحب کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» و حمیدی از مسلم و سمعانی در فضائل الصحابه و موفق بن احمد و طیرانی و ابن حجر در «صواعق» و گروهی دیگر از دانشمندان، این روایات را ذکر نموده‌اند و از سوی روات و علماء شیعه، به هشتاد و دو طریق، این احادیث از اهل بیت نقل شده و هم چنین در «عقد الفرید» ابن عبدربه قرطبی و «ذخایر العقبی» از احمد بن عبدالله طبری و تفسیر المخازن، در ضمن تفسیر و بیان آیه شریفه اعتصام و در تفسیر ابن کثیر در شرح آیات مبارکه مودت و تطهیر و در شرح «نهج البلاغه» ابن ابی الحدید و کتاب «حلیه» از ابی نعیم اصفهانی و «اسد الغابه» ابن اثیر و «لسان العرب» جمال الدین افریقی و «درر المنثور» سیوطی نیز، روایت ثقلین منقولست. مولف. قال رسول الله (ص): «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی، اهل بیتی...» این حدیث متضمن معرفی اهل بیت و مبین مقام عصمت و طهارت و علم و دانش ایشان است و نیز بر لزوم بقاء یکی از آنان تا پایان دوران و دنیای نسل بشر دلالت دارد. از زید بن ارقم روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: «من دو امر سنگین، در میان شما باقی می‌گذارم، یکی کتاب خدا که در آن، هدایت و نور است، به آن عمل کنید و در آن چنگ زبید و دیگری اهل بیت خود، ای مردم، خدای را در رعایت از اهل بیت، به یادتان می‌آورم.» و سه بار جمله اخیر را تکرار کرد. از زید درباره‌ی منظور پیامبر از عنوان «اهل بیت» پرسش نمودند. گفت: همان کسان که بعد از پیامبر، صدقه بر ایشان روان نیست، اینان، خاندان علی و عقیل و جعفر و عبا سند [صفحه ۷۹] در ضمن این روایت، به نقل مسلم آمده است که از زید پرسیدیم: آیا زنان پیامبر، جزء اهل بیت او محسوبند؟ گفت: نه، زیرا که زنان ممکن است قسمتی از عمر خود را با مردی بسر برند و پس از آن، از او جدا شده و به خانه‌ی پدر و یا خویشان خود باز گردند. این تنها خاندان و اقوام نسبی پیامبرند که اهل بیت اویند و صدقه بر ایشان روا نیست. و در نقل ابوسعید خدری آمده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم، فرمود: «من دو امر سنگین در میان شما، باقی می‌گذارم» و در روایت خلیفتین، علاوه بر جمله فوق، نقل شده که آن حضرت گفت: «دو امری که هر یک، بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا، رشته‌ای که از آسمان به زمین کشیده شده و دیگر، عترتم اهل بیت و خاندانم که این دو را از یکدیگر، جدایی نیست، تا آنکه که در حوض کوثر به من ملحق گردند» و در روایتی دیگر منقولست که فرمود: «این دو را از یکدیگر، جدایی نیست، تا آنکه که در حوض به من ملحق گردند، حال بنگرید که چگونه سفارش مرا در رعایت از این دو امر، منظور می‌دارید» و باز در جای دیگر چنین روایت شده که آن حضرت فرمود: «من چیزی در میان شما امت به جای گذارده‌ام که اگر به آن توجه کنید، پس از من هرگز، به ضلالت و گمراهی دچار نخواهید گشت، دو چیز بزرگ، هر یک بزرگتر از دیگری، یکی کتاب خدا که رشته‌ای از آسمان بزمین فرو کشیده و آن دیگر، عترتم و اهل بیت، بی شک که این دو را از هم، جدایی امکان پذیر نیست، تا در کنار حوض نزد من آیند.» و نیز متن حدیث، به صورت ذیل نقل شده که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: «من در میان شما امت، چیزی باقی می‌گذارم که اگر از آن، پیروی کنید، هرگز گمراه نخواهید گشت، کتاب خدا و عترتم، اهل بیت، مبدا که از ایشان پیشتر افتید که خود را در هلاک افکنده‌اید و نه که از آنان واپس مانید که آن نیز موجب تباهی شما خواهد گردید و مبدا تصور کنید که چیزی به ایشان بیاموزید، زیرا که ایشان، بسی داناتر و والاتر از شمایند.» [صفحه ۸۰] از این روایت، به وضوح استفاده می‌شود که زنان رسول خدا صلی الله علیه و سلم، از عنوان اهل بیت که در این حدیث با چنان اوصاف از ایشان یاد شده، خارجند و مقصود آن حضرت از عترت و اهل بیت، منحصرًا خویشان و نزدیکان نسبی خود می‌باشد و ما نیز سرانجام و در پایان این مبحث و با توجه و دقت در تمام

جوانب مساله، همین نظر از برگزیده‌ایم، واللّٰه العالم. باری حدیث ثقلین، از محکم‌ترین و مشهورترین احادیث نبوی است که پیوسته مورد توجه علماء و دانشمندان اسلام بوده است و بخشی مهم از عقاید اسلامی را در بردارد و هم چنین از روشن‌ترین دلایل شیعه بر این عقیده است که امامت را پس از رحلت پیامبر اکرم، منحصر در اهل بیت او می‌دانند و ایشان را از خطا و لغزش و پیروی هوی و هوس، معصوم و مصون می‌شناسند. رسول خدا صلی اللّٰه علیه و سلم، در این احادیث، اهل بیت خود را با کتاب خدا مقارن ذکر کرده و رعایت آن دو را یکسان توصیه و سفارش فرموده و از سوی دیگر، بر حسب آیه شریفه «لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه...» یعنی: باطل را از هیچ سو، مجال ورود به حریم قرآن و نزدیک شدن به آن نیست و نیز بفرموده‌ی پیامبر، قرآن و اهل بیت را از یکدیگر، جدایی نخواهد بود و از آن جا که هر گونه مخالفت با احکام دینی، موجب جدایی از کتاب خداست، پس بالضروره باید که اهل بیت، از هر خطا و گناهی معصوم و از هر انحراف و لغزشی مصون باشند و گر نه گفتار آن حضرت که ایشان را از قرآن، جدا ندانسته است، صدق نخواهد کرد، و با این بیان، روایات ثقلین بر عصمت و طهارت اهل بیت آشکارا، دلالت دارد و شاید به منظور اعلام همین امر بود که آن حضرت در بسیار جا، این حدیث را تکرار و توصیه می‌فرمود، تا آنکه امت اسلامی با تمسک به دامن اهل بیت و پیروی از ایشان، از انحراف در عقاید و اعمال، مصون و محفوظ بمانند و پیوسته در راه راست و صراط مستقیم، گام بردارند و اگر امکان داشت که از ایشان خطایی سرزند، محال بود که تمسک به ذیل ایشان واجب بوده و موجب نجات گردد و پیروانشان را از ضلالت و گمراهی و ارهاند، [صفحه ۸۱] همانطور که متمسکان و پیروان قرآن، بدون شک از گمراهی و ضلالت بدورند. مقارنت کتاب خدا و اهل بیت، در گفتار پیامبر اکرم و عدم مفارقت این دو از یکدیگر، بر این مطلب دلالت دارد که پیروی از ایشان همانند پیروی از کتاب خدا، موجب هدایت و نور است و اینان نیز چون قرآن، رشته‌ای از آسمان به زمین فرو کشیده و واسطه میان خدا و خلقند و گفته‌ها و فرمان‌هایشان، همه از جانب حق تعالی است و اگر احتمال خطا و معصیت درباره‌ی ایشان می‌رفت، دیگر عدم مفارقت از کتاب خدا درباره‌ی ایشان معنی نمی‌داد و ممکن نبود که پیامبر چنین دستوری دهد که هیچ کس برایشان مقدم نشود، یعنی خود را امام و پیشوای آنان تصور نکند و هیچ کس از ایشان موخر نگردد، یعنی از دیگری پیروی ننماید و هیچ کس چیزی به ایشان نیاموزد، یعنی کسی را مجال آن نیست که در گفته‌های آنان تردید کند و یا بر آن‌ها ایراد نماید. و از همین جاست که علم امام نسبت به امور اثبات می‌گردد، چه اگر موردی تصور شد که امام را بر آن علم و آگاهی نباشد، جای آن هست که دیگران به ایشان بیاموزند و آگاهشان سازند و دیگر رد و ایراد در گفته‌شان ممنوع نمی‌شد. گذشته از آنچه بیان کردیم، احادیث ثقلین بر این معنی دلالت دارند که تا انقضاء این دنیا، پیوسته یک نفر از اهل بیت با همان صفات و مشخصات، لزوماً وجود خواهد داشت، زیرا بر حسب گفتار رسول خدا صلی اللّٰه علیه و سلم که آن هم به نوبه خود، وحی پروردگار بود و از جانب حق تعالی به رسول اکرم، اخبار و اعلام می‌شد، تا پایان عمر دنیای ما که از آن به زمان ورود به حوض تعبیر شده است، هیچگاه نخواهد آمد که قرآن و عترت از یکدیگر جدا و منفک شوند و اگر بتوان روزی را تصور نمود که دیگر از اهل بیت کسی وجود نداشته باشد، گفته‌ی پیامبر خدا نیز صادق نخواهد بود و در حقیقت این دو از هم جدا شده‌اند. کسانی که معتقدند اهل بیت، منحصر در ائمه اثنا عشر و مادرشان زهراء مرضیه است، با استدلال به همین احادیث، چنین می‌گویند: چنانکه گذشت، ممکن نیست مراد از اهل بیت، کلیه‌ی بنی‌هاشم [صفحه ۸۲] باشند، بلکه مقصود افراد معینی از ایشانند که خداوند بر دیگران برتریشان داده است، یعنی امامان دوازده گانه و مادر ارجمندشان، زهرا که به اوصاف عالی فضیلت و زهد و علم و عفت و پاکی و طهارت آراسته بودند، زیرا که به اجماع مسلمانان، هیچ کس بجز ایشان به مقام والای عصمت نائل نگشته و چه بسیار دیده شده که افرادی دیگر از بنی‌هاشم مرتکب معاصی شده و به خطاهایی آلوده و به مسائل و موارد بسیاری جاهل بوده‌اند و به طور کلی از دیگر مردمان امتیازی نداشته‌اند و با این وضع، محال است که چنین کسان شریک قرآن بوده و از آن انفکاک نداشته باشند. و از این جا معلوم می‌شود که مقصود از اهل بیت که از قرآن جدا نیستند، تنها بعضی از بنی‌هاشمند، یعنی ائمه اثنا عشر و حضرت

زهرا، مادر گرامی ایشان و بس.

خصائص پسندیده و صفات حمیده‌ی فاطمه زهرا

۱- برحسب گفته‌ی پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، فاطمه پاره‌ی تن اوست، بخاری در صحیح خود، روایت کرده که رسول خدا فرمود: «فاطمه، پاره‌ی تن من است، هر کس او را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته است.» و مسلم نیز در صحیح خود نقل نموده که پیامبر فرمود: «حقا، که فاطمه پاره‌ی تن من است هر چه او را خشنود سازد مرا خشنود کرده و هر چه او را آزارد، مرا آزاده است.» در کتاب اصابه از دو صحیح بخاری و مسلم، از مسور بن مخرمه روایت شده که گفت: از پیامبر خدا بر منبر شنیدم که فرمود: «فاطمه پاره‌ی تن من است، هر چه، او را آزارد مرد آزرده و هر چه او را خشنود کند مرا خشنود نموده است.» و از صحیح ترمذی منقولست که آن حضرت فرمود: «حقا، که فاطمه پاره‌ی تن من است، هر چه او را بیازارد مرا آزرده و هر چه او را برنج آورد، مرا به رنج آورده است.» و نیز از مسور روایت شده که گفت: حسن مثنی، فرزند حسن بن علی بن ابی طالب [صفحه ۸۳] کسی را نزد من فرستاد تا دختر مرا برای خود خواستگاری کند، در پاسخ گفتم: از نسبت و پیوند و مواصلت شما، نسبت و پیوندی را خوشتر نمی‌دارم، اما چکنم که رسول خدا فرمود: «فاطمه، پاره‌ی تن من است، هر چه او را مکدر کند مرا مکدر کرده و هر چه او را، شادمان کند مرا شادمان ساخته است و در روز قیامت، تمام انساب و پیوندها جز نسب و پیوستگی با من، از یکدیگر می‌گسلند.» و با وجود آنکه یکی از دختران فاطمه همسر تو است، مرا جرات آن نیست که دخترم را به ازدواج تو درآورم زیرا که این کار، دل فاطمه را اندوهگین خواهد ساخت و بدین صورت، حسن مثنی از پیشنهاد خود درگذشت و عذر خواست. ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی نقل می‌کند که: روزی عبدالله، پسر حسن مثنی، فرزند حسن و نواده‌ی پیامبر خدا نزد عمر بن عبدالعزیز آمد، عمر او را بسیار گرامی داشت و در جای نیکویش بنشاند و نیازش را برآورده ساخت، از عمر در این باره پرسیدند، گفت: مردی مورد اطمینان از پیامبر برای من نقل کرد و پنداری که من، خود از دهان رسول خدا شنیده‌ام که فرمود: «حقا، که فاطمه پاره‌ی تن من است، هر چه او را شادمان کند مرا شادمان کرده، و هر چه او را به خشم آورد مرا خشمگین نموده است.» و عبدالله، جزئی از پاره‌ی تن رسول خداست و باید در ارضاء خاطرش کوشید. ۲- خداوند از خشم فاطمه به خشم می‌آید و از خشنودیش خشنود می‌گردد، ابن سعد در کتاب شرف النبوة از علی رضی الله عنه، روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم، فرمود: «ای فاطمه، خداوند عزوجل از خشم تو به خشم می‌آید و از خشنودیت خشنود می‌گردد.» احمد فهمی محمد در این باره گوید: فاقت نساء العالمین و انها يوم القيامة تزدهی بسناء و الله يغضب حين تغضب فاطم و الله يرضى في مقام رضاء [صفحه ۸۴] یعنی: «فاطمه را مقام، برتر از همه زنان است و از اوست که در قیامت، نور و روشنی پرتو می‌کشد. در آن هنگام که فاطمه خشمگین باشد، پروردگار نیز به خشم خواهد شد و به گاه خشنودیش، خداوند نیز خشنود خواهد گرید.» ۳- محبت فراوان پیامبر خدا، صلی الله علیه و سلم، نسبت به فاطمه، حاکم در مستدرک از ثعلبه خشنی نقل نموده که: هر گاه پیامبر خدا از سفری و یا غزوه‌ای مراجعت می‌کرد، ابتدا به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌گزارد، پس از آن متوجه منزل فاطمه می‌شد و سپس نزد همسران خود می‌رفت. و نیز از پسر عمر رضی الله عنهما، روایت کرده که: پیامبر هر زمان که به سفر می‌رفت، آخرین کسی را که وداع می‌کرد فاطمه بود و چون از سفر باز می‌گشت، نخستین کسی را که دیدار می‌فرمود، فاطمه بود. رسول خدا از ضعف و اندوه زهرا غمگین می‌شد و دوری او بر پیامبر گران بود و چون فاطمه بعد از ازدواج، خانه‌ی پدر را ترک نمود، چندی نگذشت که پیامبر نزد او رفت و گفت: من تصمیم دارم که تو را نزدیک خود باز گردانم. فاطمه گفت: خوب است که در این باره با حارثه بن نعمان سخن بگوئی. حضرت فرمود: حارثه به خانه‌ی خود را برای ما خالی کرد، جای دیگری منزل نمود و من دیگر از او شرم می‌کنم، چون این مطلب به گوش حارثه رسید، خانه را برای فاطمه خالی کرد و نزد رسول خدا آمد و عرضه داشت: شنیده‌ام که می‌خواهی فاطمه را در جایی نزدیک به خود باز

گردانی، این خانه‌ی من، قدیمی‌ترین خانه‌های بنی‌النجار، متعلق به خود تو است و اصولاً- من و اموالم، همه از آن خدا و رسول‌خداایم، به خدا که اگر مالی از من بستانی، دوست‌تر دارم از آنکه نستانی و نزد من باقی‌گذاری، پیامبر فرمود: راست می‌گویی، خداوند به تو برکت دهد و بدین تربیت شد که فاطمه در خانه‌ی حارثه منزل کرد. [صفحه ۸۵] در کتاب سمهودی در باب اخبار مربوط به خانه‌ی پیامبر اکرم آمده است که: «خانه‌ی فاطمه رضی‌الله عنها، در محل زور که هم اکنون جزء آستان مقدس مرقد پیامبر گردیده، قرار داشت و در دیوار خانه‌ی او، دریاچه و روزنی بود که به خانه‌ی عایشه باز می‌شد و پیامبر خدا چون می‌ایستاد، می‌توانست از آن روزن، از وضع فاطمه و خانه‌ی او آگاه گردد. یک شب، فاطمه، علی را گفت: که پسران من، هر دو بیمار شده‌اند، اگر میسر باشد، وسیله‌ای تهیه کنی، تا چراغ روشن کنیم، علی به بازار رفت و روغن بخرد و چراغ را با آن روشن نمودند، عایشه، نیمه شب، روشنی چراغ در خانه‌ی فاطمه دید و سخنی گفت که موجب ملال خاطر فاطمه گردید. چون صبح شد، فاطمه از پدر درخواست کرد، تا آن دریاچه را مسدود نماید. آن حضرت نیز بنا به تقاضای وی، آن دریاچه را بگرفت. آورده‌اند که روزی، علی بن ابی‌طالب از رسول خدا پرسید: میان من و فاطمه کدام یک را دوست‌تر می‌داری؟ فرمود: تو نزد من، عزیزتری ولی فاطمه را دوست‌تر می‌دارم. ۴- فاطمه محبوب‌ترین زن نزد پیامبر خدا صلی‌الله علیه و سلم، بود. در استیعاب آمده که از عایشه پرسیدند، چه کسی نزد رسول خدا از همه محبوب‌تر است؟ گفت: فاطمه، گفتند: از میان مردان، چه کسی؟ گفت: شوهر فاطمه تا آنجا که من می‌دانم، مردی که پیوسته در روزه و نماز است. و حاکم در مستدرک از جمیع بن عمیر روایت کرده که گفت: با مادرم نزد عایشه رفتیم، من از پشت پرده می‌شنیدم که مادرم از او درباره‌ی علی پرسش نمود، عایشه گفت: درباره‌ی کسی می‌پرسی که به خدا من کسی را محبوب‌تر از او نزد رسول خدا نمی‌شناسم و در روی زمین ندیده‌ام که زنی او از فاطمه محبوب‌تر باشد. عایشه رضی‌الله عنها، گوید: از رسول خدا پرسیدم، سبب چیست که آنچنان فاطمه را می‌بوسی که پنداری شاهد است که می‌نوشی؟ پیامبر خدا فرمود: در آن شب که به معراجم بردند، جبرئیل مرا به درون بهشت برد و سیبی به من داد، آن را [صفحه ۸۶] خوردم، حال هر زمان که به آن سیب مایل می‌شوم، فاطمه را می‌بوسم و بوی آن سیب را از او می‌برم. و در نقلی دیگر است که فرمود: آن سیب بهشتی را خوردم، نطفه‌ای در صلب من گردید چون به زمین فرود آمدم، با خدیجه هم بستر شدم، از آن دم خدیجه به فاطمه حامله شد و از این جهت است که فاطمه فرشته‌ای است آدمی زاده و هر زمان که به بوی بهشت مشتاق می‌گردم، فاطمه را می‌بویم. و در این باره شاعر گوید: المصطفی جبریل اطعمه تفاحه فی لیله الاسراء فتکونت منها، لذاک غدت بین الوری انسیه حوراء یعنی: جبرائیل در شب معراج، سیبی به پیامبر بخوراند که از آن، نطفه فاطمه منعقد گردید و از اینجاست که در میان همگنان، فاطمه خوری است آدمی زاده. ۵- فاطمه راستگوترین مردم بود، از عایشه، ام‌المومنین روایت شده که گفت: راستگوتر از فاطمه ندیده‌ام، مگر پدرش پیامبر خدا صلی‌الله علیه و سلم را. ۶- فاطمه از خود زنانه پاک و طاهر بود، از اسماء بنت عمیس نقل شده که گفت: من فاطمه را هنگام به دنیا آوردن حسن کمک می‌کردم و هیچ اثر خون، در او نیافتم، از پیامبر پرسیدم که من فاطمه را هرگز به خود حیض و نفاس آلوده ندیده‌ام، آن حضرت فرمود: مگر نمی‌دانی دختر من پاک و پاکیزه آفریده شده و هرگز به این چیزها آلوده نخواهد گشت؟ ۷- ذریه و فرزندان فاطمه بر آتش دوزخ حرامند، عبدالله پیامبر خدا صلی‌الله علیه و سلم، روایت کرده که فرمود: «خداوند دامن فاطمه را پاک و طاهر آفرید و ذریه او را بر آتش دوزخ حرام نمود.» [صفحه ۸۷] ۸- عزت مقام و احترام فاطمه نزد خداوند عزوجل و اینکه او عزیزترین کس نزد پیامبر بود، خداوند فاطمه را مشمول رحمت و مغفرت خویش فرمود و او را در روندی هم چون موقعیت مریم بنت عمران قرار داد، از ابوسعید خدری منقولست که: روزی علی از فاطمه پرسید: در خانه غذایی هست؟ گفت: نه، سوگند به خدایی که پدرم را افتخار نبوت داد، چیزی که بتوان خورد نداریم و ما هم، چیزی نخورده‌ایم و دو روز است که هیچ خوردنی در خانه‌ی ما نبوده است و گرنه تو را بر خود و فرزندانم مقدم می‌داشتم. علی گفت: پس چرا مرا از این وضع آگاه ننمودی تا چیزی برایتان فراهم سازم؟ فاطمه گفت: خجالت کشیدم که از تو چیزی بخواهم و بر آن توانایی نداشته

باشی. علی با توکل بر خداوند از خانه بیرون شد و یک دینار وام کرد، همین که می‌خواست برای خانواده‌ی خود چیزی تهیه نماید، ناگهان، مقدار را دید که در آن روز بسیار گرم از خانه بیرون آمده و حرارت خورشید از بالا و پست، بر او زور آور شده است، علی از او پرسید: چه موجب شده که در چنین گرما از خانه بیرون آمدی؟ گفت: یا اباالحسن، دست از من بدار و از عالم مپرس. علی گفت: ای پسر برادر، روا نیست که حال خود را از من نهان داری، گفت: اگر باید که پرده از کار خویش بردارم، پس بدان، سوگند به خدا، که محمد را افتخار رسالت و نبوت بخشید، برای تهیه چیزی از خانه بیرون آمده‌ام، خانواده‌ی من از گرسنگی گریه می‌کردند؛ با چنین وضع ایشان، ترجیح می‌دادم زمین شکافته و مرا در خویش فروکشد. این بود که از خانه بیرون آمدم، حال و وضع من این است. علی از شنیدن داستان مقدار آنقدر گریست که محاسن مبارکش، از اشک دیده‌تر شد، پس از آن گفت: به خدا، که منم چون تو به همین جهت از خانه بیرون آمده‌ام و یک دینار وام کرده‌ام، آن را بگیر، من ترا بر خود مقدم می‌دارم، علی دینار را به مقدار داد و خود نزد رسول خدا به مسجد رفت و نماز ظهر و عصر و بالاخره مغرب را با او بگزارد، پس از نماز، پیامبر خدا علی را که در صف نخستین نشسته بود، با پا اشارت کرد و خود به سوی در مسجد روان شد. علی نیز به دنبال او براه افتاد، تا [صفحه ۸۸] به در مسجد رسیدند، پس از آن پیامبر فرمود: یا اباالحسن، غذایی دارید تا شام را در خانه‌ی شما بخوریم؟ علی سر بزر افکند و شرمگین ساکت و خاموش بماند، پیامبر گفت: یا بگو نه تا برویم و یا بگو آری تا به خانه‌ی شما آییم. علی گفت: با نهایت میل، مقدمات را گرامی خواهیم داشت. و بدین ترتیب، پیامبر که از جانب حق تعالی آگاه شده بود که شام را در خانه‌ی علی صرف خواهد کرد، دست در دست علی به خانه‌ی او روانه شد. فاطمه در محل نماز خود، به عبادت مشغول بود و در پشت سرش کاسه‌ای بزرگ بود که از آن بخار برمی‌خواست، چون فاطمه صدای پیامبر را شنید، از مصلا‌ی خود بیرون آمد و بر پدر سلام و درود گفت، پیامبر که او را عزیزترین کس می‌داشت، به سلامش پاسخ داد و دست نوازش و مهر بر سر او کشید و گفت: دخترم، حالت چطور است؟ غذایی برای خوردن آماده‌نما، خداوند ترا رحمت کند، فاطمه رفت و آن کاسه را برگرفت و نزد پدر گذاشت، علی چون چشمش به قدح افتاد و بوی غذا را احساس نمود، نگاهی بلند و پرمعنی به فاطمه انداخت. فاطمه پرسید: گناهی مرتکب شده‌ام که این چنین مرا می‌نگری؟! علی گفت: آخر تو امروز سوگند خوردی که دو روز است غذایی نخورده‌ای؟! فاطمه دیده به آسمان دوخت و گفت: خداوند، تو که بدرون آسمانها و زمین آگاهی، نیز می‌دانی که من جز برآستی سخنی نگفتم. علی پرسید: این غذا از کجاست؟ که من هرگز این چنین، نه دیده و نه بویی این گونه شنیده‌ام و نه از این خوشمزه‌تر غذایی خورده‌ام؟ پیامبر خدا دست بر پشت علی زد و فرمود: یا علی، این ثواب آن دینار است، این، پاداش آن دینار است، این طعام از سوی خداوند عالم است و هر کس را که بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد. و اشکش بر چهره دوید و گریان گفت: خدای را سپاس که شما را در این جهان گرامی داشت، یا علی، خداوند از همان کرامت و مرتبت داد که زکریا را، وای فاطمه، ترا همان قدر و منزلت که مریم را مرحمت فرمود و آنگاه، این آیه عزیز را از قرآن تلاوت کرد: «کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا؟» یعنی: هر زمان که زکریا در محراب به نزد مریم می‌رفت، می‌دید که خوراکی [صفحه ۸۹] نزد او آماده است، می‌پرسید این غذا از کجا برای تو فراهم آمده؟

روابط خاص رسول خدا با فاطمه زهرا

احادیثی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، درباره‌ی زهرا رسیده، بر این حکایت دارد که: آن حضرت او را به مهری خاص و محبتی فراوان اختصاص بخشیده بود، تا آن جا که اگر او را آزادی می‌دادند که یکی از دختران خود را برای بقاء نسل و افزایش ذریه‌اش انتخاب فرماید، کسی جز فاطمه را بر نمی‌گزید، همانطور که خداوند متعال نیز تنها فاطمه را برای این منظور اختیار فرمود، تا مادر امامان و فرزندان رسول و سادات جهان باشد. آری زهرا بهترین دختر و بهترین همسر و بهترین مادر بود. ۱- از ابن عباس

رضی الله عنهما، روایت شده که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: «مردم از سرشت‌ها و شجره‌های مختلف آفریده شده‌اند، ولی من و علی بن ابی طالب از یک شجره‌ایم، اکنون شما درباره‌ی شجره‌ای که من به منزله‌ی ریشه‌ی آن و فاطمه شاخه و علی لقاح و پیوند آن است، چه می‌اندشید؟ هر کس که وابسته به شاخه‌ای از این درخت باشد، بهشتی بوده و هر کس که روی بگرداند، این گسستگی به آتشش خواهد کشانید.» «یا علی، فاطمه پاره‌ی تن من است، او نور چشم و میوه‌ی دل من است، هر چه او را ناخوشایند باشد، مرا نیز ناخوشایند است و هر چه او را شادمان کند، مرا هم شادمان می‌سازد، فاطمه نخستین کسی است که از میان افراد خانواده، به من ملحق خواهد گشت، باید که پس از من، نسبت به وی، نیکویی کنی، یا علی حسن و حسین، پسران من و دو شاخه‌ی گل در زندگی من و سرور جوانان اهل بهشتند، باید که ایشان را هم چون چشمان خود [صفحه ۹۰] عزیز و گرامی داری. پس از آن، دستها به سوی آسمان برداشت و گفت: خداوند، تو گواه باشد که من، دوستان ایشان را دوست می‌دارم و با دشمنانشان دشمنم، با آنانکه با ایشان در صلح و صفایند، به صلح و با کسانی که با ایشان در جنگ و ستیزند، در جنگ و ستیزم، دشمنانشان را دشمن و دوستانشان را دوست می‌دارم.» ۳- و نیز از ابن عباس روایت شده که: روزی علی و فاطمه و حسنین در حضور پیامبر خدا بودند، آن حضرت گفت: «خداوند، تو می‌دانی که اینان اهل بیت من و از هر کس نزد من محبوب‌ترند. خداوند، دوستان ایشان را دوست بدار و با دشمنانشان دشمن باشد، به آنان که مددکار ایشانند، مدد نما، پروردگارا، ایشان را از هر پلیدی پاک و طاهر و از هر گناه معصوم و محفوظشان دار و به روح‌القدس تاییدشان فرما.» ۴- و هم او نقل کرده است که: نزد پیامبر بودیم که ناگهان فاطمه با چشم گریان، وارد شد، پیامبر پرسید: دخترم، چرا گریه می‌کنی؟ گفت: ای رسول خدا، زنان قرش بر من طعنه می‌زنند که پدرت تو را به مردی فقیر شوهر داده است. [۲۲] آن حضرت فرمود: دخترم، گریه مکن که من تو را از پس آنکه خداوند در عرش، به علی همسرت ساخته بود، شوهر دادم، دخترم، جبرئیل و میکائیل بر عقد ازدواج تو با علی در عرش گواه گردیده‌اند. ۵- علی رضی الله عنه، از پیامبر خدا نقل نموده که فرمود: «ای فاطمه، خداوند عزوجل، از خشم تو خشمگین و از خشنودیت خشنود می‌گردد.» ۶- و هم او روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و سلم، فرمود: «ای فاطمه من و تو و این دو پسر، (یعنی حسن و حسین) و این مرد بر زمین خفته، (یعنی علی) در [صفحه ۹۱] قیامت، به یک جا مقام خواهیم داشت.» ۷- ترمذی و روات دیگر از اسامه بن زید رضی الله عنهما، روایت کرده‌اند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: «فاطمه، محبوب‌ترین افراد خانواده‌ی من نزد من است.» ۸- عمر بن خطاب رضی الله عنه، از پیامبر نقل کرده که فرمود: «من و فاطمه و علی و حسن و حسین، در حظیره القدس، در زیر طارمی سپیدگون که طارم مجد و عظمت است، مکان نموده و شیعیان و پیروانمان در جانب راست خداوند رحمن، تبارک و تعالی، جای خواهند داشت.» ۹- از مجاهد رضی الله عنه، منقولست که: روزی پیامبر خدا دست در دست فاطمه از خانه بیرون آمد و به مردم فرمود، «هر کس که این را می‌شناسد، که می‌شناسد و هر کس که او را نمی‌شناسد، بداند که او، فاطمه، دختر محمد و پاره‌ی تن من است، او قلب و روح و روان من است، هر کس او را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خدای را آزرده است.» ۱۰- از ابویوب انصاری نقل است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «چون قیامت بپا شود، خداوند همه‌ی مردم را از آغاز تا به پایان، در یک سرزمین گرد خواهد فرمود، پس از آن، منادی از میانه‌های عرش پروردگار، بانگ برمی‌دارد که: هان، این، فرمان حق جلیل، جل جلاله است: همگی سرها بزر افکنید و چشم‌ها فروبندید، اینک فاطمه، دختر رسول خداست که می‌خواهد از صراط بگذرد، پس از آن، زهرا که گردا گردش هفتاد هزار حوری بهشتی صف زده‌اند، بر صراط خواهد گذشت.» ۱۱- از ابوهریره رضی الله عنه، مروی است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: یکی از ملائکه آسمان هنوز مرا دیدار نکرده بود، از خداوند رخصت طلبید تا بدیدن من آید، هم او مرا بشارت و آگاهی داد که: فاطمه، بانوی بانوان امت من است. رسول خدا، فاطمه را ضرب‌المثل قرار می‌داد او را نمونه اعلا- معرفی [صفحه ۹۲] می‌فرمود، چون آیه کریمه «و انذر عشیرتک الاقربین» [۲۳] بر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، نازل شد و فرمان یافت که به خویشاوندان نزدیک خود، اعلام خطر نماید و ایشان را از رفتار بد خود بر

حذر سازد، آن حضرت بانگ برداشت: «آیا گروه قریش، خود را از عذاب خداوند وارهانید، خویشاوندی من، شما را سودی نخواهد داد، ای فرزندان عبدالمطلب، نزدیکی با من، مشکلی از کار شما نخواهد گشود. ای عباس بن عبدالمطلب، از قرابت من برای تو نفعی نیست. ای صفیه، دخترم، از اموال من هر چه می‌خواهی، بخواه، اما بدان که از نزدیکی و وابستگی با من، گرهی از کار تو باز نمی‌گردد.» فاطمه که قلبش از شدت پریشانی و تأثر، می‌رفت که باز ایستد، با صدایی ضعیف گفت: لبیک، ای نیکوترین پدر و ای والا-ترین پیامبر و پس از آن بر پریشانی خویش چیره گردید و خود را جمع ساخت و با اندام کوچک و ظریف خود و با سری افراشته و رخساری تابان، به سوی آن حضرت براه افتاد، تو گویی از اینکه پدرش او را از میان همه‌ی خواهران، بلکه کلیه افراد خانواده، با خطابی مخصوص برگزیده بود، احساس افتخار و شکفتگی می‌کرد. آری پیامبر خدا به این ترتیب، تأکید فرمود که در برابر خشم و عذاب خداوند، از عزیزترین و محبوب‌ترین فرد خاندان خود نیز، توانایی دفاع نخواهد داشت. او، از قبیله خود، قریش، آغاز نمود و بعد به عشیره و فرزندان عبد مناف خطاب کرد و سپس به عم و عمه خود، عباس و صفیه اعلام خطر داد و در پایان، دختر خود، فاطمه را به عنوان بالاترین نمونه در نزدیکی و پیوستگی، ضرب المثل قرار داد و یادآور شد که در آن هنگامه‌ی سهمگین رستاخیز، قادر نخواهد بود که از ایشان حمایت کند. رسول خدا، با اعلام خطر به فاطمه‌ی، پایه‌ی دعوت و انذار و موعظت و اخطار را به آخرین نهایت رسانید، تا همگی آگاه باشند که در آن غوغا که محمد، برای دختر محبوب خود، قدرت انجام کاری ندارد، بی‌جا در او طمع نبندند [صفحه ۹۳] و به غرور، خود را در تباهی نیفکنند. [۲۴]. باری این داستان، تنها موردی نبود که پیامبر برای تأکید در تبلیغات الهی و انجام امور رسالت خود، فاطمه را به عنوان ضرب‌المثل و نمونه‌ی آشکار برگزیده است، آورده‌اند که: یکی از زنان قریش، پس از تشرف به دین اسلام، مرتکب دزدی شد، موضوع به اطلاع رسول خدا رسید و بناچار و بر طبق قانون، محکوم شد تا به مجازات آن جرم، دستش را قطع نمایند. افراد قبیله که از این حکم، سخت ناراحت و مضطرب بودند، بشفاعت، نزد آن حضرت رفتند و حتی اسامه را که وساطتش غالباً مورد قبول واقع می‌شد، به اینکار برانگیختند. لیکن تا اسامه لب بشفاعت گشود، پیامبر فرمود: «اسامه»، هیچ مگو، که اگر جرمی نزد من مطرح شود و دستور اجراء حد آن صادر گردد، دیگر هیچ چاره‌ای برای آن نیست، بدان که اگر فاطمه دختر محمد چنین می‌کرد، دستش بریده می‌شد.» [۲۵].

همسر گرامی فاطمه زهرا

همسر فاطمه زهرا، علی بن ابی‌طالب رضی‌الله عنه، روز جمعه سیزدهم ماه رجب سال سی‌ام از عام الفیل و بیست و سه سال پیش از هجرت، در خانه‌ی کعبه، دیده به جهان گشود. او، تنها مولود بیست که در کعبه متولد گردیده، نه پیش از او و نه پس از وی، هرگز دیگری به چنین افتخار نایل نشده است. خداوند متعال ناصیه نورانی علی را از لوث عبادت بتهای پاک و پاکیزه نگاهداشت. او در دامان پیامبر صلی‌الله علیه و سلم، پرورده شد و پیش از آنکه دلش با هر گونه عقیده‌ای آشنا گردد، بدست رسول خدا اسلام آورد و به اجماع همه‌ی مورخان، نخستین نوجوانی بود که پیش از بلوغ، به دین اسلام گرویده است. [۲۶]. [صفحه ۹۴] ابن عباس گوید: علی به چهار افتخار که دیگری را از آن‌ها بهره نبوده، ممتاز و مخصوص است: از میان عرب و عجم، او نخستین کسی بود که با پیامبر خدا، نماز گزارد، در هر جنگ و یورش، او تنها پرچمدار رسول خدا بود و در آن کارزارها که دیگران می‌گریختند، او تنها قهرمانی بود که در کنار آن حضرت، مقاومت و ایستادگی داشت و بالاخره علی تنها کسی بود که جسم پاک پیامبر را غسل داد و به خاک سپرد. مادر علی بن ابی‌طالب، فاطمه بنت اسد و اولین بانو از بنی‌هاشم بود که فرزندش به سمت خلافت یافت. او مادر همه‌ی فرزندان ابوطالب و علی کوچکترین فرزندش به شما می‌آید. فاطمه بنت اسد از نخستین زنانی بود که با پیامبر بیعت کردند و ولی در طول زندگانی خود، همواره همان طریقه‌ی خدیجه رضی‌الله عنها، را می‌پیمود و نسبت به فاطمه زهرا، همسر پسر خود، مهری مادرانه داشت و او را در کارها نهایت کمک و مساعدت می‌کرد. علی رضی‌الله عنه، از مادر خود درخواست کرده بود

که زهرا را در امر آوردن آب و فراهم نمودن حوائج خانه یاری کند و در برابر، او نیز کار آسیا کردن و خمیر و تهیه نان را در داخل منزل به عهده گیرد. فاطمه بنت اسد نسبت به زهرا و فرزندان او، از هیچ محبتی فروگذار نمی‌کرد و پیوسته در کارها راهنمای ایشان بود. رسول خدا صلی الله علیه و سلم، فاطمه بنت اسد را پس از مرگ، در پیراهنی از آن خود کفن کرد و چون قبر او را حفر می‌کردند، بدست خود لحد آن را آماده و مهیا ساخت و خود ابتداء در آن بخفت و آنگاه دستها بدعا [صفحه ۹۵] برداشت و گفت: «خداوند! مادر، فاطمه بنت اسد را بیامرز و آنچه را که باید شهادت دهد، بوی تفتین فرما و راه را بر او گشاده گردان.» گفتند: یا رسول الله، درباری او کاری کردی که در مورد هیچ کس چنین رفتار ننموده بودی. فرمود: «آری پیراهن خود را بر بدنش پوشاندم، تا از جامه‌های بهشتی به او در پوشانند و در قبرش بخفتم، تا کار را بر او تنگ نگیرند، و از فشار قبر در امان باشد، آخر او پس از ابوطالب، نیکوکارترین مردم نسبت به من بود.» علی را با کنیه‌های ابوالحسن، ابوالحسنین، ابوالنورین و ابوتراب می‌خواندند و به القاب مرتضی و حیدره و امیرالمومنین ملقب بود، در میان خلفا لقب امام ویژه‌ی او بود، زیرا که شرائط و اوصاف لازم امامت را بیش از همه دارا بود و در این میان، علم، یعنی نخستین شرط احراز آن مقام والا در مولای ما علی رضی الله عنه، در حد و فور دیده می‌شد و در آن کتاب که مخصوص به امام علی بن ابی‌طالب خواهیم نگاشت، به خواست خداوند، حق سخن را در این باره ادا خواهیم کرد. ولی در این جا به اجمال یادآوری می‌گردد که: عبدالله بن عباس که به علم و دانش معروف و مشتهر بود و اغو را از کثرت علم جبرالامه یعنی استاد امت لقب داده بودند، خود را شاگرد مکتب علی می‌دانست، وقتی از او پرسیدند که میان دانش تو و علم عموزاده‌ات، علی، چه نسبت است؟ گفت: نسبت قطره‌ای در برابر دریا.

اوصاف و خصال علی

روزی معاویه، از مردی بنام ضرار بن ضمره کنانی خواست، تا از خصوصیات علی برای او باز گوید، ضرار از اینکار عذر خواست اما معاویه همچنان اصرار می‌ورزید. وی گفت اکنون که چاره ندارم، پس بدان: به خدا سوگند، که علی مردی سهمگین و سخت نیرومند و انسانی نامتناهی بود، سخن به قاطعیت می‌گفت و داوری بداد می‌کرد. دانش از جوانبش همچون چشمه‌ساران می‌جوشید و نور حکمت از اطرافش پرتو می‌کشید. از دنیا و مظاهر آن سخت گریزان بود و با شب و تنهایی آن انس فراوان داشت. [صفحه ۹۶] چشمه‌های اشکش خشکی نمی‌گرفت و پیوسته در اندیشه و تفکر بود و دستهای خود را از حیرت، می‌گرداند و باز می‌گرداند و با نفس خود نجوا گونه سخن‌ها داشت. جامه هر چه خشن‌تر می‌پوشید و غذا هر چه ناگوارتر می‌خورد. اندر میان ما، همچون یکی از ما بود، در خانه‌اش پیوسته برویمان باز بود، هر چه می‌خواستیم از او می‌پرسیدم، خواهش‌هایمان را می‌پذیرفت و دعوت‌مان را اجابت می‌کرد. اگر از موضوعی سؤال می‌کردیم، به حقیقت آن آگاهمان می‌ساخت. با آنکه به او نزدیک بودیم، هیبتش جرات گفتارمان را می‌ربود. چون لب به تبسم می‌گشود، داندان‌هایش چون دو رشته‌ی گوهر می‌درخشیدند. دین‌داران را گرمی می‌داشت و با بیچارگان و مسکینان، بزرگوارانه آمد و شدها می‌کرد، نیرومندان هرگز طمع نمی‌کردند که با قدرت خود، او را به باطلی گیرند و ناتوانان از عدل او هیچ گاه مایوس و نومید نبودند. گواهی می‌دهم: گاه و بیگاه، او را دیده بودم که چون تاریکی شب پرده بر جهان می‌کشید و اختران آسمان، رخساره نهان می‌کردند، خائفانه محاسن و چهره در میان دو دست پنهان می‌کرد و از ترس خدا همچون مار گزیده‌ای، به خود می‌پیچید و به تلخی می‌گریست، تو گویی که هنوز آهنگ اندوه‌گینش در پرده‌های گوشم طنین دارد که با ناله‌ای محزون بانک برمی‌داشت: «پرورد گارا، پرورد گارا،» و تضرعی جانشوز به درگاه حق داشت. گاه می‌گفتی: «ای دنیا، دام فریب بر دیگری نه، بسر راه بر من گرفته‌ای؟ و خویشتن از بهر فریب من آراسته‌ای؟ می‌کوشی تا دل از من ببری؟ هیهات، هیهات، ممکن نیست، من ترا بی‌شک سه طلاقه کرده و چنان از تو جدا شده‌ام که دیگر رجوع به تو مرا ممکن نیست. چه مهلتی کوتاه و پر مخاطره که تو را است! خوشبختی‌ها چه ناچیز و حقیر است! آه، آه، از توشه‌ی اندک و راه دور و پر

هراس...! و معاویه همچنان می‌گریست. ابن‌عبدالبر در کتاب استیعاب آورده است که: چون مالی نزد علی می‌آوردند، همه‌ی آن را در میان مردم قسمت می‌کرد و چیزی از آن را در بیت‌المال باقی نمی‌گذاشت، مگر آنکه در آن روز به تقسیم آن فرصت نمی‌یافت. بارها دیده شد که می‌گفت: [صفحه ۹۷] ای دنیا، دیگری را فریب ده. وی از اموال اختصاصی خود نیز، چیزی ذخیره نمی‌کرد و آنها را هم میان مسلمانان پخش می‌نمود و دوست و خویشاوند را، بهره‌ی اختصاصی نمی‌داد، و جز مردم دیندار و پرهیزگار را بفرمانداری و حکمرانی بر نمی‌گزید. اگر از خیانت یکی از عمال خود آگاهی می‌یافت، به او می‌نوشت: «شما را موعظه و اندرزی از سوی پروردگارتان فرارسیده است، پس باید که در مقیاس و سنجش، به عدل و داد دست برید، مبدا که از حقوق مردم کم گذارید و مبدا که در روزی زمین فساد و تباهی کنید، اگر به خدا ایمان دارید، پس بدانید آنچه نزد خداست، شما را سودمندتر خواهد بود و مراقدرت آن نیست که شما را در برابر نتایج بد اعمالتان، حفظ کنم. اینک، این نامه‌ی من که به تو رسد، آنچه از اموال مسلمانان که نزد تو است، نهایت حراست کن، تا کسی را گسیل دارم که از تو تحویل گیرد.» پس از آن، دیده به آسمان می‌دوخت و می‌گفت: «خداوندا، تو خود آگاهی که من ایشان را سمت فرمانروایی ندادم، تا بر بندگان تو ستم کنند و حق تو را فروگذارند.» شریفی رضی در مقدمه کتاب نهج‌البلاغه در شان علی چنین می‌نویسد: زندگانی علی مشحون از شگفتیهایی است که در حیات هیچ کس جز او دیده نشده است، هنگامی که آدمی به سخنان او در باب زهد و موعظت گوش می‌سپارد، اگر گوینده‌ی آن را نشناسد که چگونه مردی است، تصور خواهد کرد که این سخنان از دل و جان کسی برخاسته که جز زهدش در جهان کاری نبوده و جز عبادت به چیزی نپرداخته، در خرابه‌ای سکنی گرفته و یا بر دامن کوهی از جهانیان مهجوری گزیده است، نه صدایی شنیده و نه یاری دمسازش گشته، از تنهایی، به آواز نفس‌های خود گوش سپرده و از بی‌کسی، خود مونس خویشتن گردیده است، اما هرگز، که گوینده‌ی این سخنان و پندآموز این مواعظ، مردی است که با شمشیر آخته، هم چون تیری در دریای آتش خیز جنگ و خود فرومی‌رفت و [صفحه ۹۸] از دم تیغش سرها چون گوی بر خاک می‌غلطید و از نوک ناوک دلدوزش جان می‌گرفت و خود می‌افشاند. با نیرومندان، پنجه درمی‌افکند و با تهمتان کارزار می‌نمود و پیل‌افکنان روزگار را به خاک هلاک و خواری می‌کشید و با این همه، از همه‌ی زاهدان و پرهیزگاران، قدم زهد و پرهیز فراتر نهاده و از تمام مردان حق، بساط قرن نزدیکتر چیده بود. این، یکی دیگر از خصائص شگفت‌انگیز و انحصاری علی است که این چنین، جمع میان اضداد نموده و دل و جان به چنان محاسن و فضایل آراسته و پیراسته کرده است. چه بسیار اتفاق افتاده که چون با دیگر برادران، سخن از علی و اوصافش به میان آمده، شگفتی از ایشان نمودار گردیده است. آری چه سزاوار است به این مطالب چشم عبرت گشودن و در چنین مسائل اندیشه برگماشتن و حقیقت والا- را در میان آنها جستجو و کاوش نمودن.» مولف کتاب حلیه، در ذیل ترجمه نام علی بن ابی‌طالب، می‌نویسد: او سید و سرور قوم و دوستدار حق و محبوب پروردگار بود، شهر علم و دانش را دروازه بود و خطاب حق را نخستین مخاطب، هر اشارتی را به ذکاوتی درمی‌یافت، رایت ره‌یافتگان بود و نور فرمانبرداران درگاه باری و ولی و فرمانروای پرهیزگاران و پیشوای دادگران، پیش از همه، به دعوت اسلام پاسخ اجابت داد، فرمان و قضاوتی استوارتر از دیگران داشت، از هر کس شکیباتر بود و بدانش از همه افزونتر. علی بن ابی‌طالب کرم الله وجهه، پرهیزگاران را، امام و پیشوا و عارفان را، زیب و زیور بود، از حقایق توحید پرده برمی‌گرفت و روندگان طریق معرفت را رهنمایی راه آشنا بود، دلی سخت فرزانه داشت و زبانش از پرسش حقیقت‌ها کاهلی نمی‌کرد، گوش‌پند نیوش و دلی پای بند پیمان داشت، سرچشمه‌ی هر فتنه و بلا را بکوفت و ناکشین را از میان برداشت و قاسطین را ریشه کن نمود و مارقین را رسوا و بی‌آبرو ساخت. از آنم بیم است که سخن درباره‌ی علی، رشته بدرازی کشد، گرچه کتابی مستقل [صفحه ۹۹] از مجموعه کتب اهل‌بیت را با خواست خداوند، به آن حضرت اختصاص خواهم داد، لیکن خواستم تا خواننده‌ی گرامی بداند که آن مرد مردان که پیامبر خدا شوی زهرایش کرد، که بود؟ او که پرورده‌ی دامان رسول بود و هم او که در شب هجرت، در بستر پیامبر به خفت و جان بر خطر نهاد، تا جان او از خطر وارهد و هم او که مامور شد، تا اماناتی که نزد آن

حضرت بود، بصاحبانشان باز گرداند و دیون او را ادا کند. علی، تنها مردی است که شرف و افتخار برادری پیامبر را بیافته و به سمت پرچمداریش نائل گردید، در راه حق، شجاعتی سهمگین و نیرویی شگفت‌انگیز داشت، فصاحتی انکارناپذیر و دانشی بی‌همانندش بود و به احکام و وظائف دینی و مقررات فتوی و داوری، بینش و معرفتی بکمال داشت. او را حافظه‌ای نسیان‌ناپذیرا بود و خزائن ذهنیش از معالم و دانشها آکنده بود، به دنیا و مظاهر آن، بادیده‌ی بیزاری می‌نگریست و در دلش ترس خدا خانه داشت. دادگری و قناعت، سخاوت و کرامت و حسن اخلاق، در او، یکجا گرد آمده بود. روئی گشاده و اندیشه‌ای اصیل و تدبیری استوار داشت، در آنچه که به خداوند، جل جلاله ارتباط می‌یافت، سختگیر و شدید العمل بود و بالاخره تا بدان پایه از فضیلت و رجحان بود که پیامبر او را بر تمام مومنان سمت ولایت داد و صاحب اختیارش فرمود و نسبت او را به خویشتن، هم چون نسبت هرون به موسی اعلام کرد، با این تفاوت که نبوت و رسالت را در شخص خود پایان یافته می‌دانست. علی در آیات تطیهر [۲۷] و مباہله [۲۸]، از اهل بیت پیامبر معرفی شده و بالاخره او محبوب‌ترین کس نزد رسول خدا بود.

سلاله و ذریه پاک پیامبر اکرم

اراده پروردگار سبحان بر آن تعلق گرفته بود که ذریه طاهر و سلاله مطهر نبوی، [صفحه ۱۰۰] تنها از طریق فاطمه به جهان آیند و این زمین پاکیزه و منبت طیب، آن درخت برومند شرف و مجد را در خود برویاند. سلاله پیامبر صلی الله علیه و سلم، همان ذریه و اولاد فاطمه‌اند و رفتار خاص پیامبر نسبت به اولاد زهرا، به ویژه، حسن و حسین علیهما السلام، بهترین گواه بر این دعوی است. زیرا که حضرتش را با ایشان، آن گونه محبت و عاطفتی بود که از هیچ پدری نسبت به فرزند خویش کمتر نبود. حضرت زهرا رضی الله عنها را، پسران و دخترانی شایسته، چون حسن و حسین و محسن و زینب و ام کلثوم نصیب گردید و آنچه در این میانه بیشتر مایه‌ی سعادت و نیکبختی این کودکان می‌شد، همان عواطفی بود که از سوی پدر بزرگ گرامی خود، احساس می‌کردند. رسول خدا آنچنان به فرزندان دختر خود مهربان بود که حتی هیچ یک از امور سهم رسالت و مواقف سهمگین دعوت الهی، او را از اینکار مانع نمی‌شد. آن چه که رسول خدا در نوازش این کودکان و یا در تبریک ولادتش فرموده، در تاریخ محفوظ و در سینه‌ها جای گرفته است. چون خبر نخستین وضع حمل فاطمه صدیقه انتشار یافت، امواج سرور و شادمانی دریای قلب مبارک پیامبر را فراگرفت، شتابان به خانه‌ی دختر خود یعنی خانه‌ی امام علی آمد و از اسماء [۲۹] خواست که: «پسرم را نزد من آور» اسماء برفت و کودک را که در پارچه‌ای زرد رنگ پیچیده بودند، به دست آن حضرت داد. رسول خدا فرمود: مگر نگفته بودم که نوزاد را در پارچه‌ی زرد می‌پیچید. پس از آن، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و این، نخستین آوایی بود که در گوش این کودک طنین می‌انداخت، آوای جدش رسول خدا. سپس به امام علی امیرالمومنین فرمود: این نوزاد فرخنده را چه نام کرده‌ای؟ امام گفت: یا رسول الله [صفحه ۱۰۱] هرگز در اینکار پیش از شما اقدام نخواهم نمود. و بدین ترتیب پیامبر نام حسن بر او نهاد. و به هنگام ولادت حسین نیز، از علی پرسید: پسرم را چه نام نهاده‌ای؟ عرض کرد: در نظر داشتم که نام حرب بر او نهادم، لیکن هرگز به اینکار پیشدستی نخواهم کرد. پیامبر فرمود: نام او را حسین بگذار. در تولد محسن نیز حال به همین منوال بود، جز آنکه وی در کوچکی درگذشت. [۳۰]. پیامبر خدا فرزندان فاطمه را نوازشها می‌کرد و بدست خود، آنها را پا به پا می‌برد، دیده شد که یکی از همین کودکان با پاهای کوچک خود، از اندام رسول خدا بالا می‌رفت تا به سینه‌ی آن حضرت می‌رسید و پیامبر او را می‌رقصانید و نوازش می‌کرد و به زبان شوخی و کودک‌کی، کوتاهی و کوچکی او را، با تعبیرات مهرآمیز زیر توصیف می‌فرمود: حزقه، حزقه یعنی: کوچولو. کوچولو. اتفاق می‌افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، در حال سجده بود و یکی از این کودکان بر شانه‌اش بالا می‌رفت و برای آنکه به چه را از کارش مانع نگردد، سجود خود را طولانی نموده و نماز را آهسته‌تر می‌خواند. در یکی از همین مواقع بود که عمر بن الخطاب به آن کودک رو کرده و گفت: شتر، اینک شتر تو است! و نیز منقولست که آن حضرت را دیدند که

بر دست و پای خود راه می‌رفت و حسنین بر پشتش سواری [صفحه ۱۰۲] می‌گرفتند و می‌فرمود: به به، شما چه سوارکاران خوبی هستید و شترتان هم عجب شتر خوبی است! گاه می‌شد که آن حضرت از منبر فرود آمده و حسن یا حسین را که از لغزشی به زمین خورده بود، در آغوش می‌گرفت و می‌گفت: «خداوند راست گفته که «انما اموالکم و اولادکم فتنه» اموال و اولاد شما فتنه شمايند. از این سخنان مستفاد می‌شود که رسول خدا این کودکان را فرزندان خود به حساب می‌آورده است. و نیز آورده‌اند که وقتی شنید یکی از بچه‌ها گریه می‌کند، فاطمه را صدا کرد و فرمود: چرا این بچه گریه می‌کند؟ مگر نمی‌دانی که من از گریه‌ی او ناراحت می‌شوم؟ و نیز بسیار دیده شد که پیامبر خدا شب را نزد ایشان می‌گذارید و با آنکه پدر و مادرشان حضور داشتند، خود حوائج ایشان را تعهد می‌فرمود، یکی از همین شبها بود که حسن اظهار تشنگی کرد و پیامبر صلی الله علیه و سلم، برخاست و از مشک آب در کاسه‌ای بریخت، همین که می‌خواست به حسن بنوشاند، حسین فرارسید و ظرف آب را بگرفت، پیامبر آب را از او، باز گرفت و به حسن داد، فاطمه پرسید پدرجان گویا حسن را بیشتر دوست می‌داری؟ فرمود: آخر، حسن ابتداء آب خواسته بود. گاهی پیامبر خدا دو نواده‌ی خود را با والدینشان زیر یک پوشش گرد می‌آورد و می‌فرمود: من و شما در قیامت، یک جا مقام خواهیم داشت. و به همین روش، کودکان نیز جد خود را، حتی بیش از پدر، عزیز می‌داشتند. [۳۱]. ترمذی از اسامه بن زید روایت کرده که یکشب برای حاجتی به خدمت پیامبر رفتم، به من فرمود: «اینان پسران من و پسران دختر من هستند، خداوندنا من ایشان را دوست می‌دارم، تو نیز ایشان و دوستدارانشان را دوست بدار.» به جهات یاد شده بود که حسن و حسین را، ابن المصطفی خطاب می‌کردند. [صفحه ۱۰۳] ایشان نیز به جد خود، افتخار و مباهات داشتند، و او را یا ابا، پدرجان می‌گفتند و پدر خود را یا اباالحسن و یا اباالحسن صدا می‌کردند، اما پس از رحلت پیامبر، دیگر پدر خود را، یا ابا خطاب نمودند. اما زینب رضی الله عنها، که پیامبر صلی الله علیه و سلم، به این نامش بخواند، تا یادآور، زینب، دختر در گذشته‌اش باشد. زینب دختر رسول خدا پس از آنکه برحسب مقررات اسلام، از شوهر مشرکش جدا شد، چون می‌خواست از مکه به مدینه و نزد پدر خود رود، به سبب ضربه‌ای که یکی از مشرکان بر ناحیه شکمش وارد آورد، بالاخره جان سپرد و کودکی را هم که در شکم داشت سقط نمود. باری زینب، سومین گل گلزار زهرا بود که چون دیده به جهان گشود، بنی‌هاشم و اصحاب پیامبر خدا، گروه گروه، برای تهنیت و تبریک مولد او آمدند. او شکوفه‌ای بود که در خانه‌ی رسول خدا بشکفت و از گاهواره‌اش نسیم فرخندگی و عطر دلاویز نجابت می‌وزید و از رخسار رخشان نور آبء و اجداد بزرگوارش می‌تابید. در بیت مجد و شرف و عزت و عظمت پرورش یافت و پیوسته هاله‌ای از مهر و عاطفت خاص از سوی جد بزرگوار و سایر افراد خانواده، گردا گردش را احاطه کرده بود. از پس پرده‌ی اعصار و قرون او را می‌توان دید که به صورت دخترکی زیبا، در دامن پرورش زهرا نشسته و دروس اولیه زندگانی را از مادر مهربان خود فرامی‌گیرد. و چون از این مرحله قدم بیرون می‌گذارد، شریف‌ترین آموزگارانی را که جزیره‌العرب بیاد می‌آورد، در برابر خود می‌یابد. زینب آنچه که شایسته بود، از جد گرامی خود، پرچمدار رسالت و نبوت و از پدرش، شهسوار اسلام و فرمانروا و یکه‌تاز میدان سخنوری و سخندانی و هم چنین از اصحاب دانشمند پیامبر پیاموخت. تصور نمی‌رود که هرگز دختری را بتوان نام برد که همانند زینب و به مقدار او، بر آن همه دانش و بینش و تربیت که او از آن بیت رفیع حاصل نمود، دست یافته باشد. بسیار دوست می‌داشتیم که زینب را با آن همه شرائط مساعد، در آن خانه، [صفحه ۱۰۴] آسوده و شادمان ببینیم، لیکن به عکس، او هنوز بدوران جوانی، پا ننهاده بود که از آن خبر دردناک در مورد سرنوشت و آینده‌ی خود آگاهی یافت. گویند: روزی در حضور پدر سرگرم تلاوت آیاتی از قرآن کریم بود، خواست تا تفسیر آنها را از او پرسش نماید، پدر به تناسب و ضمن پاسخ به سوالات دختر خود و با اعتماد به هوش و ذکاوت سرشار او، تصمیم گرفت تا برشمه‌ای از سرنوشت سهمگینی که در انتظارش نشسته و به نقشی که باید در آن روزهای پرخطر و بلاخیز تعهد و ایفا نماید، آگاهش سازد، ولی زینب در میان تعجب بسیار پدر، با لحنی جدی و محکم گفت: «پدر جان، من همه‌ی اینها را می‌دانستم، مادرم مرا از تمام این چیزها آگاه ساخته بود، تا برای آینده‌ای آنچنان هراس‌انگیز، آماده‌ام سازد.» پدر

که دیگر سخنی برای گفتن نداشت، خاموش، سربریز افکند و دیگر هیچ نگفت، اما دلش از شدت مهر و دلسوزی نسبت به دخترک خویش، در سینه می‌کوفت. [۳۲]. فی الجمله، زینب تازه به سن ازدواج و بلوغ رسیده بود، که پدرش برادرزاده خود، عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را، از میان نخستین خواستگاران، برای همسری او برگزید. عبدالله در آن هنگام که پدر و مادرش به حبشه مهاجرت کرده بودند، در همان جا متولد شد و نخستین مولود مسلمانان مهاجر در حبشه بود، او مردی با شهامت و بزرگوار و سخی الطبع بود، تا آنجا که به از دست رفتن اموال و ثروت خود، اندیشه نمی‌کرد و بر آن وقعی نمی‌نهاد و از اینکه بخشی حتی به دشمنان خود کند، سخت شادمان می‌شد. پدرش، جعفر از نخستین گروندگان به اسلام بود و ابوهریره درباره‌ی او گوید: در میان مردانی که موزه بر پای کرده و بر پشت مرکبها رانده و زمینها را به زیر پای خود در نور دیده‌اند، از زمان رسول خدا تا این هنگام، هیچ کس والا تر و برتر از جعفر بن ابی طالب نبوده است. از این ازدواج فرخنده، زینب دارای چهار پسر بنامهای: علی، محمد، عون [صفحه ۱۰۵] و عباس و دو دختر گردید. پسران زینب در رکاب امام حسین، به کربلا رفتند، ولی پدرشان، عبدالله به سبب ناتوانی و عجز از سفر، در مدینه باقی ماند و نتوانست در کارزار کربلاء حضور یابد، اما پسرانش، همگی در راه خالوی گرانقدر خود و در آن زمین بلاخیز، یکی پس از دیگری شربت شهادت نوشیدند. هر کس تاریخ زندگانی و مبارزات عقیده [۳۳] بنی‌هاشم، زینب را به دقت بررسی نماید، با ما هم عقیده خواهد شد که نهضتی که حسین علیه‌السلام، علیه کفر و ارتداد، بر پا ساخت، اگر زینب نمی‌بود و وظائف سنگین خود را پس از شهادت برادر، انجام نمی‌داد و زمان امر را در مراحل اسارت خانواده‌ی پیامبر، در دست نمی‌گرفت، این چنین سامان نمی‌یافت و آن رستاخیز خونین، به چنین نتیجه مطلوب نمی‌رسید. آری خلود و جاودانگی نهضت حسینی، تنها در گرو همت عالی این بانوی بزرگست که در واقع، حلقه اتصال و پیوند آن فاجعه‌ی بلا، با قرون و نسلهای آینده گردیده است. یزید می‌خواست امر را بر مردم مشته ساخته و وارونه جلوه دهد، او چنین وانمود می‌کرد که لشکری را که به کارزار کربلا-اعزام داشته، برای قلع و قمع گروهی از خوارج عراق است و آن سرها که به حضورش آورده‌اند، همه سرگردنگشان و شکنندگان عصای مسلمین است. لیکن در همین اوضاع و احوال بود که زینب دهان خونین به سخن بگشود و مردم کوفه و شام را از حقیقت حال آگاه ساخت و به آنان اعلام نمود، که اینک، خود و این زنانی که از کربلا-تا شام، در اسارت آورده‌اند، جز دختران، و خاندان رسول خدا نیستند و با این کار، ننگ رسوائی این جرم فجیع را بر دامن پلید یزید و یارانش ثابت و جاودانه کرد. زینب ضمن سخنان بلیغی که در کوفه و شام و در مجلس یزید ایراد نمود، پرده از روی کار به یکسو زد و افکار خفته و بی‌خبر را، بیداری و هوشیاری داد و حقیقت [صفحه ۱۰۶] امر را که یزید و یارانش بیهوده می‌کوشیدند، تا از دیده و اندیشه‌ی مسلمانان پنهان داشته و بر آن جنایت هولناک پرده‌ی اشتباه افکند، بر ملا و آشکارا ساخت. آری زینب، تنها کسی بود که مسئولیت نگاهداری عیال و اولاد حسین و یاران او را به عهده گرفت، تا آنگاه که ایشان را از این سفر پرمخاطره به مدینه باز گردانید. آنک، مدینه، شهر پیامبر خدا از این کاروان اندوه و غم، که مردی جز علی بن الحسین سجاد همراه ندارد، به تلخی استقبال می‌کند، آن هم خواست خداوند بود که سجاد از آن ورطه بلا، جان بدر برد، تا امامت استمرار گیرد و از پشت او امامان دیگر، قدم در جهان گذارند. این شهر، یک روز هم، همین کاروان را تحت ریاست و سرپرستی حسین علیه‌السلام، و با شرکت و همگامی بنی‌هاشم، بدرقه و وداع کرده بود، اما اکنون، اینان باز گشته‌اند در حالی که شهیدان خود را با تنهایی بی‌سر بر زمین گرم کربلا باقی گذاشته بودند، شهیدانی که با خون پاک خود، با شکوه‌ترین سطور شرف و عزت نفس و فداکاری را در راه عقیده و دین، بر صفحات تاریخ رقم زده بودند. [۳۴]. آورده‌اند که این ابیات را زینب بسیار زمزمه می‌کرد: و کم الله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الزکی و کم یسراتی من بعد عسر و فرج کره القلب الشجی و کم امر تنوء (تسوء) به صباحا فتاتیک المسره بالعشی اذا ضاقت بک الاحوال یوما فتق بالواحد الفرد العلی توسل بالنبی فکل خطب یهون اذا توسل بالنبی و لا تجزع اذا ماناب خطب فکم لله من لطف خفی [۳۵] ترجمه: «خداوند را لطف پنهانی فراوان است که هوشیاران از درک آن ناتوانند [صفحه ۱۰۷] چه بسا که پس از سختی،

سستی فراز آمده و چه بسا که اندوه دل‌های شکسته از میان رفته است. چه بسا که بامدادان، از امری ناشادمانی، اما شبانگاهش، مسرت و شادی با خود آورده است. اگر مشکلات، روزی بر تو مجال تنگ سازد، به خداوند یکتای فرازمند، توکل و اعتماد نما. به پیامبر خدا متوسل شو که هر مشکل که دفع آن، از او طلبی، آسانش خواهی یافت. نباشد که از دست دادن چیزی، ترا به جزع و بی‌تابی کشاند، که خداوند را لطف پنهانی فراوان است». و بخواست خداوند، شرح زندگانی درخشان زینب را، در ضمن سلسله کتبی که درباره‌ی اهل‌بیت، در دست نگارش است، تفصیل خواهیم داد. اما ام‌کلثوم، بعد از تولد زینب به دنیا آمد و به عمر بن الخطاب شوهر کرد و از او پسری به نام زید بیاورد. و بالاخره، آخرین پسر فاطمه زهرا و پنجمین فرزند او، بنام محسن بود و جز مدت کوتاهی [۳۶] زنده نماند و در حقیقت، از آغاز حیات، به انجام آن، پرواز کرد. اینان بودند، سلاله طاهره و اهل‌بیت حقیقی پیامبر خدا، صلی الله علیه و سلم [صفحه ۱۰۸]

زهرا، سرور همه‌ی بانوان جهان

اشاره

۱- از علی بن ابی‌طالب روایت شده که: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، به خانه‌ی ما آمد و دست‌ها در چهار چوب آستانه‌ی در نهاد و فرمود: «سلام بر شما، ای اهل‌بیت رحمت و موضع رسالت و مهبط فرشتگان، دخترکم، خداوند سبحان از میان ساکنان زمین، پدرت را برگزید و او را به خلعت نبوت مفتخر ساخت، بار دیگر، از میان ایشان، علی، همسر تو را انتخاب نمود و او را برادر و جانشین رسول خود قرار داد، سه دیگر بار، تو و مادرت را اختیار کرد و شما را دو ابر بانوی گیتی و دو سرور زنان جهان فرمود و در چهارمین بار، پسران تو را در نظر آورد و ایشان را بر تمام جوانان بهشت سرور و سالار کرد. پس از آن، عرش پروردگار آرزو نمود که خداوند، اینک پسران پیامبر و فرزندان وصی و جانشین او، مرا به زیور وجود ایشان آراسته گردان، تا بروز رستاخیز، به منزله‌ی دولنگر عرش تو باشند، هم چنان که بر چهره، لبها آراستگی و زیب و زیورند.» ۲- در کتاب حلیه، از عایشه رضی الله عنها، منقولست که در آن بیماری که به مرگ پیامبر خدا منجر گردید، در حضور او بودیم که فاطمه از در درآمد و چنان مانند پدرش راه می‌رفت، که آدمی را به اشتباه می‌افکند، چون چشم پیامبر به او افتاد، خوش آمدش گفت و در سمت راست و یا چپ خود جایش داد و آهسته در گوش او سخنی گفت که فاطمه را به گریه درآورد، به او گفتم: پیامبر در میان همه‌ی بانوان، [صفحه ۱۰۹] با آنکه منهم حضور داشتم، تو را به رازداری خود افتخار داد، دیگر از چه می‌گیری؟ بار دیگر، آن حضرت با فاطمه نجوایی دیگر کرد، که از آن، مسرور و خندان گردید، از او پرسیدم: مطلب چه بود؟ گفت: من هرگز راز رسول خدا را با کسی در میان نخواهم گذاشت. باری پیامبر رحلت نمود، پس از مدتی، باز از او در آن باره پرسش نمودم، گفت: از آن گریستم که پدرم گفت: جبرائیل علیه‌السلام، هر سال یک بار تمام قرآن را بر من عرضه می‌کرد و امسال دوبار چنین نمود و این، نشانه‌ی نزدیکی اجل من است، ولی خنده‌ام بدان سبب بود که فرمود: پرهیزگاری پیشه کن و بردبار و شکیا باش، من پدری شایسته برای تو هستم، فاطمه جان، خشنود نیستی که بانوی بانوان جهانی؟ ۳- از ابوهریره رضی الله عنه، مروی است که: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: فرشته‌ای بود که هنوز مرا دیدار نکرده بود، از خداوند رخصت خواست که بدیدار من آید، او مرا بشارت داد که فاطمه سرور همه‌ی بانوان امت من است. ۴- ابن‌عبدالبر روایت نموده که پیامبر فاطمه را گفت: دخترکم، از اینکه بانوی بانوان جهان باشی، خشنود نمی‌گردد؟! فاطمه پرسید: پدر جان، پس مریم چه؟ فرمود: او، بانوی بانوان روزگار خود بود. ۵- در کتاب امالی، از امام صادق روایت شده که پیامبر خدا در حق فاطمه فرمود: او، بانوی بانوان جهان و سرور همه‌ی زنان عالم است. پرسیدند: آیا فاطمه سرور بانوان روزگار خویش است؟ فرمود: اینکه می‌گویید در مورد مریم بنت عمران است، اما دخترم، فاطمه، بانو و سرور

همه‌ی زنان و بانوان در همه‌ی دوران هاست. بسیاری از علماء و محققین مانند تقی سبکی و جلال سیوطی و بدرزرکشی و تقی مقریزی، افضلیت فاطمه را بر تمام زنان جهان صریحا، یادآور شده‌اند، سبکی در پاسخ این سوال که: برترین بانو در اسلام، چه کسی است؟ گوید: من معتقدم که فاطمه، دختر محمد، از همه‌ی زنان برتر و والاتر است. و ابن داوود نیز، در پاسخ از [صفحه ۱۱۰] همین سوال، گفته است: با استناد به فرموده‌ی پیامبر خدا که فاطمه را پاره‌ی تن خود خوانده است، ممکن نیست کسی از فاطمه افضل باشد، زیرا که هیچ کس را نمی‌توان با پاره‌ی تن رسول خدا قیاس نمود. [۳۷]. ۶- عایشه رضی الله عنها، گوید: رسول خدا در آن بیماری که به رحلتش منتهی گردید، فرمود: فاطمه جان، از اینکه بانوی بانوان جهان و سرور زنان این امت و بالاخره برترین بانو در میان بانوان با ایمان باشی، شادمان نیستی؟! ۷- عمران بن حصین گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: فاطمه جان، مسرور نیستی که برترین بانوی جهانی؟ فاطمه پرسید: پس مریم بنت عمران چه؟ فرمود: دخترم، او بانوی برتو در میان بانوان عصر خویش بود، تویی که برترین بانوی همه‌ی اعصار و قرون. ۸- عباس محمود عقاد می‌نویسد: در هر دین، نمونه‌ای از یک زن کامل و مقدس وجود دارد، که پیروان و گروندگان آن دین، او را به عنوان آیتی و نشانه‌ای از خداوند متعال، تقدیس و تهذیب می‌نمایند، حال، اگر فی‌المثل، مریم عذرا، بانوی مقدس و مهذب در دین مسیح باشد، بی‌شک، آن صورت قدسی و آن بانوی نمونه‌ی کمال و طهارت در اسلام، همانا فاطمه بتول است.

احادیثی، که فاطمه زهرا روایت کرده است

حضرت زهرا رضی الله عنها، از پدر خود، احادیث فراوانی اخذ کرده بود که قسمتی از آنها، خود از زبان پیامبر شنیده و قسمتی دیگر را از نوشته‌هایی که بدستور آن حضرت برای او آماده کرده بودند، قرائت می‌نموده است و در عین حال کسانی، چون حسن و حسین و علی بن ابی طالب و فاطمه، بنت الحسین و عایشه و ام‌سلمه و انس بن مالک و سلمی ام‌رافع، رضی الله عنهم، هر یک بنوبه‌ی خود، احادیثی از او اخذ و روایت [صفحه ۱۱۱] کرده‌اند. علاوه از اینها، فاطمه زهرا بر بسیاری از علوم قرآن و مسائل و مطالب ادیان و شرایع پیشین، آگاهی و احاطه داشت و خواندن و نوشتن نیز می‌دانست. آری خداوند او را از پستان علم و دانش پرورده بود و برحسب فرمان پدرش، رسول خدا، مطالبی به صورت مکتوب، فراهم آورده بودند، تا فاطمه از آنها بهره گیرند و در امور دینی و دنیوی خود، بصارت و آگاهی حاصل نماید. حضرت زهرا از آن خاندان است که خداوند به پاداش تقوی و طهارت، بر علوم و دانشها احاطه و آگاهی‌شان داده بود، و اینک برخی از آنچه که فاطمه از پدر خود، و رسول خدا صلی الله علیه و سلم، روایت کرده است، ذیلاً می‌آوریم. ۱- سلیمان بن ابی سلیمان از مادر خود روایت کرده که نزد عایشه رفتم و از حکم گوشت قربانی از او پرسش نمودم، گفت: پیامبر، ابتدا از خوردن آنها نهی می‌فرمود، ولی بعدها اجازه داد، زیرا که وقتی علی بن ابی طالب از سفری بازگشته و فاطمه برای او غذائی از گوشت قربانی فراهم نموده بود، علی پرسید: مگر رسول خدا از خوردن چنین گوشتها، نهی نفرموده است؟ فاطمه گفت: چرا، ولی بعدها اجازه داد، علی نزد پیامبر آمد و از حکم مسئله پرسش کرد، پیامبر فرمود: مانعی ندارد که از ذی‌الحجه تا ذی‌الحجه از آنها مصرف نمایی. ۲- فاطمه بنت الحسین اییز جده خود، فاطمه زهرا روایت کرده که گفت: هر زمان که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، به مسجد وارد می‌شد، بر محمد صلوات و دورد می‌فرستاد و می‌گفت: خداوندا، مرا بیامرز و درهای رحمت خویش را بر روی من بگشا و چون خارج می‌گشت، می‌گفت: خداوندا، مرا بیامرز و درهای فضل خود را بر من گشاده گردان. ۳- و باز فاطمه بنت الحسین از حضرت زهرا روایتی دیگر به همین مضمون نقل نموده است. ۴- و نیز فاطمه از جده خود، حضرت زهرا نقل می‌کند، که چون پیامبر [صفحه ۱۱۲] خدا به مسجد می‌رفت، می‌گفت: بسم الله و السلام علی رسول الله، خداوندا، مرا بیامرز و ابواب رحمت را بر وی من بگشا. ۵- علی از فاطمه رضی الله عنها، نقل می‌کند که می‌گفت: پدرم، رسول خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: ای عزیز پدر، هر مسکری حرام است و هر مست کننده‌ای خمر محسوب می‌شود. ۶-

از فاطمه روایت شده که: «روزی نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم، رفتم و پس از سلام، گفتم: پدر جان، در خانه‌ی علی دیگر یک حبه گندم هم پیدا نمی‌شود و پنج روز است که غذائی به لب او نرسیده است، نه گوسفندی داریم و نه شتری، نه غذائی و نه آبی. پیامبر خدا فرمود: دخترم، نزدیک بیا و دست خود را زیر پیراهن بر پشت من نه. چنان کردم و ناگهان یافتم که سنگی در میان دو کتف او قرار داشت که آن را به سینه‌ی خود محکم بسته بود، من فریاد برآوردم، فرمود: دخترم، در خانه‌ی من هم، یک ماه است که آتشی برای پختن غذا افروخته نشده، فاطمه جان، می‌دانی که علی را چه مقام و منزلتی است؟ او، پسری دوازده ساله بود که امور مرا تکفل می‌کرد و در شانزده سالگی، در حمایت من شمشیر می‌زد و بیش از نوزده ساله نبود که شجاعان و گردنکشان را به خاک هلاک می‌کشید و هنوز بیست ساله بود که غم و اندوه از دل من می‌برد و در از خیبر به بیست و چند سالگی برگرفت و پنجاه مرد حریف رزم او نبودند.» از گفته‌های پدر، رخساره‌ی زهرا بدرخشید و شادمان به خانه نزد علی آمد، گفתי که خانه از نور چهره‌اش برتافته شد، علی پرسید: ای دختر رسول خدا، از اینجا که رفتی، این چنین نبود، چه شد که با چهره‌ای چنین تابناک و شادمان باز گشتی؟ گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، از فضائل تو، با من سخنها گفت، تا آنجا که از مسرت، سرپای خود بند نبودم، تا نزد تو باز آمدم. ۷- حسین رضی الله عنه، از مادر خود، فاطمه روایت کرده که گفت: پدرم، رسول خدا فرمود: ای فاطمه، از بخل پرهیز، چه آن، ننگی است که بر دامن بزرگواران [صفحه ۱۱۳] ننشیند، از بخل دوری گزین که آن، درختی است در آتش روییده و شاخه‌ها در این دنیا کشیده، هر کس به شاخی از آن دست یازد، او را تا بدرون آتش کشاند، بر تو باد که پیوسته با سخاوت باشی، که آن نیز درختی است بهشتی که شاخه‌ها بر دنیا گسترده و هر کس که بر شاخی از آن چنگ زند، او را تا بهشت رهنمونی خواهد کرد. ۸- و نیز حسین از فاطمه رضی الله عنها، نقل نموده که از پدرم، رسول خدا شنیدم که فرمود: در روز جمعه، ساعتی است که اگر مسلمان در آن وقت، چیزی از خداوند طلب کند، حاجتش را روا خواهد فرمود پرسیدم آن کدام ساعت است؟ گفت: آن زمان که قرص خورشید تا نیمه، در افق مغرب فروشود. و از این جهت بود که فاطمه، غلام خود را فرمان داده بود، تا بر بام مراقب باشد و آن گله که خورشید تا نیمه در افق فرورود، او را آگاه سازد تا دعا کند. ۹- فاطمه صغری، دختر حسین رضی الله عنهما، از پدر خود، و او نیز از مادرش، فاطمه زهرا روایت کرده است که پیامبر به من فرمود: هفت نفر از فرزندان من در کرانه‌ی فرات، مدفون خواهند گردید که گذشتگان به مقام والای ایشان نرسیده و آیندگان نیز، به آن منزلت عالی هرگز دست نخواهند یافت. ۱۰- ابن عساکر از فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و سلم، نقل کرده که پدرم فرمود: در میان امت من، آنان از همه فرومایه‌ترند، که خویشان در ناز و نعمت می‌پرورند، خوارکهای رنگارنگ خورده و جامه‌های جوراجور در برمی‌کنند و در سخن گفتن، دیگران را سخریه و استهزاء می‌نمایند. ۱۱- و نیز فاطمه صغری از پدر خود و او نیز از مادرش، فاطمه زهرا رضی الله عنهما، روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: هر پیامبری از خویشانی است که به وی افتخار و مباهات می‌کند ولی خویشان من، فرزندان فاطمه‌اند که مایه‌ی افتخارمنند. ۱۲- در کتاب دلائل الامامه از فاطمه زهرا منقول است که: به اتفاق حسن و حسین، به خدمت پدرم، رسول خدا که در بستر بیماری مرگ آرمیده بود، رفته و گفتم. ای [صفحه ۱۱۴] رسول خدا، اینک دو پسر من هستند، نمی‌خواهی که از میراث خود به ایشان بهره‌ای دهی؟ فرمود: چرا، حسن، هبیت و آقایی و حسین، جرأت وجود، از من به ارث خواهند برد.

هجرت فاطمه

رسول خدا صلی الله علیه و سلم، پس از هجرت از مکه، در محلی بنام قباء خارج شهر مدینه و در خانه‌های بنی عمرو و بن عوف، فرود آمد، گرچه رفیق و همراه او میل داشت که وارد شهر گردند، لیکن پیامبر خدا به این کار راضی نشد و فرمود: پیش از آنکه پسر عمویم، علی و دخترم، فاطمه بما ملحق شوند، به مدینه وارد نخواهد گشت. پس از آن، به وسیله ابی و اقدلیشی، نامه‌ای برای

علی بنوشت و دستور داد که به محض رسیدن نامه، به طرف مدینه حرکت نماید. چون نامه به علی رسید، فرمود: تا یارانش شبانه از مکه خارج شده، بیرون شهر، در محلی بنام ذی طوی منزل کنند و خود با فاطمه، دختر رسول خدا و فاطمه بنت اسد، مادر خود و فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب که ایشان را فواطم، جمع فاطمه تعبیر می‌کردند، از مکه بیرون شد و ایمن، پسر ام‌ایمن غلام رسول خدا و ابو واقد، پیک او نیز، با ایشان همراه گردیدند. ابواقد مرکب‌ها را تند می‌راند، علی به او دستور داد تا مواظب زنان باشد و ایشان را به زحمت نیفکند. ابواقد گفت: می‌ترسم که به جستجوی ما برخیزند. علی گفت: مترس زیرا که پیامبر خدا فرمود: کفار بر من دست نیافته و آسیبی نتوانند رسانند و شتران را آهسته به راه آورد و به این بیت، ترنم نمود: لیس الا الله فارفع ضنکا یکفیک رب الناس ما اهمکا یعنی: «هیچ چیز جز خداوند نیست، گمان خویش نیکودار که پروردگار، مشکل تو را کفایت خواهد فرمود.» کاروان راه می‌برد تا به ضحنان، یکی از منازل میان راه مکه و مدینه رسید [صفحه ۱۱۵] و بقولی به جبیل، در دوازده میلی مکه، در محلی بنام غمیم که پیامبر خدا در مسجد آن جا نماز گزارده است، فرود آمد، کفار مکه که در جستجوی این کاروان بودند، در این محل، با ایشان برخورد کردند. هشت مرد سوار نقاب‌دار به همراهی جناح غلام حرب بن امیه، راه بر ایشان بگرفتند، علی دستور داد، تا ایمن و ابواقد شترها را بخوابانند و خود، زنان را فرود آورد. مردان مسلح نزدیک آمدند، علی در برابر ایشان بایستاد. گفتند: ای مکار، تصور کرده‌ای که می‌توانی با این زنان خود را برهانی؟ باز گرد... علی گفت: اگر باز نگردم، چه خواهد شد؟ گفتند: اجبارا بازت خواهیم گرداند و یا سرت را به مکه خواهیم برد و اینکار برای ما بسی آسان است. سواران به طرف شترها رفتند. علی سر راه بر ایشان بگرفت، جناح شمشیری حواله علی کرد، او خود را از ضربت وی کنار کشید و با تیغ خود، او را آنچنان بدو نیمه کرد که شمشیرش تا پشت اسب وی رسید. پس از آن، پیاده و همچون شیری خشمگین، بر همراهان او حمله برد و می‌خروشید و رجزی چنین می‌خواند: خلوا سبیل الجاهد المجاهد الیت لا اعد غیر الواحد یعنی: «سر راه بر مردم کوشنده مبارزه می‌گیرید که من، هرگز جز خدای یکتا نمی‌پرستم.» مردان از مشاهده آن حال، پراکنده شدند و گفتند: ای پسر ابی‌طالب، بیا و از ما در گذر و بر ما بیخشای. علی فرمود: من، به سوی برادر و پسر عم خود می‌روم، اکنون هر کس که می‌خواهد تا خون خویش هدر کند، به من نزدیک شود و پس از آن، به ابواقد و ایمن دستور داد، تا شتران را به راه درآوردند و خود، پیروز و فاتح راه می‌پیمود، تا به منزل بعد از ضحنان رسیده و در آنجا، یک شب و یک روز درنگ کردند، تا برخی از مسلمانان که ناتوان تر بودند، به ایشان ملحق شدند و در میان این گروه، ام‌ایمن، کنیز رسول خدا نیز دیده می‌شد، آنشب را با ذکر خدا و نماز و عبادت حق، بروز آوردند و پس از ادای نماز بامداد، براه افتادند و همچنان شبها و روزها راه پیمودند، تا به مدینه نزدیک گشتند. پیش از آنکه کاروان علی و همراهان، نزد رسول [صفحه ۱۱۶] خدا فرار رسید، این آیه شریفه بر پیامبر خدا نازل شد: «الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم... تا آنجا که فرماید: فاستجاب لهم ربهم انی لا اضع عمل منکم من ذکر و انثی بعضکم من بعض فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و او ذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لا کفرن عنهم سیئاتهم و لا دخلنهم فی جنات تجری من تحتها الانهار ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب.» آیات ۱۸۸-۱۹۵ سوره آل عمران قرآن مجید یعنی: «کسانی که خدای را ایستاده و نشسته به و به پهلو خفته، یاد کنند و در خلقت آسمانها و زمین بیندیشند و (بگویند) پروردگارا، اینها را به بیهوده، نیافریده‌ای، پاکی تر است، ما را از عذاب دوزخ نگاهدار. - پروردگارا، هر که را که به دوزخ درافکنی، زبون و خوارش ساخته‌ای و ستمگران را، یاور و مدکاری نیست. - پروردگارا، ما منادی (حق) را شنیدیم که به ایمان ندا برداشته بود که به پروردگار خویش ایمان بیاورید، ما نیز، ایمان آوردیم. پروردگارا، گناهانمان را بیامرز و بدیهامان را پوشیده‌دار و با نیکانمان بمیران. پروردگارا، آن چه را که بوسیله فرستادگان خود وعده فرمودی، به ما عطا کن و روز رستاخیز رسوایمان مساز که تو پیمان نخواستی شکست. پس، پروردگار اجابتشان فرمود که: من، عمل هیچ عاملی از شما را، چه مرد و چه زن، تباه نخواهم کرد که همگی از جنس یکدیگرید. (میان زن و مردتان از این جهت، تفاوتی نیست) کسانی که مهاجرت کرده و از وطن خویش رانده شده‌اند و در راه من، آزار کشیده و کارزار نموده و کشته

شده‌اند، گناهانشان را پوشیده می‌دارم و به بهشت‌هاشان جای می‌دهم که جویها در آن روان است، پاداشی از جانب خدا که پاداش نیک نزد خداوند [صفحه ۱۱۷] است.» رسول خدا صلی الله علیه و سلم، این آیه مبارکه را تلاوت می‌کرد: «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاه الله و الله روف بالعباد». آیه ۲۰۳ سوره بقره قرآن مجید یعنی: «در میان مردم، کسانی هستند که (همه چیز) خویشتن را در برابر رضای خدا بفروشند و خداوند نسبت به بندگانش بسیار مهربان است.» خلاصه آنکه، پیامبر اکرم از دیدن زهرا رضی الله عنها، بسیار شادمان شد و او را ببوسید، و آنگاه، دست علی را بگرفت و فرمود: این مرد، برادر من و وارث علم من است، او و دخترم، زهرا، در کاخ بهشتی من و در کنار من مسکن خواهند داشت. باری، فاطمه را با احترام فراوان، به خانه‌ی ام‌ایوب انصاری، همسر ابویوب، فرود آوردند، این بانو، از طایفه خزرج بود و او را، تنها با همین کنیه‌اش خطاب می‌کردند. وی، دختر قیس بن عمر و بن امری القیس است. نام کوچک ابویوب، خالد بن زید و از طایفه بنی‌النجار است که در نبردهای عقبه و بدر واحد و خندق و دیگر مواقع، با پیامبر خدا همراه بود و پس از رحلت آن حضرت، در صف یاران و دوستداران علی قرار گرفت و از نزدیکان وی شد و در جنگ جمل و صفین شرکت داشت و از پیشتازان نبرد نهروان به شمار است. او، پیوسته در جهاد بود، حتی در زمان معاویه، همراه با پسرش، یزید در جنگ ارض روم، فعالیت ولی اتفاقاً بیمار شد و یزید از او عیادت کرد و از وی خواست تا اگر حاجتی و سفارشی دارد، اعلام نماید. ابویوب از یزید خواست که پس از درگذشت وی، بر مرکب خود سوار شود و تا آنجا که ممکن است در سرزمین‌های دشمن پیش تازد و او را در همان جا به خاک سپرده و باز گردد. یزید پس از مرگ وی، آن چنان که وصیت کرده بود، رفتار نمود و او را در نزدیکی شهر قسطنطنیه به سال ۵۱ هجری به خاک [صفحه ۱۱۸] سپردند. قبر او پس از چندی، مزار بیماران و حاجتمندان شد. و گروه گروه، برای زیارت خاک او رفته و حاجت می‌طلبیدند و چنین مشهور است که حاجت روا نیز می‌گردیدند. در سال ۸۵۷ که این شهر بدست محمد فاتح گشوده شد، گنبدی بر کور او بنا کرده و در کنار آن، مسجدی ساختند که سلاطین عثمانی در آن جا از مردم بیعت می‌گرفتند و پادشاه، شمشیر عثمان، موسس دولت عثمانی را، از دست امام آن مسجد می‌گرفت و بر میان می‌بست. پیامبر خدا، نیز در ابتداء ورود، در خانه‌ی همین ابویوب فرود آمد، چون شتر پیامبر، در خانه‌ی او بایستاد، کنیزکان بنی‌النجار از خانه‌ها بیرون ریختند و دف‌زنان، ترانه می‌خواندند: نحن جوار من بنی النجار یا حبذا محمد من جار یعنی: ما کنیزکان بنی‌النجاریم و چه سعادت می‌که محمد، همسایگی ما را پذیرفته است! و در تاریخ اسلام، روزی بدین زیبایی و رخسانی دیده نمی‌شود، روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، به مدینه وارد شد، آن روز تمام شهر غرق نور و شادی بود. پیامبر نزدیک هفت ماه، با دخترش، فاطمه در خانه‌ی ابویوب انصاری منزل نمود. باری، رسول خدا بعد از رحلت خدیجه، با سوده، دختر زمعه از طایفه قریش ازدواج کرد و خانه‌ای در مدینه، برای سکونت او مقرر نمود و خود نیز، با فاطمه به آن جا نقل مکان فرمود. سوده نسبت به فاطمه بسیار مهربان بود و خواسته‌های او را با میل رعایت می‌کرد. پس از چندی، آن حضرت، ام‌سلمه دختر امیه مخزومی قریشی را به همسری قریش درآورد. این بار، فاطمه به خانه‌ی ام‌سلمه منتقل شد. وی گوید: پیامبر خدا، پس از ازدواج با من، همه‌ی امور دخترش، فاطمه را به من واگذار و من هم کوشش داشتم تا او را در آداب و مسائل زندگی دلالت و راهنمایی کنم، اما بخدا سوگند که او در تمام امور، از من داناتر و آگاه‌تر بود. فاطمه از آن زمان، در خانه‌ی ام‌سلمه [صفحه ۱۱۹] سکونت داشت تا آنکه با علی بن ابی‌طالب ازدواج کرد و به خانه‌ی مستقلی واقع در زود که رفت و آمد پیامبر از آنجا بود، نقل مکان نمود. و در گذشته‌ی ایام، صلحا و عباد زمان، از ثواب نماز روبروی ستونی که در پشت استوانه مواجه با زور، واقع شده، غفلت نمی‌کردند و در آنجا به عبادت و نماز می‌پرداختند، زیرا که در همان جا، آستان خانه‌ی فاطمه واقع شده بود و علی از همین در رفت و آمد می‌کرد و رسول خدا صلی الله علیه و سلم، دست در چهار چوب همین در می‌نهاد و می‌فرمود: «سلام بر شما، ای اهل بیت، نماز، نماز، نماز» و پس از آن، این آیه شریفه را تلاوت می‌کرد: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» [۳۸] آیه ۳۳ سوره احزاب قرآن مجید چون پیامبر خدا در جنگ احد زخم برداشت، علی با سپر خود از سنگابی

آب می‌آورد و محل زخم را شست و شو می‌داد، اما به هیچ وجه، خود باز نمی‌ایستاد، تا آنکه فاطمه آگاه شد و خود را به آنجا رسانید و پس از گریه بر حال پدر، او را بوسید و آنگاه حصیری را در آتش سوزانده و از خاکستر آن بر زخم آن حضرت پاشید و به این ترتیب، خود قطع شد. برخی نوشته‌اند که: چون آن حضرت به مدینه مراجعت نمود، فاطمه از او استقبال کرد و با آبی که همراه آورده بود، خود از صورت پدر بشست. پیامبر خدا نیز، شمشیر خود را بوی داد، تا خون از آن بشوید و علی بن ابی طالب نیز، تیغ خونین خود را به او سپرد و گفت: به خدا سوگند که این شمشیر، امروز با من چه نیکو وفاداری کرد. در روایتی دیگر آمده که پیامبر فرمود: این شمشیر را بستان که شویت وظیفه خود را چه نیکو انجام داد. می‌بینم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، به خاطر شادمان ساختن فاطمه، با آنکه همسرانش حضور داشتند، او را مورد توجه مخصوص قرار داد و شمشیر خود را بوی سپرد و در پیش چشم همه، از علی تمجید و تحسین و قدردانی نمود و شجاعت او را ستایش فرمود. و نیز در جنگ موته، چون جعفر، پسر عموی فاطمه، به شهادت رسید، پیامبر [صفحه ۱۲۰] شخصا، به نزد دختر خویش رفت و به او که از مرگ جعفر، سخت اندوهگین و سوگوار بود، گفت: «حق داری دخترم، که چنین گریان باشی، که بر مرگ چون جعفری، سزد که زنان بگریند و سوگواری کنند.» روزی که مکه فتح گردید، فاطمه همراه پدر و شوی خود، به آنجا آمده بود. پیامبر در چادری که برایش در بالای وادی سرپا کرده بودند، شست و شو می‌کرد و فاطمه در جلوی آن حضرت ایستاده بود تا کسی تن او را عریان نیند. در همین وقت، به علی خبر دادند که خواهرش، ام‌هانی، مردانی از خویشان شوهر خود را از قبیله بنی مخزوم، در خانه‌ی خود پناه داده و ایشان را پنهان نموده تا گزند از مسلمانان نیند. علی بیدرنگ، به خانه‌ی او رفت و چون رخساره در آهن پنهان کرده بود، خواهرش او را شناخت، پیش آمد و بانگ بر زد که: ای بنده‌ی خدا، از این خانه دور شو، من دختر عم رسول خدا و خواهر علی بن ابی طالبم. علی فرمود: کسی را که در خانه جای داده‌اید بیرون کنید. ام‌هانی گفت: به خدا که شکایت تو را بر رسول خدا خواهم کرد. علی در آن زمان، نقاب خود، از سرو چهره برداشت، چون چشم خواهر بر او افتاد، فریاد برآورد: تو هستی؟ فدای تو گردم! اما من سوگند یاد کردم که از تو نزد پیامبر خدا شکوه نمایم. علی گفت: خواهرم، برو و مگذار که سوگندت شکسته شود. ام‌هانی نزد رسول خدا آمد و او را از ماجرای آگاه ساخت، آن حضرت فرمود: هر کس را که تو امان داده‌ای، در امان من است. فاطمه در این هنگام، برای حمایت از شوهر خود، گفت: ای ام‌هانی، آمده‌ای، تا از علی شکایت کنی که چرا دشمن خدا و پیامبر را به وحشت انداخته است؟ رسول خدا فرمود: خداوند زحمات و کوششهای علی را سپاس دارد و پاداش دهد و ام‌هانی هم به خاطر علی چنان قدر و منزلتی دارد که هر کس را امان دهد، در امان من خواهد بود و بدین ترتیب، پیامبر خدا با آن خلق و خوی بزرگوارانه‌ی خویش، هم، شان علی را رعایت نمود و هم، ام‌هانی را بخاطر علی، گرامی داشته و آزرده‌اش نساخت. زهرا رضی الله عنها، غالباً، به زیارت روضه شریفه مرقد پیامبر خدا صلی الله علیه [صفحه ۱۲۱] و سلم، می‌رفت و هم چنین، قبر مادرش، خدیجه را زیارت می‌نمود. از ابی جعفر، محمد الباقر رضی الله عنهما، روایت شده که: فاطمه دختر رسول خدا، قبر حمزه رضی الله عنه را، زیارت می‌کرد و آن را ساخته و منظم نموده و با سنگی، بر آن نشانی قرار داده بود و نیز، رزین از آن حضرت روایت نموده که: فاطمه دو روز یا سه روز در میان، به زیارت قبور شهدا می‌رفت و در کنار آنها نماز می‌گزارد و می‌گریست و هم چنین، حاکم از علی رضی الله عنه، نقل می‌کند که: فاطمه هر جمعه، به زیارت قبر مطهر حمزه می‌رفت و در آنجا نماز گزارده و می‌گریست.

شرکت زهرا در امور اجتماعی

زهرا رضی الله عنها، با ترتیب نبوی پرورده شده بود و از نظر تاریخی مسلم است که وی در برخی از غزوات، شرکت داشته است. پیامبر خدا اسرار خود را با فاطمه در میان می‌گذاشت و در جنگها، کارهایی را به او محول می‌نمود. زهرا با آنکه عهده‌دار امور خانه و تربیت فرزندان خود بود، برخی از کارهای پدر و شوهرش را نیز، در خارج منزل انجام می‌داد، و پیامبر خدا او را در مسائل

مهم مشارکت و مشاورت می‌داد، هم چنانکه در مراسم بیعت زنان با پیامبر خدا، حضور داشت و در مباحله آن حضرت با گروه اعزامی نصارای نجران نیز شرکت داده شد، در این باره، آیه مبارکه ذیل بر رسول خدا نازل شد که: «فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین.» «آیه ۵۴ سوره آل عمران قرآن مجید» (ای پیامبر)، بعد از آنکه ترا (باصول موضوع)، دانایی و آگاهی حاصل شده است، دیگر اگر کسانی با تو در آن، به مجادله و محاجه برخیزند، بگو: بیایید، آماده شویم، ما پسران و زنان و خودمان، و شما [صفحه ۱۲۲] نیز، پسران و زنان و خودتان گرد آمده (به درگاه حق)، ناله و زاری کنیم و لعنت خدای را بر دروغگویان مسئلت نماییم.» هیات اعزامی نصارای نجران، مرکب از عاقب و سید و گروهی دیگر از علماء مسیحی، به مدینه وارد شدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، ایشان را به مباحله دعوت نمود. گفتند تا با مداد روز بعد ما را مهلت ده تا در اینکار اندیشه کنیم. چون با بزرگان خود موضوع را در میان نهادند، اسقف ایشان گفت: مراقب باشید، اگر محمد فردا، با فرزندان و خاندان خود به مباحله آمد، از اینکار صرفنظر نمایید، ولی اگر با اصحاب خود حضور یافت، با او مباحله کنید، زیرا که در این صورت، او پیامبر به حق نیست. بامداد فردا فرارسید، پیامبر خدا دست در دست علی بن ابی طالب، حرکت می‌کرد و پیشاپیش او حسن و حسین بودند و فاطمه زهرا از پشت سر پدر و با این حال، رهسپار مجلس مباحله شدند، و از سوی دیگر، نصارای نجران در حالی که اسقف در جلو ایشان قرار داشت، حاضران گشتند چون پیامبر خدا را دیدند که با چند تن آماده مباحله گردیده، از هویت ایشان پرسش نمودند. گفتند: آن مرد، پسر عم و داماد اوست که از هر کس نزد وی محبوب‌تر است و آندو پسر، دختر زادگان او و به منزله دو شاخه گل در بوستان زندگی اویند و آن دختر نیز فاطمه، عزیزترین فرزند وی است. رسول خدا پیش آمد و به دو زانو بر روی خاک بنشست، ابوحارثه، اسقف نصاری چون آن حال بدید، گفت: به خدا که هم چون پیامبران خدا بر زمین نشسته و آماده‌ی مباحله گردیده است، و بیدرنک، مجلس را ترک کرد و از سر مباحله درگذشت. سید و عاقب، ابوحارثه را گفتند: مگر با محمد مباحله نمی‌کنی؟ گفت: هرگز، من او را مردی یافتم که از نهایت اعتماد و اطمینان به حق، سخت آماده‌ی مباحله است و بر اینکار، جرات فراوان دارد، می‌ترسم که به حقیقت، پیامبر خدا باشد و اگر راست بگوید، سالی نخواهد گذشت که حتی یک تن از نصاری زنده نخواهد ماند و همگی [صفحه ۱۲۳] بنفرین او تباه خواهیم شد. و به این ترتیب بود که اسقف، عدم حضور خود را برای مباحله با پیامبر اعلام نمود و گفت: لیکن آماده‌ایم، تا با تو از در سازش و مصالحه بدر آییم، با ما، در برابر آنچه که باید به عهده بگیریم، مصالحه فرما. رسول خدا صلی الله علیه و سلم، با ایشان در برابر تعهدات زیر، مصالحه و سازش کرد که: هر سال، دو هزار حله بدهند که بهاء هر یک، چهل درهم باشد و اگر ارزش آن بیشتر و یا کمتر شد، به حساب ملحوظ گردد و تعداد سی زره و سی نیزه و سی اسب، به مسلمانان عاریه دهند، تا اگر شورش و یا سوءقصدی در یمن اتفاق افتد، مورد استفاده قرار گیرد و پیامبر خدا بازگرداندن آنها را به ایشان ضمانت کرد. اینک، متن سند مصالحه پیامبر با نجرانیان: «بسم الله الرحمن الرحیم. این سندی است که محمد رسول خدا برای اهل نجران تنظیم می‌نماید و مقرر می‌دارد که: کلیه عواید و طلا- و نقره و بردگان، از کنیز و غلام، هر چه که هست، در اختیار نجرانیان باشد و در برابر، ایشان هر سال، دو هزار حله بدهند، بدین صورت که در هر ماه رجب، هزار حله و در هر ماه صفر، هزار حله دیگر را تسلیم دارند و با هر حله، یک اوقیه نقره نیز، که اگر بهاء هر حله کمتر و یا بیشتر از آنچه تعیین شده باشد، در حساب کل، ملحوظ گردد و زرها و اسب‌ها و ساز و برگ و کالاهایی که از ایشان گرفته شده همگی به حساب خواهد آمد. اهل نجران علاوه متعهدند که هزینه‌ی سفر و پذیرایی نمایندگان و فرستادگان مرا که به نزد ایشان گسیل می‌دارم، حداکثر، به مدت بیست روز بپردازند و ایشان را بیش از یک ماه، نزد خود معطل نگذارند و نیز متعهدند که هر گاه، توطئه و یا آشوبی علیه مسلمانان در یمن احساس شود، تعداد سی زره و سی اسب و سی شتر به مسلمانان عاریه دهند و اگر چیزی از اقلام عاریتی، در دست فرستادگان من تباه شود، بر عهده ایشان است که به نجرانیان باز [صفحه ۱۲۴] گردانند و محمد، رسول خدا، نجران و حومه آن را در پناه خدا و حمایت خویش قرار داد، به طوری

که اموال و اراضی و هم چنین کلیه افرادشان چه غایب و چه حاضر و طایفه و پیروانشان و هر دارایی که از کم و بسیار در اختیار خود دارند، همه و همه را در پناه دولت اسلام حمایت می‌کند، اما حق ندارد که در وضع نجرانیان تغییری دهد و یا حتی از حقوق ایشان را از میان ببرد و در کار سمت‌ها و مشاغل ایشان مداخله نماید، نباید که اسقفی را از سمت خود و راهبی را از کارش و سرپرست کلیسایی را از شغلش و یا از آنچه از بسیار و اندک، در دست دارند، ممنوع و محروم سازد و از ایشان، گروهی و یا بهاء خونی که در جاهلیت ریخته شده، مطالبه ننماید و از وطنشان اخراج و تبعید نکند و سرزمین‌های ایشان را مورد حمله قرار نداده و نیز و در خاکشان پیاده ننماید و در حق افراد، بدیده‌ی انصاف بنگرد. نباید که به اهل نجران ستم شود و نه، که ایشان به کسی ستم روا دارند، اما اگر کسی از ایشان ربا خواری کند، دیگر در پناه و حمایت من نخواهد بود و در عین حال هیچکس بستم و کرده‌ی زشت دیگری، مورد مواخذه قرار نخواهد گرفت و بر طبق این سند، ساکنان نجران، پیوسته در پناه خدا و حمایت محمد، پیامبر خداوند مگر آن زمان که فرمان دیگری از جانب خداوند رسد و یا آنکه ایشان بتعهدات خویش عمل ننمایند و پیمان خود بشکنند و گرنه، هیچ کاری بظلم و ستم، برایشان تحمیل نخواهد گشت.» ذیل این سند را، اشخاص زیر گواهی و امضاء نمودند: ابوسفیان بن حرب، غیلان بن عمرو، مالک بن عوف از بنی نصر، اقرع بن حابس حنظلی و مغیره بن شعبه. این سند با خط عبدالله بن ابی‌بکر، تنظیم گردید. باری، فاطمه رضی‌الله عنها، در جنگها حضور می‌یافت و در زیر رگبار تیر و تیغ، پدر شوهر خود را همراهی داشت، به تشنگان آب می‌رسانید و زخمیان را [صفحه ۱۲۵] رسیدگی و شکستگان را مرمت می‌نمود و شجاعت و غیرت لشکریان اسلام را تحریک و تهییج می‌کرد. واقعی می‌نویسد: فاطمه در جنگ احد، بکار مسلمانان مجروح رسیدگی و بر زخمهایشان مرهم می‌نهاد. در همین نبرد بود که فاطمه پس از آگاهی از کشته شدن حمزه رضی‌الله عنه، عم پدر خود- در غمی جانکاه افتاد و سرشکش از دیده به دامن می‌ریخت و ناله‌هایش در تنگنای سینه می‌شکست و آه حسرت از دل برمی‌آورد. مرگ حمزه، زهرا را در اندوهی چون غم سوک مادرش، خدیجه نشانید، آتش حسرت دوباره در دلش زبانه زد و او را بار دیگر، به عزا و ناله و افغان کشانید.

خلق و خوی فاطمه زهرا

فاطمه رضی‌الله عنها، صاحب اخلاقی نیکو و ملکاتی شریف و طبیعتی نجیب بود. احساسی عظیم و فهمی سریع و ذهنی تند داشت. مروتی سرشار و مکارمی تحسین‌انگیز و دستی فیاض و کفی بسیار بخشنده‌اش بود. دلی بی‌پروا و شجاع در سینه‌اش می‌پید، با آنکه زیر بار هیچ زوری نمی‌رفت، از هر گونه خودپسندی و عجب منزّه بود، تکبر و تبختر دیگران را به چیزی نمی‌گرفت و در برابر هیچ عظمتی سرفروود نمی‌آورد. احمد حنبل رضی‌الله عنه درباره‌ی حیا و زهد وی گوید: روزی فاطمه نزد رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم، پیامبر از او پرسید: دخترم، بچه حاجت اینجا آمده‌ای؟ گفت: آمدم تا عرض سلام و اظهار ادب نمایم و شرم اجازه‌اش نداد، تا مطلب اصلی را با پدر خویش در میان گذارد و هم چنان ناگفته، باز گشت. علی پرسید: با پیامبر سخن گفتی؟ فاطمه گفت: از بیان مطلب، شرم کردم و چیزی بر زبان نیاوردم، آنگاه به اتفاق یکدیگر، به حضور رسول خدا رفتند، علی عرض کرد: یا رسول‌الله، از بسکه آب کشیده‌ام، به درد کمر گرفتار گردیده‌ام. و فاطمه گفت: ای پدر، چندان آسیا نموده‌ام که دستهایم آبله زده، مقرر فرما تا کسی برای کمک ما تعیین شود. پیامبر خدا فرمود: به خدا که این مقدورم نیست، دخترم اصحاب صفا از رنج گرسنگی به خود می‌پیچند، باید بردگان فروخته شوند تا از بهاء آنها، معاش اصحاب را تامین نمایم. [صفحه ۱۲۶] آنگاه به ایشان سفارش کرد که برای گشایش کار هر یک ده بار این ذکر را بگویند: «الحمد لله - سبحان الله - الله اکبر» و به این صورت، فاطمه و علی با دست خالی، از حضور پیامبر بازگشتند. فاطمه در کنار جمال ظاهر و اندام موزون، به کمال معنی نیز آراسته بود، از نهایت بزرگواری و نرم‌خویی و وسعت صدر برخوردار بود، بانویی شکبیا و متین و با وقار و سنگین بود، فطانت و استقامت رای و عفت و خویشتن داری را در خود جمع داشت. فاطمه را ناصیه‌ای نورانی و چهره‌ای گشاده و لبی خندان بود و تا هنگامی که پدرش رسول خدا صلی

اللَّهُ علیه و سلم حیات داشت، هرگز لبانش از تبسمی شیرین خالی نمی‌گردید. زبانش جز حق نمی‌گفت و هیچ کس را به زشتی یاد نمی‌کرد. دهان به غیبت و سخن‌چینی و همزو لمز آلوده نمی‌داشت، دلش گنجی‌های اسرار و پای بند پیمان بود، صدق در مشورت و گذشت از گناه بدخواهان، خرسندش می‌نمود، بسیار اتفاق افتاد که از لغزش و رفتار زشت کسان صرف‌نظر فرمود و بدیهایشان را با بردباری و بخشایش پاسخ داد. از اعمال ناشایسته، گریزان و به نیکیها رغبت فراوان داشت. در گفتار، فوق‌العاده راستگو بود و نیت جز در خیر و درستی نداشت. به راستی و درستی و امانت که عوامل قرب شوهرش، علی به رسول‌الله بود، احترام می‌گذاشت. عمرو بن دینار از عایشه رضی‌الله عنها، روایت کرده که گفت: «من از فاطمه راستگوتر هرگز ندیده‌ام، مگر پدر فاطمه را.» عمرو گوید: عایشه در ماجرای به پیامبر، گفت یا رسول‌الله، مطلب را از فاطمه پرس، او که هرگز دورغ نمی‌گوید. و نیز در استیجاب از عایشه نقل شده که: «هرگز کسی را از فاطمه راست‌گفتارتر ندیدم، مگر پدر فاطمه را.» فاطمه بانویی امین و رازدار بود، هرگز بخود اجازه نمی‌داد که راز کسی را فاش کند و یا امری که به دیگری مربوط بود، سر زبانها اندازد. او از پدرش، رسول [صفحه ۱۲۷]

خدا شنیده بود: «خرم آن بنده‌ی گمنام که خدا او را سرشناس سازد، نه آن کس که دیگران مشهورش کنند، این چنین بندگان، چراغ راه هدایت و سرچشمه‌ی دانشهایند که به وجود ایشان، تاریکی فتنه‌ها یکسو شود، نه اسرار مردم را بازگویند و نه بر کس ستم روا دارند و نه خویشان را به ریا، در چشم مردم کشند.» به حقیقت، فاطمه بر قله قاف عفت و درستی جای داشت، او را دامنی پاک و چشمی پاک بود، هوای نفس بر او فرمان نمی‌راند. او در قلعه استوار عصمت و پاکی صیانت می‌شد، او از خاندان پیامبری بود که خداوند درباره‌ی ایشان، آیه تطهیر نازل کرده و به طهارت و عصمتشان چنین گواهی داده که: (انما یرید الله لیزهّب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) [۳۹]. از انس بن مالک روایت شده که: روزی، پیامبر خدا صلی‌الله علیه و سلم، از ما پرسید: زنان را چه چیز از همه نیکوتر باشد؟ کسی پاسخ آن را نمی‌دانست. علی بی‌درنگ نزد فاطمه رفت و مسئله را از او، پرسش کرد، فاطمه گفت: چرا نگفتی که زنان را نیکوترین چیز آن است که به مردان نظر نکنند و مردان نیز، ایشان را دیدار نمایند، علی بازگشت و پاسخ پیامبر را به همان صورت که از همسر خود شنیده بود، عرضه داشت. حضرت فرمود: یا علی، چه کسی تو را، بر آن آگاه ساخت؟ گفت: فاطمه، آنگاه پیامبر گفت: حقا، که فاطمه پاره‌ی تن من است. عمران بن حصین گوید: روزی پیامبر خدا صلی‌الله علیه و سلم، به ما فرمود: موافقید، تا از فاطمه عیادت کنیم؟ گفتیم چرا و در خدمتش به راه افتادیم. چون به در خانه‌ی [صفحه ۱۲۸]

فاطمه رسیدیم، حضرت به ایستاد و سلام کرد و اجازه ورود خواست و گفت: می‌توانم با همراهان خود، داخل شوم؟ فاطمه گفت: آری پدر جان، ولی من جز یک عبا، بر سر ندارم. حضرت دستور داد، تا عبا را چنین و چنان کند و خود را با آن بپوشاند. فاطمه گفت: پدر جان، من روسری و خمار ندارم. پیامبر پرده یا پارچه‌ای به او داد و فرمود این را به جای خمار، بر سر کن. آنگاه اجازه داد و وارد شدیم. حضرت از فاطمه احوالپرسی کرد. گفت: از درد و بیماری آسایش ندارم و علاوه که در خانه‌ی ما غذائی هم یافت نمی‌شود. پیامبر فرمود: دختر جان، از این، خشنود نیستی که برترین بانوی عالم هستی؟ فاطمه گفت: پدر جان، شما درباره‌ی من چنین می‌گویید، پسر مریم دختران عمران چه؟ فرمود: او، برترین بانوی زمان خود بود و تو برترین بانوی جهانی، به خدا قسم، که تو را با مردی همسر کردم که در دنیا و آخرت، سرور و برتر است. جابر بن سمره گوید: روزی، پیامبر خدا به کسانی که گردش نشسته بودند، فرمود: می‌دانید که فاطمه بیمار شده است؟ مردم اجازه خواستند که به عیادت او روند. حضرت موافقت کرد و به اتفاق ایشان برخاستند و به سوی خانه‌ی فاطمه براه افتادند، چون به در خانه رسیدند، پیامبر بانگ برداشت: دخترم، خود را در جامه‌ای بپوشان، که مردم بدیدن تو آمده‌اند. فاطمه گفت: ای رسول‌خدا، من عبا ندارم. حضرت عبا خود را از پشت در به سوی او انداخت و فرمود: خود را با این عبا بپوشان. پس از آن، وارد خانه شدیم و بعد از احوالپرسی، و درنگی کوتاه، خارج گشتیم. اصحاب درباره‌ی وضع دختر پیامبر با یکدیگر، سخن می‌گفتند، حضرت بشنید و گفت: اما این را هم بدانید که فاطمه سرور تمام بانوان در روز رستاخیز خواهد بود. فاطمه به هنگام سخن گفتن با مردان و یا وقتی که مردی می‌خواست با او سخنی بگوید، خود را

در پشت پرده و یا حجابی مستور نموده و از معرض دید نامحرم‌ان دور نگاه می‌داشت. عفت و خویشتن داری وی تا به آن حد شگفت‌انگیز بود که حتی در اندیشه‌ی پوشیدگی اندام خود، پس از مرگ نیز بود، می‌گفت: چه کار زشتی است که [صفحه ۱۲۹] جنازه زنان را رها کرده و به روی آن، پوششی می‌اندازد که اندام او را، به درستی نمی‌پوشاند و آنگاه که اسماء بنت عمیس به وی خبر داد که در حبشه چیزی شبیه به هودج دیدم که جنازه زنان را در آن نهاده و روی آن را با پارچه‌ای می‌پوشانیدند که از اندام میت هیچ دیده نمی‌شد، فاطمه با خرسندی گفت: چه کار خوبی و وصیت کرد که با جنازه‌ی او بهمان صورت رفتار شود. زهرا رضی‌الله عنها، به وضع زندگانی خود، قانع بود و عقیده داشت که حرص، خاطر مجموع را پراکنده می‌سازد، او گفته‌ی پیامبر خدا را پیوسته در خاطر داشت که خنک آن کس که به اسلام هدایت شده و زندگی به میزان کفاف داشته باشد و به آن قناعت ورزد. و نیز فرموده بود: ای مردم، در طلب روزی، زیاده‌روی می‌کنید، چه، هیچ کس را بیش از آنچه برای او مقدر شده، نخواهند داد و آدمی از این جهان نمی‌رود، تا آنکه مقدارتش به او رسیده باشد، آری، پیامبر خدا در تلخ‌های زندگی، فاطمه را به صبر و شکیب دعوت می‌کرد، تا در عوض، به نعمت‌های جاوید پروردگار دست یابد. اسماء بنت عمیس گوید: فاطمه، دختر رسول خدا، مرا گفت: روزی، پدرم به خانه‌ی ما آمد و گفت کجایند پسران من، حسن و حسین؟ گفتم: چیزی در خانه نداشتیم - و در هر حال خدای را سپاس می‌دارم - علی ایشان را همراه خود، نزد فلان یهودی برد، مبادا که گریه کنند و من در خانه چیزی نداشتم باشم، تا به ایشان بخورانم. پیامبر خدا بسوی ایشان براه افتاد، دید که آن دو سرگرم بازی هستند و مقداری خرما جلو ایشان است. حضرت فرمود: یا علی، پیش از آنکه هوا گرم شود، بچه‌ها را به خانه بازگردان. گفت: ما هیچ غذائی در خانه نداشتیم، اگر درنگ فرمایی، قدری خرما برای فاطمه فراهم کنم. رسول خدا همانجا بنشست و علی برای آن یهودی، از قرار هر دلولی به یک خرما، آب می‌کشید تا پس از مدتی، مقداری خرما گرد آمد آن را برگرفتند و به خانه بازگشتند. فاطمه با چنین زندگی تنگی، سخت بردباری و شکیبایی می‌نمود و در کمال قناعت می‌گذارید و در عین حال، خشنود و راضی بود. [صفحه ۱۳۰] و سپاس خداوند بزرگ می‌گذاشت. پیامبر خدا با تلاوت آیات ذیل، دختر عزیز خود را به صبر و شکیبایی در سختی‌ها، تشویق و تحریض می‌کرد: «فلا یعجبک اموالهم ولا اولادهم» یعنی: «مبادا که اموال و اولاد کافران در چشم تو به چیزی آید.» و «لا تمدن عینیک الی ما متعابه ازواج منهم زهره الحیوه الدنیا» یعنی: «مبادا که بزرگ و برقی که در زندگی دنیا بهره‌ی برخی کافران نمودیم، چشم بدورزی و آنها را به چیزی حساب کنی.» فاطمه تحت تاثیر همین گفته‌ها، از مشکلات زندگی خود، ناخشنودی نشان نمی‌داد و بر سختی‌های آن، پایداری می‌کرد، بروزی کم ولی حلال قناعت می‌ورزید و راضی به نظر می‌آمد. او هرگز به مال دیگران چشم نمی‌داشت و به چیزی که حق او نبود، نگاه نمی‌کرد. هیچ گاه خود را با خواهش از دیگران، کوچک و بزبون نمی‌ساخت، طبیعتی بی‌نیاز و روحی موقر و آرام داشت. او از پدر خود شنیده بود که: ثروت و مال، موجب بی‌نیازی نیست، بلکه بی‌نیازی از بی‌نیازی نفس و استغنائی طبع آدمی حاصل می‌شود. و نیز از پدر خود شنیده بود در آن هنگام که مردی اعرابی را پند می‌داد و می‌گفت: آنچنان نماز بگزار که گویی نماز آخرین تو است و با آن، وداع می‌کنی و سخنی را که باید در آینده از آن پوزش طلبی، هرگز بر زبان میاور و نفس خویشتن را نسبت به مال دیگران، مایوس و ناامید ساز، چه غنائی نفس و بی‌نیازی، همانا چشم از مال دیگران بستن است. و نیز شنیده بود که علی می‌گفت: باید که در دل خود، نیازمندی و بی‌نیازی را یکجا جمع نمایی تا احساس نیاز، تو را با مردمان نرم و خوشرفتار سازد و با بی‌نیازی از خلق، آبروی خود را نگاهداری و عزت نفس خویش فرونگذاری. آری، شگفت نیست که فاطمه صاحب این چنین خلق و خوی باشد، بانویی که به لقب «بتول» نامدار و ملقب بود، یعنی: از دنیا، گسسته و بخدای خود، پیوسته، [صفحه ۱۳۱] از زرق و برق و تمایلات، دور بود و دل از خوشیها، یکجا کنده و به فریب و آفات این جهان، هشیاری داشت. هرگز دیده نشد که در طول زندگانی، بر خلاف راه و روش قناعت و عزت و استغنائی نفس، بر حطام دنیا دست یازد، در تخی‌ها جامه‌ی صبر و شکیب را به زیبایی بر اندام جان خویش می‌آراست و درشتی و سختی دنیا را با بردباری و نرمی تحمل می‌کرد و در هر

حال، زبان در ذکر و سپاس خدای خود داشت. اندیشه‌ی زهرا تنها، به جهان دیگر معطوف بود و به زخارف دنیا و سرمستی‌های آن، مفتون نمی‌شد. از رسول خدا شنیده بود که: هر کس، تنها به دنیا اندیشه کند، خداوند امور وی را پراکنده سازد و جمعیت خاطرش پریشان نماید و فقر و تهیدستی سر راهش گذارد و هر قدر هم در تلاش خود بیفزاید، بیش از آنچه مقدر است، به او نخواهد رسید و هر کس که در اندیشه‌ی آخرت باشد، خداوند پراکنده‌گیهایش را سامان دهد و مال و دولتش را نگاهدارد و دلش را مستغنی و بی‌نیاز سازد و هر قدر به دنیا پشت کند، دنیا به او متمایل تر گردد. فاطمه پندی را که رسول خدا به علی داده بود، در گوش دل خویش داشت که می‌فرمود: یا علی، هر کس که در میان دنیا و آخرت، آخرت خویش برگزیند و بدنیا پشت پا زند، بهشت را از آن خود نموده و هر آن کس که آخرت خویش کوچک شمرد و به دنیا دل سپارد، آتش دوزخ در انتظار اوست. فاطمه رضی‌الله عنها، در مکتب تادیب پدر، ادب آموخته بود، فراموشش نمی‌شد که رسول خدا می‌فرمود: پروردگار خواست، تا بیابان مکه را انباشته از زر بمن دهد، گفته پروردگارا، دوست دارم که یک روز گرسنه و دیگر روز، سیر باشم، تا آن روز که گرسنه‌ام، تو را بخوانم و به نزد تو تضرع و عرض نیاز کنم و آن روز که سیر باشم، شکر نعمت گزارم و حمد و ثنای تو گویم. و تحت تاثیر این نوع تفکر، زهرا پرورده شد، دنیا و مظاهر فریبنده‌ی آن را به چیزی نمی‌گرفت و از زیور و آرایش و شهواتش، یکسره بیزار و روی گردان بود. [صفحه ۱۳۲] حاکم در کتاب مستدرک آورده است که وقتی، پیامبر خدا صلی‌الله علیه و سلم، به خانه‌ی فاطمه رفت. او در حالی که زنجیری از زر در گردن داشت، گفت: پدر، این را، ابوالحسن علی به من هدیه کرده است. پیامبر فرمود: «آیا این شادمانی ترا بس است که مردم فاطمه دختر محمّد خطاب کنند، ولی زنجیری از آتش گرد دست حلقه زده باشد؟!» و ننشسته، از خانه بیرون آمد. فاطمه بی‌درنگ، زنجیر را بفروخت و از بهای آن، برده‌ای بخريد و در راه خدا آزاد ساخت. وقتی خبر اینکار، به رسول خدا رسید، گفت: «خدای را سپاس که فاطمه را از آتش برهاند.» [۴۰]. زهرا در همه حال راضی بود و نسبت به مقدرات الهی اعتراض و ناخشنودی نشان نمی‌داد، اینها نشانه‌ی محبت شدیدی است که نسبت بذات پروردگار سبحان داشت و به همین سبب، از متاع دنیا و خوشیهای آن، دل برکنده بود، نزد او، دیگر فقر و بی‌نیازی، آسایش و سختی، تندرستی و بیماری، بود و نبود و بالاخره، مرگ و زندگی یکسان و بی‌تفاوت بود، در بلاها صابر و از قضا و تقدیر الهی راضی و خشنود می‌نمود. او، خود از پدرش، رسول خدا روایت کرده که: خداوند هر بنده‌ای را که دوست بدارد، به بلایش مبتلی می‌سازد، پس اگر شکیبایی کند، او را از دیگران ممتاز می‌دارد و اگر به رضای حق راضی و خشنود باشد، او را بنده‌ی گزیده‌ی خویش خواهد فرمود. فاطمه به فرزندان خود، نیز چنین تلقین می‌کرد که: بردباری و رضا به درخواست خداوند، نخستین گام در راه بندگی حق است، هر کس که صبر پیشه کند و به داده‌ی پروردگار رضا دهد، خدایش جز خیر و نیکویی مقدر و مقرر نخواهد کرد. خداوند عزوجل به موسی بن عمران علیه‌السلام، وحی فرمود: «ای موسی، در میان آفریدگان [صفحه ۱۳۳] خود، از بنده‌ی با ایمان عزیزتر و محبوب‌تر ندارم، اگر به بلائی مبتلایش سازم، به خاطر خیر اوست و اگر بلائی از او دور کنم، آن هم خیر وی است، من آگاه‌ترم که خیر و صلاح بنده‌ام در چه احوالی است، پس باید که در بلاها صابر و در نعمتها شاکر و نسبت به قضاء حق راضی و خشنود باشد که نام این چنین بنده را در شمار صدیقین و خاصان درگاه خود بنویسم که به مقتضای خشنودی من کار کرده و فرمان مرا اطاعت نموده است.» فاطمه در سخاوت و بخشندگی نیز، به راه پدر خود می‌رفت و بیاد داشت که فرموده بود: سخاوت و گشاده دستی درختی است بهشتی که شاخه‌ها در زمین گسترده، هر کس که به یکی از آنها چنگ زند، به بهشتش رهنمون خواهد شد. و نیز گفته بود: سخاوتمند گشاده دست به خداوند، نزدیک و به مردم، نزدیک و به بهشت نیز، نزدیک و از دوزخ، دور و مهجور است، خداوند، خود صاحب جود و بخشندگی است و آنان که این صفتها را دارند، دوست می‌دارد. در کتاب دلائل الامه آمده که: حسین از مادر خود، فاطمه رضی‌الله عنهما، روایت کرده است، که پیامبر به من فرمود: تا می‌توانی از بخل پرهیز نما، زیرا که آن، ننگی است که به دامن بزرگواران نخواهد نشست. از بخل پرهیز که چونان درختی است در آتش روییده و شاخه‌ها در دنیا کشیده، هر کس که به

شاخه‌ای از آن دست برد، او را تا به آتش خواهد کشانید. و سخاوت درختی است در بهشت که شاخه‌ها در این جهان گسترده، هر کس به یکی از آنها چنگ زند، تا بهشتش خواهد برد. و نیز از علی شنیده بود: هر کس در کار خیری، اقدام نماید، خدایش در این جهان، عوض دهد و در آن جهانش دو چندان مرحمت کند. راه و رسم پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، بر آن بود که پیوسته دیگران را بر خود مقدم می‌داشت، تا آنجا که برخی از همسران وی نقل کرده‌اند که: پیامبر در طول زندگی خود، سه روز پیایی، سیر به پایان نبرد، ولی ما را آزاد می‌گذاشت که غذا بخوریم تا سیر شویم، ما هم دیگران را بر خود مقدم می‌داشتیم و ایثار می‌کردیم. [صفحه ۱۳۴] خداوند متعال نیز در قرآن، این چنین کسان را ستوده و می‌فرماید (و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة) [۴۱]. یعنی: (اینان، بر خویشان تنگ می‌گیرند و از سهم ویژه‌ی خود به دیگران ایثار می‌نمایند). و حضرت زهرا از هر کس دیگر، سزاوارتر بود که از پدر خود پیروی و به سیرت و سنت وی اقتدا کند و در راه خدا بر خویشان سخت گیرد و نسبت به دیگران ایثار نماید. آری او از خاندانی بود که در مروت و جوانمردی و ایثار در راه حق، زبان زد خاص و عام و شهره‌ی آفاق بودند. ابن جوزی می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه و سلم، برای فاطمه پیراهنی نو فراهم کرد، تا در شب عروسی خود، به تن کند و به خانه‌ی شوهر رود، وی پیراهن وصله‌دار دیگری نیز داشت، در این میان، فقری به درخانه آمد و پیراهن کهنه‌ای طلب کرد. فاطمه خواست تا آن پیراهن وصله‌دار را به او ببخشد، ولی به خاطر آورد که خداوند متعال فرمود: لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون [۴۲]. یعنی: (هرگز به نیکی دست نخواهید یافت، تا آنچه که دوست می‌دارید، در راه خدا بدهید). و به همین سبب، جامه‌ی نو را به سائل داد، چون شب زفاف وی نزدیک شد، جبرائیل علیه السلام، لباسی از سندس سبز، برایش هدیه آورد، زنان یهودی که در محفل شرکت داشتند، با دیدن آن و آگاهی از ماجرا ایمان آوردند و به دنبال آن، همسرانشان نیز به اسلام گرویدند. در مسامرات شیخ اکبر [۴۳] و در تفسیر بیضاوی از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما، در بیان آیه شریفه یوفون بالنذر و یخافون یوما کان شره مستطیرا [۴۴] روایت شده که وقتی، [صفحه ۱۳۵] حسنین بیمار شدند رسول خدا به اتفاق ابابکر و عمر به عیادت آمدند. عمر گفت: یا اباالحسن، اگر به خاطر شفای فرزندان نذری کنی، خداوند عافیت عطا خواهد فرمود. علی گفت: نذر کرده‌ام که بشکرانه‌ی سلامت ایشان، سه روز روزه بگیرم، فاطمه و حسنین و فضه خدمتکار خانه نیز، یکی پس از دیگری، پیروی نموده و همگی هم چنان نذر کردند. باری، بیماران بخواست خدا، شفا یافتند و افراد خانواده به مقتضای نذر، روزه گرفتند، چون غذائی که با آن افطار کنند نبود، علی نزد شمعون یهودی که در همسایگی او منزل داشت و پشم بافی می‌کرد، رفت و به او گفت: میل داری تا در مقابل سه صاع [۴۵] جو، دختر محمد برایت پشم بریسد؟ شمعون پذیرفت و علی با مقداری پشم و جو، به خانه بازگشت و فاطمه را از ماقع آگاه ساخت. دختر رسول خدا بکار مشغول شد و یک صاع از آن جو را در برابر پشمی که رشت، برگرفت و به دست خود آسیا کرد و از آن، به تعداد افراد خانواده، پنج گرده‌ی نان پخت. هنگام مغرب، علی با پیامبر نماز بگزارد و به خانه آمد تا افطار کنند، همین که سفره بگستردند و علی می‌رفت که اولین لقمه را به دهان برد، مسکینی بر در خانه آمد و گفت: ای خاندان محمد، سلام بر شما، من مسلمانی مسکینم، از آنچه می‌خورید، مرا هم نصیبی دهید که خداوند که خوارکهای بهشتی به شما عوض دهد. علی لقمه از دست فرو گذاشت و گفت: فاطم ذالمجد و الیقین یا بنت خیر الناس اجمعین اماترین البائس المسکین جاء الی الباب له حنین که امریء بکسبه رهین یعنی: «ای فاطمه، ای بانوی بزرگوار و معتقد که دختر بهترین خلق خدایی، نمی‌بینی که بیچاره‌ی مسکینی به درخانه آمده و ناله‌ی اندوه از او برمی‌خیزد؟ (بدانکه)، هر کس در گر و اعمال خویشان است.» فاطمه در جواب گفت: [صفحه ۱۳۶] امرک سمع یا بن عم و طاعه مالی من لوم و لا ضراعه غذیت باللب و بالبراعه ارجو اذا انفقت من مجاعه ان الحق الابرار و الجماعه و ادخل الجنة فی الشفاعه یعنی: «ای پسر عم، فرمانت را بی‌درنگ اطاعت خواهم کرد و تو را در اینکار، نه سرزنش و نه ملامتی است، که تو از خرد و فضیلت تغذیه می‌کنی و من نیز که با شکم گرسنه دارم در راه خدا می‌دهم، آرزو دارم که همراه با صلحا و نیکان به بهشت راه یابم.» و به سوی سفره رفت و نانها را به آن مسکین داد و آن شب را گرسنه بسر

آوردند و صبح فردا بدون آنکه چیزی جز آب، خورده باشند، روزه گرفتند. بار دیگر فاطمه مقداری از پشمها را رشته کرد و مقدار صاعی از آن جو برگرفت و بهمان صورت نخستین روز، پنج گرده نان آماده ساخت، تا با آن افطار نمایند، اما باز، چون علی پس از نماز مغرب، خواست تا نخستین لقمه را از آن نان برگیرد، یتیمی حلقه بر در زد و گفت: ای خاندان محمد، سلام بر شما، من مسلمانی یتیم، مرا از آنچه می‌خورید، سهمی دهید، که خداوند از اغذیه بهشتی به شما عوض دهد. باز علی لقمه از دست فرو نهاد و گفت: فاطم بنت السید الکریم قد جاءنا الله بذالیتیم من یطلب الیوم رضا الکریم موعده فی جنه النعیم یعنی: «ای فاطمه، ای دختر آن سرور بزرگوار، خداوند یتیمی نزد ما فرستاده است. (بدانکه) هر کس امروز، خشنودی پروردگار جوید، وعده گاهش، (فردا) در بهشت نعمتها خواهد بود.» فاطمه رضی الله عنها، در پاسخ گفت: فسوف اعطیه و لا- ابالی و اوفر الله علی عیالی امسواجیاعا و هم امثالی اصغر هم یقتل فی القتال یعنی: «هم اکنون به او خواهم بخشید و به خاطر خدا، او را بر افراد خانواده‌ام [صفحه ۱۳۷] مقدم خواهم داشت. دیشب، همگی گرسنه سر کردند و من نیز هم، اما از (گرسنگی چه باک) که کوچکترین پسر من در نبرد کشته خواهد شد.» و به سوی سفره نان رفت و هر چه در آن بود، به یتیم داد و باز هم، همگی گرسنه ماندند و با بی‌غذائی سر کردند و بامدادان، بدون آنکه چیزی به جز آب خورده باشند، به روزه شدند. فاطمه این بار، باقی پشمها را رشته نمود و در برابر، آنچه از جوها مانده بود، آسیا کرد و چون روزهای دیگر، پنج گرده نان افطار را فراهم ساخت. چون شب رسید و علی از نماز مغرب به پرداخت، به خانه شد و در کنار سفره بنشست و باز، نخستین لقمه را ناخورده، بانگ اسیری از درگاه برخاست که: هان ای خاندان رسول خدا، بر شما سلام باد، مرا کافران به اسیری گرفتند و به زنجیر کشیده و گرسنه رها می‌کردند، علی لقمه از دست بینداخت و گفت: فاطمه ابنه النبی احمد بنت نبی سید مسدد هذا اسیر جاء لیس یهتدی مکبل فی قیده مقید یشکو الینا الجوع و التشدد من یطعم الیوم یجده فی غد عند العلی الواحد الموحد ما یزرع الزراع یوما یحصد یعنی: «ای فاطمه، ای دختر نبی خدا، احمد، ای دخت پیامبری که سرور است و سروریش داده‌اند، اسیری آمده که به هیچ جا راه بر نیست و در بند و زنجیر گرفتار بوده، اینک، از گرسنگی و سختی نزد ما شکوه آغاز کرده، (بدانکه)، هر کس که امروز کسی را سیر کند، پاداش خویش را فردا در پیشگاه خداوند بلند مرتبه و یکتا و بی‌همتا درخواست یافت که هر کس امروز بکارد، دیگر روز، درود» فاطمه گفت: لم یبق مما جاء غیر صاع قدد برت کفی مع الذراع و ابنای و الله لقد اجاعا یا رب لاتهکهما ضیاعا یعنی: «از آنچه (در خانه) بود، جز به مقدار صاعی باقی نمانده و دست و زراع من، (از گرداندن آسیا و رشتن پشم) مجروح گردیده است، اینک پسرانم که به خدا، [صفحه ۱۳۸] سخت گرسنه‌اند، پروردگارا، مبادا که از گرسنگی به میرند و تباه شوند.» و این بار نیز آنچه در سفره بود، با اسیر داد و فردا پگاه چهارم، روزه نبودند، اما چیزی هم برای خوردن نداشتند. علی به اتفاق حسنین که از شدت گرسنگی می‌لرزیدند، نزد رسول خدا رفتند چون چشم پیامبر خدا به کودکان لرزان افتاد، فرمود: یا اباالحسن، چه بر شما گذشته؟ وضع شما مرا سخت ناراحت کرد، بیاید تا نزد دخترم، فاطمه رویم و با هم، به خانه‌ی او رفتند. فاطمه در محراب عبادت خود سرگرم بود و از گرسنگی بی‌حساب، شکمش به پشت چسبیده و چشمهایش بگودی فرو رفته بود. چون رسول خدا او را در چنان حالت دید، در آغوشش کشید و گفت: (خدایا)، فریادرس که اینک اهل بیت محمد دارند از گرسنگی می‌میرند. هنوز سخن اندوهگین پیامبر پایان نیافته بود که فرشته‌ی امین وحی خداوند بر او فرود آمد و سوره مبارکه هلاتی را بر قلب نازنینش نازل نمود که در آن آیات، از سوی حق تعالی، زیباترین ستایش و والاترین مدایح، نسبت به اهل بیت فرود آمده است که: ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا- یوفون بالندر و یخافون یوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا- انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا- انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطیرا- فوقوهم الله شر ذلک الیوم و لقاہم نضره و سرورا- و جزاهم بما صبر و اجنه و حریرا- متکین فیها علی الاراک لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا- ودانیہ علیہم ضلالها و ذللت قطوفها تذلیلا- و یطاف علیہم بانیه من فضہ و اکوب کانت قواریرا- قواریر من فضہ قدروها تقدیرا- و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجیلا- عینا فیها تسمى سلسیلا-

و يطوف عليهم و لدان مخلصون اذا رايتهم حسبتهم لولوا منشورا- و اذا رايته ثم رايته نعيما و ملكا كبيرا- عاليهم ثياب سندس خضرو استبرق و حلوا اساور من فضه و سقاهم ربههم شرابا [صفحه ۱۳۹] طهورا- ان هذا كان لكم جزاء و كان سعيكم مشكورا» يعنى: «خوبان و صالحان در بهشت، از شرابی نوشند که طبعی کافور گون دارد بندگان خدا از سرچشمه‌ای گوارا سیراب می‌گردند که آب آن را توانند بهر کجا که بخواهند، جریان دهند- اینان، کسانی هستند که به عهد و نذر خود پای بندند و از روزی که شر آن همه را دامنگیر است، هراسانند- و برای دوستی خدا، به فقیر و یتیم و اسیر غذا می‌دهند- و (گویند) این کار، تنها به خاطر خداست، نه پاداشی و نه سپاسی در برابر آن از شما چشم داریم- ما، از خشم پروردگار خود در آن روز گرفته و غمگین، پروا می‌کنیم- پروردگار هم، از شر و فتنه آن روز محفوظشان داشت و در آن هنگامه با ایشان دل شاد و لب خندان بخشید- و به پاداش شکیبی که در این جهان کردند، باغ بهشت و جامه‌های حریریشان بداد- که در آن جا، بر تخت‌ها تکیه کنند، نه آفتاب سوزان بینند و نه سرمای زمهریر آزارشان رساند- بر سرهاشان، سایه از درختان بهشتی گسترده درختانی که میوه‌ی آنها در دسترس و اختیار است- (و ساقیان بهشتی) جامهای سیمین و صراحی‌های بلورین بر ایشان بگردش آورند- که آن بلورین صراحی‌های نقره فام به اندازه و متناسب ساخته شده‌اند- در آن جا، شرابی زنجیل آمیزه به ایشان بنوشانند- در آن مینو، چشمه‌ای است که سلسیلش نام است- و پسر کان همیشه زیبا و نوجوان، برگردایشان به خدمت بگردند که اگر بنگریشان، گمان بری که مروارید پراکنده‌اند- و چون به آنجا نظر کنی، بینی که چه نعمت‌ها و چه اقلیمی بزرگ است- بر بالای بهشتیان، دیبای‌های سبز لطیف و سطر افتاده و بر دستهایشان دستبندها از سیم خام است و پروردگارشان، خود شرابی و پاک و گوارا نوشاند- این‌ها به حقیقت، پاداش شماس و آن کوشش‌ها که (در دنیا) کردید، مشکور و پذیرفته گردیده است.» آری، پروردگار، مساعی این خاندان و آن همه ایثار که در تاریخ نیکوکاری گیتی بی‌سابقه است، سپاس داشته و در برابر، خانه آخرتشان کرامت کرده که در نعمت‌های آن، مستغرق و غوطه‌ور گردند و نام نامیشان را در جهان، جاویدان ساخت و راه و رسمشان را نمونه و سرمشق دیگران نمود که تا واپسین روز و تا انقراض جهان، بر مسلمانان پیشوا و امام باشند. [صفحه ۱۴۰]

داستان پیرمرد عرب نیازمند و بخشش حضرت زهرا گلو بند خود را به او

ابوجعفر طبری در کتاب بشاره المصطفی از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که: با پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، نماز می‌گزاردیم، چون به پایان آمد، حضرت به همان حال، جلوس نمود و مردم گردش حلقه زدند، و در این اثنا پیرمردی عرب که از فرط پیری و ناتوانی از دست رفته و از پا افتاده بود، وارد مسجد شد، پیامبر از حالش پرسید. گفت: ای پیامبر خدا، گرسنه و برهنه‌ام، و فقیر و تهیدستم، حاجت روایم کن. رسول خدا فرمود: من، خود چیزی ندارم که به تو به خشم، لیکن هر کس که دیگری را بر کار خیری دلالت کند، همچون آن است که خود انجام داده باشد، برخیز و به خانه‌ی کسی رو که خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد و ایشان نیز، دوستدار اویند، برخیز و به خانه‌ی فاطمه رو. - منزل فاطمه زهرا، در آن هنگام، درست، در کنار اطاق مخصوص پیامبر بود که گاه‌گاه، دور از همسران خود، در آنجا بسر می‌برد. - و به بلال فرمود تا آن پیرمرد عرب را به راه در خانه‌ی فاطمه راهنمایی کند، چون برسیدند، بانگ برداشت: سلام بر شما، ای اهل بیت نبوت و محل آمد و شد فرشتگان و مهبط جبرائیل روح الامین که قرآن را از سوی پروردگار جهانیان فرود آورد. فاطمه پرسید: ای مرد، تو کیستی؟ گفت: پیرمردی عربم که از راهی دور، نزد پدرت سرور آدمیان آمده‌ام. ای دخت رسول خدا، برهنه و گرسنه‌ام، با من مساعدت فرما که خدایت رحمت کناد. ای دخت رسول خدا، برهنه و گرسنه‌ام، با من مساعدت فرما که خدایت رحمت کناد. اتفاقا در آن وقت، سه روز بود که فاطمه و علی و پیامبر خدا هیچ نخورده بودند و حضرتش بر حال فاطمه و علی و گرسنگیشان آگاهی داشت، فاطمه پوست گوسفندی دباغی که حسن و حسین بر آن می‌آرمیدند، پیش آورد و آن را به مرد اعرابی داد و گفت: این را بگیر امید آنکه خدایت خیر رساند. اعرابی گفت:

ای دختر محمد، من از درد گرسنگی نزد تو شکوه نمودم و تو پوست گوسفندی به من می‌دهی؟ بگو که من گرسنه با این پوست چه کنم؟ فاطمه چون گفتار او بشنید، گلوبندی که دختر عمویش، حمزه بن عبدالمطلب به او هدیه کرده بود، بیاورد و به مرد داد و گفت: این را بگیر و بفروش، امید آنکه خداوند بهتر از اینت مرحمت نماید. اعرابی گلوبند را بگرفت و به مسجد نزد رسول خدا که هم چنان در میان [صفحه ۱۴۱] اصحاب خود نشسته بود آمد و گفت: ای پیامبر خدا، این گلوبند را فاطمه، دخترت بمن بخشید و ماجری را باز گفت. پیامبر از مشاهده آن وضع به گریه درآمد. عمار بن یاسر از جای برخاست و اجازه خواست تا آن را از مرد خریداری کند، حضرت او را اجازه داد و فرمود: اگر همه‌ی جن و انس در خرید این گلوبند شرکت کنند، خداوند هیچ یک از ایشان را به عذاب دوزخ گرفتار نخواهد ساخت. عمار پرسید: این را به چه بها می‌فروشی؟ اعرابی گفت: در برابر یک شکم سیر نان و گوشت و یک بردیمانی که بر تن برهنه خود پوشانم و در آن نماز بگزارم و یک دینار، تا مرا به کاشانه و یار و دیارم برساند. عمار با وجود آنکه سهم خود را از غنیمت جنگی از پیامبر دریافت کرده و آن را فروخته و دیگر چیزی برایش نمانده بود، به آن مرد گفت: من در برابر گلوبند، بیست دینار و دوست درهم و بردی یمانی خواهم پرداخت و مرکب خود را نیز بتو می‌دهم، تا به خانه و کاشانه‌ات باز روی و از نان و گندم و گوشت هم، سیرت خواهم ساخت. اعرابی گفت: شگفتا که تو چه مرد سخاوتمند و دست و دل گشاده‌ای هستی! عمار او را، همراه خود به خانه برد و به همه‌ی وعده‌های خود کار کرد. چون پیرمرد بازگشت، پیامبر از او پرسید: سیر شدی و جامه گرفتی؟ گفت: آری، ای پیامبر خدا، به فدای تو شوم که از هر جهت بی‌نیاز گشتم، آنگاه حضرت از او خواست، تا فاطمه را دعای خیر کند، اعرابی دست بر آسمان برداشت و گفت: خداوندا، تو پروردگار مایی که تو را به تازگی نیافته‌ایم و جز تو خدائی نیست که بپرستیم و تو به هر حال و هر مکان، حاضر و ناظری، خداوندا، به فاطمه آن ده که چشمی ندیده و گوش‌ی نشده باشد. و رسول خدا بر دعای او آمین می‌گفت: آنگاه به یاران خود رو کرد و فرمود: خداوند متعال آنچه را که این اعرابی به دعا خواست، به فاطمه مرحمت فرموده است، او را پدری چون من داده که مانند من نیست و همسری چون علی عطا کرده که اگر او نبود، هرگز فاطمه را همسری برانده پیدا نمی‌شد و فرزندان هم چون حسن و حسین کرامت کرده که در جهان بی‌همتا و بر فرزندان انبیاء، سالار و بر [صفحه ۱۴۲] جوانان بهشت، سرورند. آنگاه، به مقداد و پسر عمر و عمار و سلمان که روبروی حضرتش نشسته بودند، فرمود: باز هم بگویم؟ گفتند: آری، یا رسول‌الله، فرمود: جبرائیل، روح‌الامین نزد من آمد و گفت: آنگاه، که فاطمه از دنیا برود و به خاکش سپارند، دو فرشته بر بالینش حضور یافته و پرسند: پروردگار تو کیست؟ گوید: خداوند بزرگ پروردگار من است. باز پرسند: پیامبرت کیست؟ گوید: پدرم. باز هم بگویم که خداوند متعال گروهی از فرشتگان خود را بر فاطمه موکل گردانیده که او را از هر جانب محافظت کنند و تا زنده است، با اویند و پس از مرگ نیز، گرداگرد مزارش در جانب محافظت کنند و طواف و بر او و پدر و همسر و فرزندان فراوان دورد فرستند، هر کس که قبر مرا زیارت کند، آنچنان است که مرا در زندگی دیدار نموده و هر کس که به زیارت فاطمه شود چونان است که مرا زیارت کرده و هر کس که علی را زیارت کند، مانند آن است که فاطمه را به زیارت رفته باشد و آن کس که به زیارت حسن و حسین نائل گردد، همچون کسی است که به زیارت علی توفیق یافته باشد و زیارت ذریه علی و فاطمه همانند زیارت آن دو خواهد بود. القصه، عمار گلوبند را به مشگ و عنبر معطر کرد و آن را در بردی یمانی در پیچیده و بغلام خود، سهم، که او را از غنیمت جنگی خود از خیر، خریداری کرده بود، سپرد و گفت: این را به خدمت رسول خدا تقدیم کن و خود تو نیز، از این پس، از آن رسول‌خدایی. غلام، گلوبند را به حضور آن حضرت آورد و ماجری باز گفت. حضرت بفرمود: آن را نزد فاطمه بر و تو خود نیز، از آن اوایی. غلام نزد فاطمه آمد و آنچه رفته بود، با وی در میان نهاد، فاطمه گلوبند را بگرفت و غلام را در راه خدا آزاد ساخت. غلام بخندید. فاطمه از او سبب پرسید، گفت: از آن، بخنده در آمدم که می‌بینم گلوبندی این قدر برکت با خود همراه داشت که گرسنه‌ای را سیر و برهنه‌ای را پوشیده و درویشی را بی‌نیاز و بنده‌ای را آزاد ساخت و هم چنان، به صاحبش باز گردید. زهراء رضی‌الله عنها، محبت و شفقتی فراوان از سوی پدر

خود رسول خدا [صفحه ۱۴۳] احساس می کرد و او نیز، از خدمت و نیکوکاری درباره‌ی پدر فرونمی گذاشت و نسبت به او، دوستداری بی شائبه و دوستی وفادار و پا بر جا بود. و پیوسته، آسایش او را بیش از هر چیز مدنظر داشت. و چون مادرش، خدیجه رفته رفته، در سنین کهولت داخل می شد، تنها او بود که خانه‌ی پدر را اداره می کرد و آرامش و آسایش آن جا را فراهم می ساخت و به امور مربوط به پدر خود بی وقفه رسیدگی می نمود، آب غسل برایش آماده می کرد و عهده دار امر خوارک و پوشاک او بود. علاوه بر این کارها، در غزوات نیز، مانند دیگر زنان مسلمان، شرکت می جست. آورده اند: که در غزوه‌ی احد، چهارده زن، از جمله، فاطمه حضور داشتند که آب و غذا بر پشت خود حمل می کردند و مجرومین تشنه را آب داده و به مداوای آنان می پرداختند. ام سلیم بنت ملحان و عایشه ام المومنین از جمله زنانی بودند که مشک‌های آب بر دوش می کشیدند. هم چنین، حمه بنت جحشر و ام ایمن که به امر سقایت زخمیان و بستن جراحات ایشان سرگرم بودند. گویند که: در این میان، آب تمام شد و پیامبر را عطشی سخت آزار می داد، محمد بن مسلمه که نزد زنان آبی نیافت، به طلب آن براه افتاد و سرانجام، خود را بقتانی [۴۶] رسانید و ظرفی که همراه داشت پر کرد و آبی گوار برای رسول خدا بیاورد. حضرت بنوشید و درباره‌ی او دعای خیر کرد، اما خون از محل زخم پیامبر قطع نمی شد و در همین حال می فرمود: «دیگر، نخواهند توانست که چنین آسیب‌ها بما برسانند تا آنکه رکن را زیارت کنید.» چون چشم فاطمه به پدر افتاد، به شتافت و زخم او را شست و شو داد و علی نیز در سپر خود آب می آورد. فاطمه حصیری را بسوزاند و از خاکستر آن، بر زخم پدر، ریخت، تا خون باز ایستاد، لیکن مشاهده حال پیامبر، فاطمه را سخت اندوهگین و مضطرب ساخته بود، دست و پای آن حضرت را می بوسید و خون از چهره اش پاک می کرد و از شدت محبت نسبت به او و اهمی که در پیشرفت برنامه‌های او داشت، غرق تاجر و تاسف بود. از علی رضی الله عنه، روایت شده که: در حفر خندق، با پیامبر همراه بودیم. [صفحه ۱۴۴] فاطمه آمد و تکه نانی در دست داشت، آن را به سوی پدر خود دراز کرد، پیامبر پرسید: دخترم، این چیست؟ گفت: این، تکه نانی است که برای بچه‌ها پخته بودم. رسول خدا گفت: دخترم، این نخستین لقمه‌ای است که پس از سه روز، به دهان پدرت می رسد. زمخشری در تفسیر کشاف، راجع به قصه زکریا و مریم علیهما السلام روایت کرده که: وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، به قحط سالی و گرسنگی دچار آمده بود، فاطمه دو قرص نان و تکه گوشتی از خود واگرفته، برای پدر آورد. پیامبر خدا آن غذا را به فاطمه بازگرداند و فرمود: دخترکم، نگاه کن، و در آن حال سرپوش از طبقی برداشت، فاطمه با کمال حیرت، به ظرف پر از نان و گوشت نظر کرد و دانست که باید از جانب حق تعالی باشد، در عین حال پرسید: پدرجان، این طعام از کجاست؟ فرمود: از سوی پروردگار است که هر کس را بخواهد، بی حساب، روزی می دهد. آنگاه گفت: خدای را سپاس که تو را در منزلت، همانند بانوی بانوان بنی اسرائیل قرار داد. پس از آن، دستور داد، تا علی بن ابی طالب و حسن و همه اهل بیت گرد آمدند و از آن طعام خوردند و سیر شدند ولی همچنان، طعام دست نخورده باقی ماند که فاطمه از آن، برای همسایگان خویش نیز فرستاد. مقام و منزلت فاطمه نزد پدرش پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، از همه کس والا تر بود، آنگاه که قریش احساس کردند که به سبب عهد شکنی که با پیامبر کرده بودند مورد آسیب و گزند او قرار خواهند گرفت، به تلاش افتادند و ابوسفیان را به عنوان سفیر حسن نیت و متارکه جنگ نزد او فرستادند، ابوسفیان از ابوبکر و عمر و عثمان پناه خواست، تا در حضور پیامبر وساطت و شفاعت کنند، اما هیچ کدام نتوانستند کاری به نفع او انجام دهند، چون از ایشان ناامید گشت، نزد فاطمه رفت و از او امان و پناه خواست، چه، می دانست که اگر فاطمه پناهش دهد، دیگر هیچ کس مانع کار او نزد پیامبر نخواهد شد. گرچه آن روز، فاطمه نپذیرفت که ابوسفیان را امان دهد، لیکن نفس واقعه نمایشگر نفوذ کلام او در دل پیامبر خداست که رئیس [صفحه ۱۴۵] و بزرگ طایفه قریش، او را برای پیش برد منظورش برگزید. باری، فاطمه ابوسفیان را پناه نداد، اما می دانست که اگر پناهش دهد، پیامبر رد نخواهد کرد و خواهشش را خواهد پذیرفت، نهایت آنکه، دوست نمی داشت که پیش از آنکه نظر رسول خدا را بداند، به کاری اقدام نماید و ادب فراوان فاطمه چنین اقتضا داشت که در برابر تقاضای ابوسفیان، گفت: من، یک زن هستم و

هیچکس را حق آن نیست که دشمن رسول خدا را پناه و امان دهد. او راضی نشد ابوسفیان را که از دشمنان پدرش بود، در کار مساعدت نماید. آری، این چنین است ادب پیامبر زادگان خدا، صلوات الله علیهم الجمعین. و نیز آن روز که ام‌هانی دختر ابوطالب، دو نفر از اقوام شوهر خود، بنامهای عبدالله بن ابی‌ربیع و حارث بن هشام مخزومی را در خانه‌ی خویش پناه داده بود، برادرش علی بن ابی‌طالب نزد او رفت. بر او سخت برآشت و اعتراض کرد که: چرا مشرکان را پناه داده است؟ ام‌هانی آن دو را در اطاقی در بسته مخفی نمود و به سوی سرپرده‌ی پیامبر که در بطحاء بر سر پا بود بشتافت و از رفتار علی نزد فاطمه شکوه نمود، گرچه فاطمه، هرگز جز به آنچه حق تعالی راضی باشد، رضا نمی‌داد و دشمن رسول خدا را، در پناه خود نمی‌گرفت لیکن شکایت ام‌هانی نزد او حکایت از نفوذ و قدر و منزلت فاطمه نزد پدر و همسر خود می‌کند و اگر وی دیگری را نافذتر از فاطمه می‌دید، در مهم خود بدون شک، به او مراجعه می‌نمود. هم چنین، هنگامی که گروه اعزامی نجران، دو تن را بنامهای عاقب و سید، برای مباحله با پیامبر برگزیدند، رسول خدا صلی الله علیه و سلم، فاطمه و علی و حسنین، علیهم‌السلام را برای این کار در نظر گرفت. آن گروه، با مشاهده وضع، از مباحله چشم پوشیدند و گفتند: اینان، اگر خدای را سوگند دهند که کوههای سهمگین را از جای برکنند، هر آینه خواهش ایشان را خواهد پذیرفت و راضی شدند که همه ساله، دو هزار حله، هر یک ببهای چهل درهم به پیامبر بدهند، و سفیران و فرستادگان او را پذیرائی کنند و او نیز در مقابل، ایشان را در حمایت و پناه خدا و خویشان قرار دهد، [صفحه ۱۴۶] و از وطن آواره‌اشان ننماید، لیکن به این شرط که از دین اعراض نکنند و مشرک نشوند و از معاملات ربوی احتراز نمایند. عایشه رضی الله عنها، نقل کرده که: هر زمان، فاطمه نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم، می‌آمد، آن حضرت از جای برمی‌خاست و او را می‌بوسید و خوش آمدش می‌گفت و در جای خویشتنش می‌نشاند. و هرگاه که پیامبر به نزد فاطمه می‌رفت، او نیز از جای برمی‌خاست و پدر را می‌بوسید و او را در جای خویش می‌نشاند. پیامبر خدا فاطمه را رازدار خود می‌دانست و در کارها با او مشورت می‌فرمود.

ازدواج حضرت فاطمه

چون خورشید رخسار زهرا در آسمان رسالت بدرخشید و در افق جلال، ماه تمام شد، افکار همگان به او معطوف گردید و همه چشمها به سوی او نگران شد، اصحاب رسول خدا ارزش و موقع زهرا را نزد پدر می‌دانستند و به همین جهت، چون به حد کمال رسید برای کسب شرف و تقرب بیشتر به رسول خدا، خواستگاری او شدند و هر یک بر دیگری در اینکار پیشی می‌جست. در این میان، ابوبکر و عمر و عثمان که از اکابر صحابه و در حقیقت، در راس ایشان قرار داشتند، در خواستگاری فاطمه مبادرت و اقدام کردند، لیکن پیامبر خدا هر بار به شکلی، روی موافقت از ایشان برتافت و در عین حال، هر دفعه که از که از زهرا خواستگاری می‌شد، آن را با دختر خویش در میان می‌نهاد از او استمراج می‌کرد و فاطمه نیز عدم تمایل خود را نسبت به ازدواج با آنان اعلام می‌نمود. اینکار از سوی پیامبر خدا، نه از آن جنت بود که نداند همشان و هم سنگ زهرا چه کسی است؟ بلکه از این سبب بود که نزد مسلمانان، روح شریعت اسلام و فرامین دین خدا را در بنیان‌گذاری خانواده بر پایه‌های محبت و عاطفه متقابل، ترسیم کرده و به ایشان گوشزد نماید که پدران بدون آگاهی از نظر پسران خود، به خواستگاری برای ایشان اقدام نکنند و بدون کسب نظر دختران خود، آنان را به شوهر نسپارند. هدف اسلام، در تشکیل خانواده‌های شایسته و بر مبنای مهر و محبت، [صفحه ۱۴۷] تأسیس جامعه بزرگ اسلامی به صورت هر چه شایسته‌تر و استوارتر است که همچنان بر پایه‌های ستر و مقاوم متکی باشد، نه آنکه هوی و هوس مبانی آن را متزلزل کرده و به خطر افکند. چنانکه گفتیم پیامبر خدا تمام خواستگاران فاطمه را یکی پس از دیگری، رد کرد و روی موافق به ایشان نشان نمی‌داد و هر بار که از نظر و تصمیم او در این امر پرسش می‌کردند، می‌فرمود «در انتظار فرمان قضایم». در اسدالغابه آمده است که: چون ابوبکر و عمر زهرا را خواستگاری کردند، پیامبر به ایشان جواب رد داد و گفت: «در انتظار فرمان

قضا هستم» و یا فرمود: «او، هنوز کوچک است.» و چه نیکو سروده‌اند: من مثل فاطمه الزهراء فی نسب و فی فخار و فی فضل و فی حسب و الله فضلها حقا و شرفها اذ کانت ابنه خیر العجم و العرب یعنی: «آن کیست که در افتخار و فضیلت و در نسب و حسب همچون زهرا باشد؟ همانا که خداوند او را فضیلت و شرف بخشیده، زیرا که اوست دخت برترین عجم و عرب.» سید محمد صادق صدر در کتاب زندگانی امیرالمومنین گوید: «نخستین خواستگار زهرا، ابوبکر بود. و پیامبر خدا او را، به صورتی خوشایند و قانع کننده، رد نمود و گفت: ای ابابکر، هنوز فرمان قضا در این باره نازل نشده است و چون عمر از واقعه آگاه شد، به حضور رسول خدا آمد و چونان رفیق خود، داوطلب همسری فاطمه گردید. این بار نیز، آن حضرت به همان وضع، او را پاسخ داد. عمر و ابابکر که از خواستگاری فاطمه ناامید شدند، نزد عبدالرحمن بن عوف رفتند و به او اظهار داشتند: تو ثروتمندترین مرد قریشی، اگر موفق شوی که با دختر پیامبر ازدواج کنی، ثروتی بر ثروت می‌افزاید و شرفی بر شرفت زیاده خواهد گشت. عبدالرحمن به حضور پیامبر آمد و درخواست همسری با فاطمه را نمود. و حضرت باز هم موافقت نفرمود. او نیز [صفحه ۱۴۸] مایوس، نزد دو رفیق خود بازگشت و ماجری را به ایشان بگفت. ایشان دریافتند که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، در این کار به مال و ثروت توجه و اعتنا ندارد و تنها نظر او به دانش و شایستگی و فضیلت است و پیوسته درصدد بودند تا مردی را که بتواند افتخار همسری زهرا را به دست آورد، باز شناسند، مردی با چنان شخصیتی بزرگ و مقرب درگاه حق و محبوب رسول خدا، این مرد چه کسی می‌توانست باشد؟ تا عاقبت، این تاج افتخار را بر تارک علی برانزده یافتند و با توجه به منزلت رفیع وی نزد پیامبر، او را به اینکار تشویق نموده و اظهار داشتند: تو نزدیکترین کس به رسول‌خدایی و تو نخستین مسلمان و از هر کس در این راه مقدمتری، اگر با چنین شایستگی‌ها که در تو است، به خواستگاری فاطمه روی، خداوند شرف و فضیلت تو را در اثر این پیوند، افزوده و دو چندان فرمود. [۴۷] و به طوری که انس بن مالک گوید، افراد دیگری به غیر از اینان، در این راه به علی همین سفارش را نموده بودند که شایسته می‌بینیم که رسول خدا تقاضای تو را بپذیرد و تو را با فاطمه همسر سازد. [۴۸]. یک روز، هم، صدیق و وفاروق و سعد بن معاذ رضوان الله علیهم، در مسجد رسول خدا نشسته درباره‌ی فاطمه سخن می‌گفتند، ابوبکر گفت: تاکنون مردانی از اشراف و اعیان از او خواستگاری نموده‌اند ولی رسول خدا به هیچ یک، روی مساعد نشان نداده است: ابن عباس گوید: هر کس که از پیامبر تقاضای ازدواج با فاطمه کرد، آن حضرت نپذیرفت، تا آن که روزی، سعد بن معاذ انصاری به علی بن ابی طالب گفت: به خدا سوگند که می‌بینم پیامبر فاطمه را، تنها برای همسری با تو در نظر گرفته است. [۴۹]. و از اینجا معلوم می‌شود که همه‌ی اصحاب، یکدل و یک زبان متفق بودند که تنها مرد شایسته و برانزده‌ی این ازدواج، علی علیه السلام است و بس. و چرا که چنین باشد؟ در حالی که او نزدیکترین یاران و اصحاب پیامبر و نخستین گرونده به اسلام و داناترین مسلمانان نسبت به دستورات و فرامین پیامبر و دین اسلام [صفحه ۱۴۹] و از همه فداکارتر و از همه مخلص‌تر و بی‌ریاتر بود. و با این امتیازات برجسته و صفات والا- که داشت، از تمام بزرگان و شخصیت‌هایی که نامشان در زمره خواستگاران فاطمه دیده می‌شد، به اینکار و به این پیوند خجسته، شایسته‌تر می‌نمود و در ذهن همه‌ی مردم، پیش‌بینی این واقعه فرخنده وجود داشت. نویسنده‌ی کتاب چنین ادامه می‌دهد: «اجماع و اتفاق اصحاب رسول خدا در این امر و این که تنها مرد شایسته برای همسری فاطمه را علی بن ابی طالب می‌دانستند، گواهی صادق و دلیلی روشن بر عظمت مقام او نزد ایشان بوده و نشان می‌دهد، که علی تا چه پایه در نظر اینان ارجمند و تا چه مایه نزد پیامبر خدا صاحب مکانت و منزلت بوده و هیچ کس در این جهت با وی سر همسری نداشته است و به ویژه که به خاطر آوریم که خواستگاری علی از زهرا، پس از آن بود که همه‌ی اشراف و بزرگان به این تقاضا نزد پیامبر خدا رفته بودند و آن حضرت از همگی ایشان روی برتافته بود.» سرانجام، امام علی به سراغ پیامبر که در خانه‌ی ام سلمه بود، رفت و در را به صدا درآورد، ام سلمه گفت، کیستی؟ رسول خدا فرمود: برخیز و در بگشای که مردی است دوستدار خدا و رسول و خدا و رسولش نیز دوستدار اویند. ام سلمه گفت: فدایت گردم، این مرد کیست؟ فرمود: او، برادر من و محبوب‌ترین خلق خدا نزد من است ام سلمه گوید: برخاستم و به شتابی به سوی در رفتم که

نزدیک بود پایم بلغزد، در بگشودم و بناگاه، علی بن ابی طالب رضی الله عنه و کرم الله وجهه را، پشت در دیدم، لیکن به خدا، تا یقین ننمود که چادر بر سر انداخته‌ام، وارد خانه نگردید، آنگاه، به حضور پیامبر به زمین نشست و از نهایت حیاء، با سرانگشتان خود، زمین را لمس می‌کرد، گفתי که حاجتی داشت که از گفتن آن شرم می‌نمود. پیامبر فرمود: یا علی، مثل اینکه کاری داری، بگو هر چه از من بخواهی خواهم پذیرفت. [صفحه ۱۵۰] علی عرض کرد: قربانت گردم، تو خود بهتر می‌دانی که مرا در اوان کودکی، از عمت، ابوطالب و فاطمه بنت اسد بگرفتی و در کنار خود پروردی، آن زمان که به من از پدر و مادر نیز، مشفق‌تر و مهربان‌تر بودی، خداوند عزوجل به تو، مرا هدایت کرد و از لوث شرک که پدران [۵۰] و اعمامم، بدان آلوده بودند، نجات بخشید و به حقیقت، تو مایه‌ی دنیا و آخرت منی. ای پیامبر، حال که خداوند متعال به وسیله تو مرا همه چیز مرحمت کرده است، دوست دارم که خانه و خانواده‌ای تشکیل دهم، تا در آن آرام و قرار یابم و اینک، به حضور تو آمده‌ام، تا از دخترت، فاطمه خواستگاری کنم. ای رسول خدا، آیا امید آن هست که بر آرزویم دست یابم؟ ام سلمه گوید: دیدم که رخسار پیامبر از شادی، هم چون ماه بدرخشید و در چهره‌ی علی لبخندی زد و فرمود: یا علی، چیزی داری که مهریه همسرت نمایی؟ عرض کرد: یا رسول الله، من در زندگی چیزی را از تو پوشیده نداشته‌ام، اینک زره و شمشیر من و آنک شتری که با آن، از چاه آب می‌کشم. پیامبر گفت: نه، شمشیر که مورد نیاز تو است، باید که با آن در راه خدا جهاد کنی و این شتر نیز، برای کشیدن آب و رفع حوائج خانواده‌ات ضرورت دارد و در سفرها هم، ترا لازم خواهد شد. پس همان بهتر که فاطمه را در برابر آن زره، به همسری تو درآورم. آری، همین قدر بس است، مبارکت باد و بشارت که خداوند عزوجل در آسمانها، میان شما دو تن، عقد همسری بسته است، پیش از آنکه من شما را در زمین به زوجیت یکدیگر درآورم. و در روایت آمده که پیامبر از علی پرسید: چه داری؟ عرض کرد هیچ ندارم. فرمود: پس آن زرهت چه شد؟- و آن را پیامبر، خود به وی هدیه کرده بود- بالاخره، آنرا با چیزهای دیگری که داشت، بفروخت و از بهاء آنها چهار صد درهم [صفحه ۱۵۱] فراهم ساخت. بلاذری در انساب الاشراف آورده است که: علی، شتر و چیزهای دیگری که داشت، بفروخت و چهار صد و هشتاد درهم از بهاء آنها گرد آورد. و برخی گویند: چهار صد درهم بیشتر نشد. آنگاه، رسول خدا دستور داد، تا ثلث آن مبلغ را بهاء عطر پرداخته و از ثلث دیگر، لوازم زندگی تهیه نمایند. و هم چنان کردند که فرموده بود. از انس رضی الله عنه، روایت شده که: نزد رسول خدا بودم که سنگینی وحی بر او افتاد. چون از آن حال باز آمد، به من فرمود: ای انس، می‌دانی که جبرائیل علیه السلام، از جانب خداوند عرش، جل جلاله چه پیام آورد؟ گفتم: فدای تو گردم چه پیام آورد؟ فرمود: جبرائیل گفت: خداوند متعال تو را فرمان داده تا فاطمه را به علی همسر گردانی. ای انس، برخیز و ابابکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و گروهی دیگر از انصار را از جانب من دعوت نما. من چنان کردم، چون حضور یافتند و به جای خود نشستند، حضرت لب به سخن گشود و فرمود: سپاس خداوندی را که به نعمتهایش ستوده است و به قدرتش معبود خلاق و به سلطنتش فرمانروا گردیده است، از کیفرش جز به او پناهی نیست، فرمانش در آسمانها و زمین رواست، آفریدگان را به قدرت خویش بیافرید و دلهاشان را به نور احکام خود تابندگی بخشید و با دین خویشان گرامیشان کرد و به واسطه نبی خود، محمد، برایشان کرامت فرمود. خداوند عزوجل مصاهرت و پیوند ازدواج را در حکم نسب دوم قرار داد و آن را بر مردمان لازم و حتم کرد، حکمی عادلانه که جامع مصالح و خویهاست که ارحام را با آن، پیوند و استواری بخشید و انسانها را بدان ملزم فرمود. پروردگار سبحان در قرآن فرمود: «هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا». [۵۱] فرمان خدا بر قضاء او جریان [صفحه ۱۵۲] دارد و قضاء او بر قدرش جاریست و انتهای هر زمان در نوشته‌ای معین شده، اما هر چه را بخواهد از میان می‌برد و هر چه را بخواهد پایدار می‌سازد و ام‌الکتاب نزد اوست. بعد از اینها، (بدانید) خداوند متعال به من فرمان داده، تا فاطمه را به علی همسر گردانم. اکنون شما را شاهد و گواه می‌گیرم که بر طبق سنت پایدار و فرمان فرض و حتمی خداوند، فاطمه را به کابین چهار صد مثقال نقره، اگر علی بدان رضا باشد، با او همسر می‌گردانم، امید آنکه خداوند پراکندگیشان را سامان بخشد و بر ایشان مبارک و فرخنده فرماید و فرزندان پاک و طاهر به آنان

مرحمت کند و و نسلشان را مفاتیح رحمت خود و معادن حکمت و موجب امنیت ملت اسلام قرار دهد. این، خطبه‌ای بود که پیامبر به هنگام عقد فاطمه و علی ایراد کرد و از آن زمان، همچنان، دهان به دهان می‌گردد و حدیث مجالس و انجمنها شده است. نکاح فاطمه و علی برای کسانی که در آن مجلس حضور داشتند، به هیچ وجه امری غیر مترقب و موجب شگفتی نبود، چه همگان با آن همه امتیازات علی، انتظار این پیوند فرخنده را که در نظرشان بسیار طبیعی می‌نمود، داشتند، نهایت آنکه زمان آن بایستی به فرمان حق تعیین می‌شد، زیرا که علی نخستین کسی بود که اسلام آورد و نمازگزار و نخستین مسلمانی بود که خویشان را در برابر خشنودی پروردگار بفروخت، آری از آن شب که وی جان بر کف، در بستر رسول خدا بخفت، چیزی نمی‌گذشت و ازدواج او با فاطمه پس از دو ماه [۵۲] از هجرت رسول خدا انجام گرفت. قابل تردید هیچ کس نبود که خداوند در میان اصحاب پیامبر، آن کس را به همسری زهرا انتخاب خواهد کرد که دارای چنین صفات و امتیازات باشد و کسی جز علی چنین نبود، این، والاترین پاداشی بود که علی در برابر فداکاری آن شب [صفحه ۱۵۳] پر خطر، از سوی حق دریافت می‌کرد. علی در شب هجرت پیامبر، خویشان را در خطر افکند، تا او، جان از خطر بدر برد و تا دین خدا با وجود او و با بشارتها و اعلام خطرهایش پای گیرد و از گسیختگی مصون و محفوظ ماند. علی در مجلس عقد، به سبب انجام فرمانی که پیامبر به او ارجاع کرده بود، حضور نداشت، حضرت دستور داده بود، تا بشقابی خرما در پیش روی حاضرین نهاده بودند. در این هنگام، علی از درآمد، رسول خدا بر روی او لبخندی زد و فرمود: یا علی، دستور خداوند بود که دخترم، فاطمه را به همسری تو درآورم و من، او را با مهر چهار صد مثقال نقره، به ازدواج تو درآوردم، امام علی رضایت خود را اعلام کرد و بسجده درآمد و سپاس خداوند متعال بگزارد، چون سر برداشت، پیامبر گفت: خداوند برای شما دو همسر مبارک کند و خوشبختی و سعادتتان دهد و از نسل شما فرزندان پاک و فراوان به جهان آورد. از ابن مرویه، روایت شده که رسول خدا فرمود: یا علی، تو نیز، خود سخنی بگوی علی این چنین به سخن آغاز کرد: سپاس خداوندی را که به سپاسگزاران نزدیک است و از خواهندگان خود دور نیست. بهشت را پاداش پارسایان کرد و نافرمانان را به آتش وعده داد، سپاس او را که احسان و نعمتهایش تازگی ندارد، سپاس از دل و جانی که به آفریدگارش معترف است و ایمان دارد که هم او می‌راند و زننده گرداننده است و از بزهکاریها مواخذه خواهد کرد. از او کمک می‌جوییم و هدایت می‌طلبیم و به او ایمان داریم و از او کفایت می‌خواهیم. شهادت می‌دهیم که جز خداوند، خدایی نیست، یکتا و بی‌انبار است، شهادتی که لایق حضرت او باشد و به خشنودی او پیوندد و گواهی می‌دهیم که محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست، بر او درود و صلوات خداوند باد، درودی که به مقام قریش نزدیکتر سازد و او را بهره‌مندی فراوان‌تر دهد و به جایگاه والا- و برگزیدگیش [صفحه ۱۵۴] رساند، اینک رسول خدا دختر خود، فاطمه را به پانصد درهم [۵۳] به من همسر گردانیده، از او در این باره پرسش کنید و گواه این کار گردید. پیامبر فرمود: آری، من دخترم فاطمه را، همانطور که پروردگار رحمن جل جلاله به تو همسر ساخت، به عقد تو درآوردم و به هر چه خداوند متعال راضی باشد، خشنودی تو همسری برآورنده و دوستی شایسته و نیکویی، خشنودی حق باید که خشنودی تو را نیز کافی باشد. انس گوید: به خدا سوگند (همانطور که پیامبر بدعا خواست)، از این دو همسر، خداوند خیر بسیار و ذریه طاهر به جهان آورد. مراحل این ازدواج خجسته، در نهایت سادگی برگزار شد و آورده‌اند که کابین فاطمه، از محل فروش زرهی بود که امام علیه‌السلام، آن را به چهار صد و هشتاد درهم بفروخت و بهاء آن را، یکجا به حضور پیامبر آورد. رسول خدا صلی الله علیه و سلم، دستور داد تا آن وجه را بر مصارف زیر تقسیم کنند: ۱۶۰ درهم بهاء عطر، ۱۶۰ درهم بهاء جامه‌های عروس، ۶۶ درهم بهاء اثاثیه و لوازم خانه، ۹۶ درهم برای مصارف دیگر، نزد ام‌سلمه، باقی گذارد و همچنین فرمود، تا بلال برای خرید عطر به بازار رود و افرادی دیگر، از جمله ابابکر و عمار و یاسر را برای خرید لباس و لوازم منزل مامور کرد و ایشان، اقلام زیر را به عنوان جهاز عروس، خریداری کردند: یک پیراهن، به بهاء هفت درهم، یک خمار (روسری بزرگ) به چهار درهم، [صفحه ۱۵۵] یک قطیفه سیاه خبیری. یک تخت، که از نوار لیف خرما آماده شده بود، دو رختخواب، از پارچه‌ی کتانی درشت مصری که در یکی، لیف

خرما و در دیگری، پشم گوسفند نهاده بودند. چهار عدد متکا، از پوست دباغی طائف که در آنها، «اذخر» که گیاهی خوشبو است، گذاشته شده بود، یک پرده‌ی نازک پشمی، یک حصیری هجری، یک دستاس (آسیای دستی آرد)، یک طشت مسی، برای شستن جامه، یک مشک کوچک، یک کاسه‌ی چوبی، یک مشک کوچک، برای خنک کردن آب، یک آفتابه، یک سبوی سبز، چند کوزه‌ی سفالین، یک سفره از پوست، و یک عبای پنبه‌ای. چون اقلام فوق به عنوان جهازیه عروس فراهم شد، آن را نزد پیامبر صلی الله علیه و سلم آوردند و آن حضرت با دست مبارک خود، آن‌ها را زیر و رو می‌کرد و آنگاه گفت: خداوند برای این خانواده مبارک و فرخنده فرماید. و به روایتی دیگر گفت، بار الهی، این ازدواج را برای این خانواده که بیشتر ظروفشان سفالین است، مبارک فرما. امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، نیز بنوبه خود، خانه را برای مقدم عروس، به صورت زیر آراسته نمود: کف اطاق خواب را با شن نرم بپوشاند و تکه چوبی را [صفحه ۱۵۶] از دیواری به دیوار دیگر نصب کرد. پوست قوچی بر زمین افکنده و متکایی از لیف خرما، بر آن نهاد و یک حوله بر دیوار بیاویخت و مشکی آب و غربالی برای بیختن آرد، مهیا کرد. این برگزاری ساده و بی‌رنگ وریا از مراسم عروسی زهرا، نمایشگر این حقیقت بود که بنیان عظیم اسلام، در مساله‌ی ازدواج، تا چه حد بر سادگی و عدم تکلف نهاده شده است، تا آنها که از جهت پرداخت مهرهای سنگین و یا تهیه جهازگران، شانه از زیر بار این مسئولیت مهم خالی کرده‌اند، به هوش آیند و از این همه آسان‌گیری که اسلام عملاً، در این امر بزرگ اجتماعی توصیه فرموده، پیروی نمایند که بی‌شک، راه حل قطعی بسیاری از مشکلات جنسی اجتماع که جهان متمدن را به ستوه آورده است، همین است و بس. باری، مراسم ازدواج علی و زهرا به همین سادگی انجام گرفت. و در شب عروسی، پیامبر خدا دستور داد، تا استر سواری مخصوص او را که قطیفه‌ای بر آن افکنده بود، آماده کنند و فرمود، تا فاطمه بر آن سوار شود و سلمان فارسی لگام مرکب را در دست گیرد و خود نیز، پشت سر عروس براه افتاد و حمزه و عقیل و افرادی از بنی‌هاشم با شمشیرهای برهنه، عروس را همراهی می‌کردند، و نیز دستور فرمود تا دختران عبدالملطوب و زنان مهاجر و انصار در مصاحبت فاطمه باشند و شادمانی کنند، سرود بخوانند و الله اکبر بگویند و خدای را سپاسگزارند، لیکن سخنی که پروردگار را ناخشنود سازد، بر زبان نیاورند، زنان پیامبر نیز فاطمه را همراهی می‌کردند. ام سلمه، (یکی از زنان رسول خدا) سرودی این چنین آغاز کرد: سرن بعون الله یا جاراتی و اشکرته فی کل حالات و اذکرن ما انعم رب العلا من کشف مکروه آفات فقد هدانا بعد کفر و قد انعشنا رب السموات و سرن مع خیر نساء الوری تفدی بعمات و خلالات [صفحه ۱۵۷] یا بنت من فضله ذوالعلا-بالوحي منه و الرسالات یعنی: ای بانوان، بخواست خدا، شادی کنید و او را به هر حال، سپاسگزاری باشید. نعم خداوندی را که پروردگار بلندیهاست، به خاطر آورید، آنکه بدیها و آفت‌ها را دفع فرمود. او که ما را از کفر براه هدایت آورد، پروردگار آسمانها که ما را رفعت و بلندی بخشید. همراه و الاترین زنان عالم، شادی کنید، آن کس که نزدیکانش به فدای او گردند. دختر آن کس که خداوند اعلی بر دیگران برتریش داد پیامبری که بر او وحی و کتاب‌ها فرستاد. پس از آن، عایشه چنین خواند: یا نسوه استرن بالمعاجر و اذکرن ما یحسن فی المحاضر و اذکرن رب الناس اذ خصنا بدینه مع کل عبد شاکر و الحمد لله علی افضاله و الشکر لله العزیز القادر سرن بها فאלله اعلی ذکرها و خصها منه بطهر طاهر یعنی: ای بانوان، خود را به معجزه‌ها تان بپوشانید و به ذکر آنچه در مجالس شایسته است پردازید. خدای را به یاد آورید که ما را و همه بندگان سپاسگزار خود را بدین خویش ممتاز فرمود. خدای را بر بخششهایش سپاس که شکر و سپاس ویژه‌ی خداوند عزیز و توانا است. (شادمانی فاطمه را) شادی کنید که خداوند نام او را رفعت بخشید و به مردی در کمال پاکی و طهارت مخصوصش فرمود. [صفحه ۱۵۸] آنگاه، حفصه، (یکی دیگر از زوجات پیامبر) رضی الله عنها، به خواندن ابیات زیر پرداخت: فاطمه خیر نساء البشر و من لها وجه کوجه القمر فضلك الله علی کل الوری بفضل من خص بای الزمن زوجک الله فتی فاضلاً اعنی علیا خیر من فی الحضر فسرن جاراتی بها فانها کریمه عند عظیم الخطر یعنی: فاطمه، ای برترین بانوی جهان که رخساره‌ات هم چون چهره ما درخشان است، خداوند ترا بر همه‌ی مردمان به افتخار نسبتی که با پیامبر داری، برتری داد، پیامبری که به آیات زمر ممتاز گردیده. خداوند، جوانمردی صاحب فضل را،

به تو همسر کرد، علی را که از همه مردان شهر والاتر است. پس ای بانوان، به شادی فاطمه، شادمانی کنید که او نزد خداوند اعلی، عزیز و گرانمایه است. و بالاخره معاذه لب به سخن گشود، نامش کبشه بنت رافع و مادر سعد بن معاذ انصاری اوسی رضی الله عنهما بود: اقول قولاً فیہ ما فیہ و اذکر الخیر و ابدیہ محمد خیر بنی آدم ما فیہ من کبر و لاتیہ بفضلہ عرفنا رشدنا فالله بالخیر یجازیه و نحن مع بنت نبی الہدی ذو شرف قد مکنت فیہ فی ذرۃ شامخہ اصلہا فما اری شیئاً یدانیہ یعنی: می‌خواهم سخنی بگویم که در آن، هیچ سخن نیست، سخن از بهترین کس گویم و آشکارا گویم، (آری) محمد، بهترین فرزندان آدم که در او، از کبر و تکبر هیچ نیست. [صفحه ۱۵۹] او که به مرحمتش، ما را راهنما شد که خداوند جزای خیرش دهد. (اینک)، ما با دختر پیامبر هدایت که دارنده‌ی شرف است و در قله شرافت جای گزیده، همراه شده‌ایم، دخت آن کس که ریشه، در بلندترین جای دارد، جایی که هیچکس را یارای نزدیکی به آن نمی‌بینم. بلال بن حمامه گوید: روزی، پیامبر خدا به جمع ما پیوست، در حالیکه رخساره‌اش چون قرص ماه درخشان بود، عبدالرحمن بن عوف برخاست و گفت: یا رسول الله، این چه نوری است که از چهره‌ی شما می‌تابد؟ فرمود: از شادی بشارتی است که از سوی پروردگار در مورد ازدواج دخترم فاطمه و برادر و پسر عمم علی به من رسیده است، خداوند، این دو را به هم همسر گردانید، و فرمان داد، تا رضوان، خازن بهشت، درخت طوبی را در اهتزاز آورد، درخت، به برگهایی هم چون براتها، به تعداد دوستان اهل بیت من، بارور گردید و زیر آن، فرشتگانی از نور به وجود آمدند و بهر یک از ایشان براتی داده شد، تا آنگاه که قیامت پیا شود، در میان مردم بانگ بردارند و بهر کس از دوستان ما اهل بیت، برخورد کنند، یکی از آن براتها بدهند که در آن، آزادی از آتش دوزخ ضمانت شده است. آری این چنین، مردان و زنان امت من به خاطر برادر و پسر عموم و دخترم، از آتش رهایی می‌یابند. و نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، منقولست که: من، همچون درختی هستم که فاطمه، شاخه‌ای از آن درخت و علی، به منزله گرده‌ی آن و حسن و حسین، میوه‌های آن درختند و شیعیان ما، چونان برگهای آن، این درخت، ریشه در بهشت عدن دارد و اصل و فرع گرده و میوه و برگهایش همه، در بهشت خواهند بود. و در همین معنی، سروده‌اند: یا حبذا دوحه فی الخلد ثابته ما مثلها نبت فی الخلد من شجر المصطفی اصلها و الفرع فاطمه ثم اللقاح علی سید البشر و الها شمیمان سبطاه لها ثمر و الشیعہ الورق الملتف بالثمر [صفحه ۱۶۰] انی به جبهم ارجو النجاه غدا و الفوز فی زمره من افضل الزمر هذا مقال رسول الله جاء به اهل الروایه فی العالی من الخبر یعنی: فرخنده آن درخت، که در بهشت پای گرفته که چونان، درختی در بهشت هرگز نروییده است، که مصطفی، آن را، اصل است و فاطمه، شاخه‌ی آن و سرور آدمیان، علی گرده‌ی آن درخت. آن دو هاشمی‌نژاده و آن دو نواده‌ی پیامبر، میوه‌ی آنند و شیعیان همه همچون برگهایند که برگرد میوه‌ها بردمیده‌اند. مرا امید نجات فردا، به مهر ایشان پیوسته، که با رستگاری، از آن گروه باشم که برترین گروهند. این، گفته‌ی پیامبر خداست که عالیقدرترین روایان احادیث، از روایت کرده‌اند. آورده‌اند: وقتی رسول خدا صلی الله علیه و سلم، زهرا را گریان دید، فرمود: فاطمه جان، چرا گریه می‌کنی؟ به خدا، که تو را به مردی همسر کردم که از همه داناتر و از همه بردبارتر و شکیاتر و از همگان در اسلام مقدم‌تر است. استاد عباس، محمود عقاد، در مورد این روایت و گریه‌ی زهرا، می‌نویسد: اگر این حدیث که در کتاب انساب الاشراف آمده، اصلی داشته باشد و بتوان به درستی آن اعتماد کرد، هیچ گونه شگفتی در گریه‌ی زهرا نیست زیرا، دختری چون او که یاد مادر از دست رفته و محبوبش و نیز دوری از خانه‌ی مالوف پدر، در دلش غوغا کرده، نه شگفت است که گریه کند و اندوهگین باشد، آخر او، مادر خود را در کودکی از دست داده و از همه‌ی عواطف و مهربانیهای او محروم گردیده بود، اکنون که به خانه‌ی شوهر می‌رود، دست نوازش مادرانه او را بر سر خود احساس نمی‌کند و از آن خانه که هر گوشه‌اش، یادی از مادر و یادگاری از محبت او را در خود ثبت کرده [صفحه ۱۶۱] و از شهری که سالها در آن می‌زیسته، دور افتاده است. آری شگفت‌انگیز آن است که چنین دختری در چنان اوضاع و احوال، نگرید، زیرا که هنوز مرگ مادر عزیز قلبش را در چنگال دردی وصف ناشدنی می‌فشرد و پس از گذشت سالها، باز هم قادر نبود، که یاد تلخ آن را از ذائقه جان خود دور سازد. در این گیرودار، پیامبر خدا، آن انسان عظیم، با

همه‌ی مکارم انسانی خود، با آنکه خود، هنوز از خاطره درگذشت همسر محبوب خود، دلی مجروح و خونین داشت، و در عین حال نمی‌خواست که دیگر بار، از آن گذشته‌ی غم‌آلود سخنی بگوید و آتش این اندوه را در دل و جان فاطمه مشتعل‌تر سازد، از این سبب و بانه‌ای مهری که نسبت به دختر اندوهگین خود داشت، دل او را با ذکر فضائل شوهرش تسلی می‌داد، که: «دخترم، فاطمه، چرا گریه می‌کنی؟ به خدا، که مردی را به تو همسر کردم که از همه داناتر و از همه شکیاتر و بردبارتر و از همگان در اسلام مقدم‌تر است.» از سوی دیگر، مورد اتفاق مورخان است که پیامبر خدا با فاطمه، در مسئله ازدواجش، قبلاً سخن گفته و نظر او را موافق یافته بود و اصولاً رویه پیامبر بر این بود که با تمامی دختران خود در این باره مشورت می‌کرد، در مسند احمد حنبل آمده است که رسول خدا در این چنین موارد به دختر خویش می‌گفت: «فلان کس از تو نام برده است.» اگر در پاسخ پدر خاموش می‌ماند، دلیل رضایت او بود ولی اگر جز این می‌کرد، عدم تمایل او احساس می‌گردید. ابن سعد در کتاب طبقات آورده است که: رسول خدا صلی الله علیه و سلم، در شب زفاف علی با فاطمه، به در خانه‌ی علی آمد و دق الباب کرد، ام‌ایمن بیرون آمد، حضرت پرسید: برادر من این جاست؟ ام‌ایمن گفت: چگونه است که علی را برادر خود می‌خوانی، در حالی که دختر خویش را بوی تزویج نموده‌ای؟! فرمود: همین است که گفتم. پس از آن فرمود: آیا اسماء بنت عمیس نیز، اینجا است؟ عرض کرد: آری. فرمود: شما، به احترام دختر پیامبر خدا به اینجا آمده‌اید؟ گفت: آری. فرمود: بسیار خوب و دعای خیر در حق او کرد. [صفحه ۱۶۲] و نیز روایت شده که: پیامبر در آن شب گفت: «خداوند، این دو تن، نزد من از همه محبوب‌ترند، پروردگارا، تو نیز، ایشان را دوست بدار و ذریه و نسلشان را مبارک و فرخنده فرما و از سوی خود، محافظی برای ایشان بگمار، من این دو و فرزندان‌شان را از شر شیطان، در پناه تو قرار می‌دهم، آنگاه، برای فاطمه دعای خیر کرد و گفت: دخترم خداوند از تو پلیدی و رجس را بزودوده و ترا پاک و طاهر ساخته است.» و در نقل دیگر آمده که گفت: «خداوند، این دختر من است که از همه نزد من محبوب‌تر است، خداوند، این نیز، برادر و محبوب‌ترین کسان من است، خداوند، او را ولی خود قرار ده که دوستدار تو باشد و همسر و خانواده‌اش را برایش فرخنده و مبارک فرما. پس از آن، فرمود: یا علی، نزد همسر خویش رو، خداوند مبارکت گرداند و رحمت و برکاتش را بر شما فرستد که او ستوده و ارجمند است.» آنگاه، خود از اطاق ایشان، بیرون شد و دست در چهار چوب در گرفت و گفت: خداوند شما و نسلتان را پاک و طاهر فرماید، من، با هر کس که با شما به صلح و صفاست، در صلح و صفایم و با هر کس که با شما سر جنگ دارد، بجنگم، شما را به خدا می‌سپارم و به جای خود، او را بر شما حافظ قرار می‌دهم. پس از آن، با دست مبارک در را بر روی ایشان بست. مورخان، درباره‌ی سن زهرا، به هنگام ازدواج، اختلاف کرده‌اند، برخی او را نه ساله و یا ده و یازده ساله نوشته و تاریخ همسری فاطمه و علی علیهما السلام را، یک سال یا دو سال پس از هجرت تعیین نموده‌اند. [صفحه ۱۶۳] در مناقب آمده است که زهرا پنج سال بعد از بعثت رسول اکرم به دنیا آمد و هشت سال با پدر خود، در مکه می‌زیست و پس از آن، به مدینه مهاجرت کرد و پس از دو سال از جنگ بدر، با علی ازدواج نمود، ولی صاحب کتاب استیعاب، سن مبارک فاطمه را به هنگام ازدواج، پانزده سال و پنج ماه و علی را، مردی بیست و یکساله نوشته است. لیکن بنابر اصح اقوال و همانطور که ابوالفرج اصفهانی و ابن حجر در اصابه و ابن سعد در طبقات نقل کرده‌اند، ازدواج فاطمه، پس از پنج‌ماه از ورود پیامبر صلی الله علیه و سلم، به شهر مدینه صورت گرفت و در آن وقت هجده سال از عمر وی می‌گذشت، زیرا که روایات متفقاً [۵۴]، ولادت فاطمه را چند سال پیش از بعثت محمدی ذکر کرده‌اند. زندگانی مشترک علی و فاطمه، در سایه‌ی ارجمند پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، در حد کفاف و اقل معیشت، به قناعت، می‌گذشت و آقا و بانوی خانه، در امور زندگی با یکدیگر تعاون و همکاری داشتند. درآمد علی از حقوق لشکری خود و از آنچه به عنوان فیه و غنائم جنگی بدستش می‌رسید، با آنکه کم نبود، اما با وجود این غالباً، امام در تنگی معیشت بسر می‌برد، به طوری که حتی توانایی مالی برای استخدام خدمتگاری نداشت که در کارهای سنگین و سخت، زهرا را کمک و مساعدت نماید. بسیار اتفاق می‌افتاد که این زوج مهربان، شبها در بستر زبر و خشن خود، از سرما آرام نداشتند، اگر

بالا پوش بر سر می کشیدند، پاهایشان از بستر بیرون می افتاد و اگر پا را در زیر آن می بردند، سرهاشان روی اندازی نداشت. یک روز که پیامبر خدا وضع سخت و حال تنگ ایشان را مشاهده فرمود، بصر و شکیباییشان توصیه کرد و آنگاه گفت: این کلمات را جبرائیل به من تعلیم کرد و منهم به شما می آموزم که به ذکر آنها پردازید، بدینگونه که پس از هر نماز، ده بار، «سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر [صفحه ۱۶۴] بگویید و شب هنگام که برای استراحت به بستر می روید، هر یک را، سی و سه بار تکرار کنید. بعدها، از امام علی بن ابی طالب شنیده شد که می گفت: بخدا، که از آن زمان که رسول خدا این کلمات را به من تعلیم فرمود، هرگز آنها را ترک ننموده‌ام. فی الجمله، چندی نگذشت که تولد کودکانی عزیز، فرح افزا و روشنی بخش آن خانه محقر گردید. و این پدر و مادر تنگدست، از نعمت وجود پسران و دخترانی گرامی، چون حسن و حسین و محسن [۵۵] و زینب و ام کلثوم بهره مند شدند. نام این سه پسر را پیامبر، خود تعیین فرمود و آن دو دختر را زهرا به یادگار دو خواهر از دست رفته‌ی خود و به خاطره محبت‌هایی که در کودکی از ایشان دیده بود، زینب و ام کلثوم نام کرد. به طوری که خواهد آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، نسبت به پسران زهرا، نهایت مرحمت و محبت را مبذول می داشت. چنانچه درباره‌ی ایشان، فرمود: خداوند این دو کودک، پسران من و پسران دختر منند، خدایا، من این دو و دوستدارانشان را دوست می دارم. و بسیار می شد که آن حضرت، شبها نزد ایشان می ماند و شخصا به - کارهایشان رسیدگی می نمود. اتفاق افتاد که برای التیام اختلافی [۵۶] و زینب و ام کلثوم بهره مند شدند. نام این سه پسر را پیامبر، خود تعیین فرمود و آن دو دختر از زهرا، به یادگار دو خواهر از دست رفته‌ی خود و به خاطره محبت‌هایی که در کودکی از ایشان دیده بود، زینب و ام کلثوم نام کرد. به طوری که خواهد آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، نسبت به پسران زهرا، نهایت محرمات و محبت را مبذول می داشت. چنانچه درباره‌ی ایشان، فرمود: خداوند این دو کودک، پسران من و پسران دختر منند، خدایا، من این دو و دوستدارانشان را دوست می دارم. و بسیار می شد که آن حضرت، شبها نزد ایشان می ماند و شخصا به کارهایشان رسیدگی می نمود. اتفاق افتاد که برای التیام اختلافی [۵۷] میان فاطمه و علی، مجلسی را که با حضور صحابه ترتیب یافته بود، ترک کرد. آروده‌اند که شبی پیامبر را دیدند که مضطرب، به خانه دختر خویش، فاطمه می رود و پس از ساعتی، شادمان، از آنجا بازگشت، یکی از اصحاب سبب آن احوال را از وی جویا شد. گفت: چگونه شادمان نباشم که میان عزیزترین کسان خود را سازش داده‌ام. گویند: وقتی، فاطمه زهرا رضی الله عنها، از سخت گیری و خشونت‌های [صفحه ۱۶۵] شوهرش دلتنگ گشته و به او گفت: به خدا که نزد پیامبر از تو شکایت خواهم کرد. و به همین منظور، از خانه بیرون شد و علی نیز بدنبال وی آمد، تا به خدمت رسول خدا رسیدند. فاطمه شکایت شوی، به پدر باز گفت: آن حضرت او را نوازش کرد و کوشید تا دل او را خشنود سازد و در عین حال توصیه فرمود تا درباره‌ی علی به مدارا رفتار نماید. هنگامی که امام به اتفاق همسر خود، به خانه باز می گشت به او گفت: به خدا قسم، دیگر کاری را که تو دوست نداشته باشی، نخواهم کرد. و نیز روایت شده که: به فاطمه خبر رسید علی تصمیم گرفته است، تا با دختر عمرو بن هشام بن مغیره مخزومی [۵۸] ازدواج کند. و به همین سبب، میان ایشان گفتگو و نزاع برخاست. علی به خود حق می داد که چون دیگر مردان قوم و قبیله اش، دو زن و یا بیشتر داشته باشد و در این کار، خود را مرتکب خلاف شرعی نمی دید، زیرا که قوانین اسلام، تعدد زوجات را به او اجازه داده بود، گرچه دختر پیامبر، به این امر راضی نبود. خلاصه آنکه زهرا با چشم گریان، نزد پدر رفت و گفت: مردم تصور می کنند که تو، به خاطر دخترانت، خشمگین نمی شوی. پیامبر از سخن زهرا اندوهگین گشت و با دلتنگی، روانه‌ی مسجد شد و بیدرنگ بر منبر بالا رفت و در حضور گروهی که حاضر بودند، گفت: ای مردم، پسران هشام بن مغیره، از من اجازه خواسته‌اند که دخترشان را به ازدواج علی درآورند، اکنون بدانید که من اجازه نمی دهم، اجازه نمی دهم، اجازه نمی دهم، که چنین کنند، فاطمه پاره‌ی تن من است، هر چه او را خشنود سازد، مرا خشنود ساخته و هر چه او را بیازارد، مرا آزرده است و من می ترسم که با اینکار، فاطمه از دین و آیین خود بازگردد. آنگاه، پیامبر دست فاطمه را بگرفت و از خانه بیرون آورد و به مردم گفت: هر کس او را می شناسد، که می شناسد و هر کس که نمی شناسد، بداند که او، فاطمه، دختر [

صفحه ۱۶۶] محمد است، او پاره‌ی تن من و قلب و روح من است، هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند، خدای را آزرده است. گرچه عباس محمود عقاد، اصل این داستان را تصدیق کرده است، اما دیگر محققان و مورخان، آن را به طور قطع تکذیب و نفی نموده‌اند. عقاد، در کتاب خود بنام فاطمه زهرا و فاطمیون می‌نویسد: «زندگانی زناشویی و مشترک امام و فاطمه زهرا، هرگز به اختلاف دچار نگردید، مگر در آن هنگام که امام علی در نظر داشت که دختر ابوجهل را به همسری خود درآورد. این حادثه، در روایات مختلفی نقل شده است. و شاید تصمیم علی در این کار، به دنبال خشمی بوده که در برابر بی‌اعتنائیهای فاطمه، بوی دست داده و شاید هم غرائز بشری این خواهش را در دل او پدید آورده بود، کاری که از نظر شرع، ممنوعیت نداشت، گرچه از لحاظ عرفی، و عاطفی، چنین اقدام، به ویژه هنگامی که زوجین با یکدیگر، در کمال صفا و صمیمیت‌اند، قابل قبول نیست.» دکتر بنت شاطی نیز، ضمن تصدیق اصل ماجری گوید: «لیکن اینکار از نظر قوانین اسلام، منعی نداشت و تعدد زوجات، در شرع جایز بود و علاوه، پیامر اسلام، خود در آن زمان، سه زن، در یک خانه داشت که عایشه دختر ابوبکر صدیق و حفصه دختر عمر بن الخطاب که موجب عزت اسلام بود، در میان ایشان دیده می‌شدند. اما چگونه پیامبر کاری که خداوند مجاز فرموده، تحریم کرده است و کاری که برای خود بی‌اشکال می‌دید، برای پسر عم خود اجازه نمی‌داد؟ اگر ناراحتی و آزرده‌گی خاطر فاطمه را در چنین حال در نظر بگیریم، مگر دختران ابوبکر و عمر از این کار ناراحت و آزرده خاطر نبودند؟ پس چگونه رسول خدا چیزی را که نسبت به دختران مسلمانان دیگر روا می‌داشت، نسبت به دختر خود تجویز ننمود؟ مگر او، خود در مورد تساوی زنان مسلمان در برابر قانون، نفرمود که: «اگر فاطمه، دختر محمد نیز دزدی کند، دستش را باید قطع کرد؟» بهر حال، این مسئله از موارد معضل و از مواقف مشکل است و حل آن نیازمند دقت و تحقیق بیشتری است.» باری، پیامبر خدا، خود می‌دانست که علی قانونا، حق تجدید فراش دارد، [صفحه ۱۶۷] لیکن از نهایت محبتی که به دختر خود احساس می‌کرد، از دیدن آن که عزیزترین فرزندش به رقیب مبتلی گردد، آزرده خاطر بود و از این که دختر دلبنده‌اش به چنین مصیبت کوبنده‌ای که شاید تاب تحمل آن را نداشت، گرفتار آید، سخت اندوهگین و پریشان بود. و از سوی دیگر، علی می‌خواست که با دختر عمر و بن هشام مخزومی ازدواج کند، آیا خداوند رضا می‌داد که علی، دختر پیامبر خدا و دختر دشمن خدا را، در یک خانه و در زیر یک سقف، جمع کند؟ عمرو بن هشام یعنی ابوالحکم بن هشام، همان ابوجهل است که پیامبر و مسلمانان هیچ کدام جنایات او را فراموش نکرده بودند که چگونه برای از میان بردن دعوت اسلامی تلاش می‌کرد. این مرد، همان دشمن خداست که به افراد طایفه قریش گفت: «می‌بینید که محمد، به جز بدگویی و دشنام به بتهای ما و ناسزا نسبت به پدران ما و احمقانه شمردن افکار و اندیشه‌های ما، کاری ندارد، اینک ما تصمیم گرفته و با خدا عهد کرده‌ام که فردا، با سنگی عظیم که کسی را قدرت برداشتن آن نباشد، در کنار او مترصد بنشینم و همینکه به سجده شد، آن را بر سرش بکوبم، این تصمیم من است، شما آزادید که با من موافقت و همکاری کنید و یا مخالفت ورزید، من چنان خواهم کرد، بگذارید پسران عبد مناف، هر چه می‌خواهند با من بکنند.» و نیز، این همان کسی است که به قصد تمسخر و طعن بر رسول خدا، می‌گفت: «ای گروه قریش، محمد می‌پندارد که لشکریان خدا که مامور شکنجه‌ی شما در آتش دوزخند، نوزده نفرند، در حالی که جمعیت شما، از همه‌ی مردم بیشتر است، آیا هر صد تن از شما حریف یکتی از آنان نیست؟» که بعد از آن و دنبال این طعنه‌ها، این آیه شریفه بر پیامبر نازل شد «و ما جعلنا اصحاب النار الاملائک و ما جعلنا عدتهم الا فتنه للذین کفروا...» [۵۹] یعنی: «موکلین دوزخ را، گروهی فرشتگان قرار دنده و عدد آنها را برای آزمایش کافران، چنین تعیین نمودیم...» و باز، همان مردی است که با حکیم بن حزام بن خویلد که می‌خواست، در آن روزهای غم‌انگیز محاصره [صفحه ۱۶۸] مسلمانان در شعب ابوطالب، برای عمه خود، خدیجه، غذائی ببرد، در آویخت و به او گفت: می‌خواهی، تا برای بنی‌هاشم طعام ببری؟ به خدا که هم اکنون، در شهر مکه رسوایت خواهم ساخت و همچنان، گریبان او را گرفته بود و رهایش نمی‌کرد و به همین مناسبت این آیه نازل گشت «ان شجرة الزقوم طعام الایم کالمهل یغلی فی البطون کغلی الحمیم...» [۶۰] یعنی: «همانا که درخت

زقوم، خوارک گناهکاران است که چون چرک جراحت باشد و در شکمشان هم چون آب آتشناک می‌جوشد». و در کتب سیره آمده است که: وقتی، گروهی از نصارای حبشه، به مکه آمدند، تا درباره‌ی محمد و نبوت وی که مطالبی در اطراف آن شنیده بودند، تحقق نمایند و نتیجه را به اطلاع کسان خود برسانند، ایشان، همین که در مجلس پیامبر حضور یافتند و سخنان او را استماع نمودند، بیدرنگ به اسلام گرویدند و ایمان آوردند. گویند: همین ابوجهل، سر راه برایشان بگرفت و گفت: امیدوارم که بیابان مرگ شوید، آخر شما را فرستاده‌اند، تا در مورد محمد تحقیق و کنجکاو کنید، هنوز ننشسته، دین خود را رها کردید و او را تصدیق نمودید؟! من تاکنون، کاروانی احمق‌تر از شما ندیده‌ام. و نیز آورده‌اند که: همین مرد، اندکی پیش از هجرت پیامبر به مدینه، توطئه‌ای ترتیب داد، تا از هر قبیله قریش، جوانی چالاک و حریف برگزینند و به هر یک، شمشیری بران داده شود، تا همگی بر محمد، حمله نموده و او را از پای درآورند و به دین گونه خود او پایمال شود و خون بهاء، در تمام آن قبایل سرشکن گردد. باری، از این جهات بود که پیامبر خدا از شنیدن خبر ازدواج علی با دختر چنین مردی، آنقدر خشمگین و برافروخته شده بود، زیرا امکان نداشت، دختر این مرد، رقیب دختر رسول خدا شود. و از سوی دیگر، این نیز امکان نداشت که علی راضی شود، تا به جای رسول خدا، ابوجهل را بنشاند و دامان چنین مردی شود، او هرگز حاضر نبود که دل [صفحه ۱۶۹] عزیزترین دختر پیامبر را بیازارد و در نتیجه، پیامبر را که بمنزله پدر او بود، آزار دهد، این، همان دختری است که پدرش، رسول خدا به او فرموده بود: خداوند، تو را و هیچ یک از فرزندان تو را عذاب نخواهد کرد. و نیز درباره‌ی او گفته بود: چون قیامت بپا شود، خداوند تمام مردم اولین و آخرین را در یک جا، گردآورده آنگاه، منادی بانگ بردارد که پروردگار فرمان داده که همگی سرها بر زیر افکنید و چشمها فروبندید، اینک فاطمه، دختر محمد است که می‌خواهد بر صراط بگذرد. و از ابوسعید خدری مروی است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، گفت: از آسمان هفتم می‌گذشتم، دیدم که مریم و مادر موسی و آسیه همسر فرعون و خدیجه دختر خویلد در آنجا هر یک کاخی از یاقوت داشتند، اما فاطمه، دختر محمد را هفتاد کاخ از مرجان قرمز بود که به مروارید مرصع و مزین شده و درها و تخت‌های آن را، از یک جنس چوب ساخته بودند. این، همان زهرا است که به غایت، مورد محبت پدرش، پیامبر خدا است، گفته‌ایم و باز هم می‌گوییم که امکان نداشت، دختر رسول خدا با دختر دشمن خدا زیر یک سقف گرد آیند. یحیی بن سعید قطان گوید: در حضور عبدالرحمن داود حرثی سخن از گفته‌ی پیامبر به میان آمد که در مورد ازدواج علی با دختر ابوجهل، فرموده: «اجازه نمی‌دهم، مگر آنکه علی بن ابی‌طالب بخواهد دختر مرا طلاق گفته و دختر ایشان را به همسری خود درآورد». ابن داود گفت: تجدید فراش با وجود و حیات فاطمه، بر علی حرام بوده است، زیرا که خداوند می‌فرماید: «ما آتاکم الرسول فخذوه و مانهاکم عنه فانتهوا» [۶۱] یعنی: آنچه را که پیامبر به شما دهد، بپذیرید و از آنچه شما را نهی فرماید، بازایستید. و پس از آنکه پیامبر خدا گفت: اجازه نمی‌دهم. - دیگر برای علی حلال نبود که با وجود فاطمه، تجدید فراش کند، مگر آنکه پیامبر خود اجازات می‌داد. علاوه بر آنکه با گفته‌ی آن حضرت که: «فاطمه، پاره‌ی تن من است، هر که او را خشنود کند، مرا خشنود [صفحه ۱۷۰] نموده و هر که او را بیازارد، مرا آزاده است». پس برای علی حرام بود که دست به چنین کاری زند، زیرا که با این عمل خود، پیامبر را آزاده می‌ساخت و خداوند می‌فرماید: «و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله» [۶۲] یعنی: شما حق ندارید که پیامبر خدا را آزار دهید. تنها یک پرسش در این مسئله، باقی است که چه وقت بود که امام علی تصمیم گرفت، تا زنی دیگر در ازدواج آورده و به اصطلاح، رقیب زهرا سازد؟ مورخان و راویان احادیث، در پاسخ این مطلب، سکوت کرده و به زمان خواستگاری علی از آن زن، اشارتی ننموده‌اند، با آنکه مساله، در نهایت اهمیت بوده و هست، لیکن چنین بنظر می‌رسد که این واقعه، باید در همان اوایل ازدواج علی با فاطمه اتفاق افتاده باشد. گرچه برای این نظر هم دلیل و روایت و سندی در دست نداریم، اما از مجموع قرائن، این حدس در ذهن انسان قوت می‌گیرد که این چنین تصمیم بفرض صحت نقل، ناچار زمانی صورت گرفته که هنوز فاطمه با خشنونت‌های طبع علی خونگرفته و علی نیز، آمادگی تحمل فاطمه اندوهگین را که از جدایی مادر از دست رفته و دوری خانه‌ی نخستینش ناآرام

بود، حاصل نکرده بود یعنی هیچ یک از دو همسر، به خلق و خوی و شرایط خاص یکدیگر، آشنایی کامل نداشتند. و مورخان به سبب وجود همین قرائن، خواسته‌اند، تا آن حادثه را، در حدود سال دوم هجری، تخمین بزنید یعنی پیش از آنکه نخستین ثمره خجسته، از ازدواج زهرا و علی، در سومین سال هجرت، چشم به جهان گشاید. تا آن جا، آنچه که لازم بود، درباره‌ی حادثه تجدید فراش علی نوشته شود، ذکر گردید، لیکن باید دانست که گروهی از مورخان و نویسندگان وقوع چنین جریانی را، بکلی انکار کرده و آن را مستند بر روایتی جعلی و تخیلی دانسته که محققان تاریخ، آن را تصدیق ننموده‌اند، از آن جمله، استاد سید محمد صادق صدر، بر این داستان خط بطلان کشیده و معتقد است که تنها راوی و جاعل این حدیث، مردی بنام [صفحه ۱۷۱] مسور بن مخرمه است که آن را، از خود ساخته و در دست و دهان‌ها انداخته است. این، حق استاد فوق‌الذکر بود که نظر وی را درباره‌ی این داستان، نقل نماییم؛ زیرا که در گفتار او و در دفاعی که از مقام ارجمند امام نموده، حقایقی موجود است که مرا نیز به قبول عقیده او متمایل می‌سازد. و اصولاً- چگونه قابل تصور است که علی، مردی که در آنشب پرمخاطره و وحشت‌زا، در بستر پیامبر خدا، به خفت، تا جان وی به سلامت ماند، اکنون در برابر او و پاره‌ی تنش اینگونه رفتار کند؟! اینک، آنچه در این مساله از مسور بن مخرمه، در ضمن چند روایت آمده، یاد نموده و پاسخ به آنها را به عهده استاد محمد صادق صدر وامی‌گذاریم: ۱- از مسور بن مخرمه روایت شده که از رسول خدا بر منبر، شنیده است که فرمود: «پسران هاشم بن مغیره، از من اجازه خواسته‌اند تا دخترشان را به همسری علی به ابی‌طالب درآورند، بدانید که من اجازه نمی‌دهم، باز هم اجازه نمی‌دهم، مگر آنکه پسر ابی‌طالب بخواهد زهرا را طلاق گفته و با دختر ایشان ازدواج کند که دختر من پاره‌ی تن من است، هر که او را خشنود کند، مرا خشنود کرده و هر که او را بیازارد، مرا آزرده است.» این را شیخین [۶۳] در کتاب خود نقل کرده‌اند ترمذی به صحت آن گواهی داده است. و در روایت بخاری با این تفاوت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، گفت: «همانا که فاطمه از من است، هر کس او را بخشم آورد، مرا خشم آورده است.» ۲- هم چنین از مسور نقل شده که: پیامبر خدا بر همین منبر، سخن می‌گفت و من، در آن روزها، پسری بودم که محتلم می‌شدم، آن حضرت فرمود: «فاطمه از من است و از آن می‌ترسم که در اثر اینکار، دین خود را فروگذارد.» آنگاه از داماد دیگر خود که از فرزندان عبد شمس بود، به نیکی یاد کرد و تمجید و ستایشش نمود و گفت: «او، دامادی نیکو برای من بود، هر چه می‌گفت، راست می‌گفت و هر وعده و پیمان که می‌نهاد، وفا می‌کرد، اینک من حلالی را حرام و حرامی را حلال نمی‌کنم، لیکن [صفحه ۱۷۲] به خدا سوگند که هرگز ممکن نیست دختر پیامبر خدا و دختر دشمن او در یک مکان گرد آیند.» ۳- و باز از همین مرد روایت شده که: علی بن ابی‌طالب دختر ابی‌جهل را خواستگاری کرد که با حضور زهرا در خانه‌اش، با آن دختر ازدواج کند، ولی چون فاطمه از آن قصد آگاه شد، نزد پدر آمد و گفت: پدر جان، خویشان تو می‌گویند که هیچگاه به خاطر دخترانت خشمگین نمی‌شود، اینک علی می‌خواهد، تا با دختر ابوجهل ازدواج کند. مسور گوید: پیامبر از جای برخاست و خود شنیدم که پس از شهادت به خدا، گفت: اما بعد، من یکی از دختران خود را به ابی‌العاص بن ربیع دادم و او براستی و صداقت با من رفتار کرد، بدانید که فاطمه، پاره‌ی تن من است و هیچ دوست نمی‌دارم که او در اثر این جریان، دین خود را رها سازد و بدون شک، ممکن نیست که دختر رسول خدا و دختر دشمن وی در ازدواج یک مرد و در یک خانه گرد آیند. و به دنبال اعتراض پیامبر، علی از خواستگاری صرف نظر نمود. این را شیخین و ابو حاتم نقل کرده‌اند. ۴- و در روایتی دیگر از مسور بن مخرمه آمده که: علی بن ابی‌طالب، حسن بن حسن را نزد من فرستاد، تا دختر مرا برای خود خواستگاری کند، بر حسب این روایت، مسور با فرستاده‌ی علی قرار می‌گذرد، تا در تاریکی شب با یکدیگر ملاقات کنند و چون حاضر می‌گردد، مسور حمد و ثنای خدای به جای آورده، آنگاه می‌گوید: من هیچ نسبت و پیوندی را، همچون نسبت و پیوند با شما گرامی نمی‌دارم، لیکن چکنم که رسول خدا فرمود: «فاطمه، پاره‌ی تن من است، هر که او را اندوهگین کند، مرا اندوهگین کرده و هر که او را شادمان سازد، مرا شادمان ساخته و روز رستاخیز، همه‌ی خویشاوندیها و پیوندها گسسته گردد، به جز نسبت و پیوند با من که همچنان استوار خواهد ماند.» و

با آنکه دختر پیامبر در خانه‌ی تست، ازدواج با دختر من، او را اندوهگین خواهد کرد، و پس از این سخن، علی از کار خود عذرخواست و از سر آن درگذشت. این حدیث را احمد در مناقب ذکر کرده است. [صفحه ۱۷۳] اما حقیقت امر آن است که، چنین سخنان که مسور بن مخرمه از رسول خدا درباره‌ی ازدواج علی با دختر ابوجهل نقل کرده، کذب محض بوده و هرگز چنین مطالب از آن حضرت صادر نشده است، هم چنانکه تجدید فراش از جانب امام نیز، امری محال است که حتی تصور آن در زمان حیات فاطمه زهرا، ممکن نیست. و با توجه به آنکه در آیه مباهله [۶۴] علی، نفس پیامبر و همچون خود او به حساب آمده است، چگونه ممکن است که رسول خدا با آنهمه کرامت اخلاق، برای تعریض و طعن نسبت به علی، از داماد دیگر خود، براستی و درستی و وفاداری یاد کند؟ عمر بن الخطاب و ابن عباس و دیگران از اصحاب نقل کرده‌اند که پیامبر خدا گفت: یا علی، من در نبوت از تو ممتازم که پیامبری بر من خاتمه یافته، اما تو به هفت صفت از همگان ممتازی و هیچکس را از قریش، با تو، در آنها سرهمسری نیست: تو نخستین مردی از ایشان که به خدا ایمان آوردی و از همه کس، به پیمان خدای پای بندتر و نسبت به فرمان حق پایدارتری، مساوات تو در تقسیم مال در میان مردمان، از همه بیشتر و نسبت به زیر دستان خود، از همه دادگرتی، در دادرسی، آگاه‌ترین و در پیشگاه خداوند، از همه ممتازتر. آیا می‌توان تصور کرد که چنین مردی که در میان صحابه، از همه کس به پیمان حق، پای‌بندتر و وفادارتر است، نسبت به پیمان خود با رسول خدا، در مورد عزیزترین دختر و پاره‌ی تنش، بی‌وفایی کند و پیمان شکنند، با آنکه خود از همه کس به آن حضرت نزدیکتر بود؟ و چگونه ممکن است امام، با آنکه از همگان در امر خدا پایدارتر معرفی [صفحه ۱۷۴] شده و از همه نزد پروردگار مقرب‌تر و ممتازتر است، - نعوذ بالله - نسبت به پیامبر خدا پیمان شکنی نماید؟ تازه بفرض محال که فرض محال محال نیست، اگر امام چنین قصدی داشت کافی بود که پیامبر، شخصا به او اشارتی کند، و چه حاجت که به منبر رود و چین و چنان گوید؟ مسور در نقل این داستان دروغین، به این اکتفا نکرده که امام را مایل به ازدواج با این و آن معرفی نماید، بلکه او را خواستگار دختر خود نیز، قلمداد کرده است و گوید: که من، با نصیحت و اندرز، او را از این کار منصرف ساختم. این خود یکی از مصائب اسلام است و لا- حول و لا- قوه الا- بالله. آنچه از روایت چهارم، بوضوح برمی‌آید آنست که خواستگاری علی از دختر مسور، در زمان حیات و زندگی زهرا بود که وی در پاسخ درخواست امام گفته است: «... و دختر پیامبر در خانه تست و اگر دخترم را به تو دهم، او دل‌تنگ می‌گردد»، در حالی که بزودی با ذکر خلاصه‌ای از شرح زندگانی مسور، معلوم خواهیم داشت که او در هنگام رحلت رسول خدا، پسری هشت ساله بوده است و با توجه به آنکه زهرا بنابر اشهر روایات، شش ماه پس از رحلت پدر در گذشته است، بنابراین، قهرمان دروغ‌ساز و جعال داستان در آن وقت، بیش از هشت سال و شش ماه نداشته است، پس وی در چه زمان ازدواج کرده؟ و چه وقت صاحب آن دختر شده که مورد توجه امام قرار گرفته و از او خواستگاری نموده است؟؟ بدون هیچ تردید، ابن مخرمه از داستان خواستگاری علی تا وی زنده بوده است، سخنی نگفته، بلکه پس از سالها و سالها از زمان رحلت او و پس از آنکه حساب کارها در میان مردم به تباهی افتاد و بی‌حساب شد، به این دروغسازها دست زده است، اما بیچاره نمی‌دانست که ما بخواست خداوند متعال، و پس از گذشت هزار و چند صد سال، مراقب اوضاعیم و او و اعمال او را زیر نظر می‌داریم. از همه‌ی اینها گذشته، این مرد با ذکر این داستان جعلی، به مقام مقدس و والای [صفحه ۱۷۵] زهرا علیها السلام نیز جسارت کرده است، زیرا که به دورغ، به پیامبر خدا نسبت داده که فرموده است: «فاطمه از من است و من می‌ترسم که دین خدا را از دست بدهد.» که بدون شک، چنین سخن از دهان پیامبر خارج نشده که او، خود درباره‌ی فاطمه فرمود: «او بانوی بانوان جهان است» و آن کس که مقامی این چنین مقدس دارد، چگونه ممکن است که در اثر ازدواج شوهرش با زنی دیگر، در دین خود متزلزل شود و از کیش و آیین خویش دست بردارد؟! علاوه، مطلب دیگری که مشت این دروغ‌پرداز را می‌گشاید و مجعول بودن این گفته‌ها را روشن می‌کند، آن است که این مرد مدعی است که پیامبر خدا بر عرشه منبر و در حضور گروهی از مردم، به این سخنان پرداخته و اگر چنین بود، چگونه شد که دیگران آنها را نشنیده و نقل ننمودند؟ در حالیکه هیچکس جز این

مرد، حتی دشمنان علی نیز، این قصه را نقل نکرده‌اند. تاریخ زندگانی مسور، روشن می‌سازد که او با امام دشمن بوده و با دشمنان وی سر و سر داشته و به احتمال فراوان همین امر او را به ساختن این دروغها انگیزه داده است. و اینکه، مواردی از حال و زندگانی او را که در کتابهای اصابه و استیعاب نقل شده، یاد می‌کنیم: ۱- مسور، خواهر زاده‌ی عبدالرحمن بن عوف است و در جریان شورای خلافت که عمر آن را پایه‌ریزی کرده بود، او را می‌بینیم که پیوسته، گرد خالوی خود می‌گشته و همراه او بوده است و کیست که نداند که عبدالرحمن عوف تا چه حد، با امام دشمنی، داشته و چگونه و با چه حيله در آن شوری، علی را از خلافت دور کرده است؟ و با این اوصاف، حال خواهر زاده‌ی او نیز، واضح خواهد بود. ۲- مسور، به هنگام رحمت رسول خدا صلی الله علیه و سلم، پسری هشت ساله بود، او دو سال پس از هجرت، متولد گردید. ۳- در استیعاب آمده است که: مسور، به سبب فضل و دین و حسن رای که داشت [صفحه ۱۷۶] مورد توجه خوارج بود، گرد او می‌گشتند و او را بزرگ می‌داشتند و رای و نظر او را به کار می‌بستند و ارج می‌نهادند. ۴- در اصابه ذکر شده است، که: مسور، شبهای شورای خلافت، در کنار خالوی خود، عبدالرحمن عوف بود و اسرار سیاست و رموز آن را از وی فرامی‌گرفت. و بعدها با پسر زیر دست مصاحبت و موافقت داد. و چون او برای نخستین بار در محاصره افتاد، مسور نیز، با او بود و سرانجام، یکی از سنگهای منجنیق به او اصابت کرد و به زندگانش پایان داد. ۵- همچنین در اصابه آمده است که بغوی از قول ام‌بکر، دختر مسور نقل کرده که پدرم می‌گفت: روزی، یک نفر یهودی از کنار من می‌گذشت و پیامبر خدا وضوء می‌ساخت و من پشت سرش ایستاده بودم. ناگهان، جامه‌ی حضرت بالا رفت و مهر نبوت بر پشتش آشکار شد، یهودی از من خواست، تا رداء پیامبر را از پشتش بردارم، من نیز رفتم که چنان کنم، ناگاه حضرت مثنی آب به من پاشید. ۶- باز در همان کتاب آمده که عثمان بن حکیم از ابی‌امامه بن سهل و او نیز از مسور نقل نموده که سنگی بزرگ را حمل می‌کردم و تنها لنگ نازکی بر کمر خود بسته بودم، ناگاه گره آن باز شد و بیفتاد، من دیگر نتوانستم سنگ را زمین بگذارم و بهمین وضع، آن را به محل لازم رسانیدم، پیامبر خدا چون مرا به آن حل دید، فرمود: «برگرد و لنگت را ببند و این چنین لخت و عور راه مرو.» ملاحظه می‌شود که مسور در آن زمان، کودکی بیش نبوده، به طوری که در هنگام رحلت رسول خدا، پسرکی هشت ساله بوده و در این سن، ادراک و فهم درستی از مسائل و مطالب نداشته است و دلیل بی‌شعوری او آنکه بقول خودش، برهنه و با عورت باز راه می‌رفته است و دیگر آنکه می‌خواسته به دستور مرد یهودی، جامه‌ی پیامبر خدا را بالا زند. علاوه بر همه‌ی اینها، وی نقل کرده است که مهر نبوت، بر پشت آن حضرت نمایان گشت و این هم دروغ دیگری است، زیرا که به اجماع همه‌ی مورخان و ورات، مهر نبوت بر کتف راست رسول خدا بوده نه بر پشت او. و باز، گذشته از اینها، آنچه [صفحه ۱۷۷] که مسور در روایت دوم نقل کرده که: «پیامبر خدا بر منبر سخن می‌گفت و من در آن روزها، پسری بودم که محتلم می‌شدم.» دروغی دیگر است، زیرا که مورخان اتفاق نظر دارند که این مرد در هنگام رحلت پیامبر، هشت ساله بوده و چگونه ممکن است که پسری در چنین سن محتلم شود؟! برخی خواسته‌ی گفته‌ی مسور را که: «در آن زمان، پسری بودم که محتلم می‌شدم،» چنین تاویل و توجیه کنند که شاید او به همین دلیل، پیش از هجرت متولد شده باشد، ولی این توجیه با اتفاق مورخان در اینکه او پس از هجرت بدنیا آمده، سازگار نبوده و مردود است. و برخی دیگر در توجیه آن، گفته‌اند که کلمه‌ی محتلم، در روایت مسور، از کلمه‌ی احتلام و از ریشه‌ی حلم بکسر حاء اشتقاق یافته و حلم، بکسر حاء به معنی عقل و ضبط است و به این صورت، مفهوم سخن وی آن است که من، در آن زمان، عاقل بودم و هر چه می‌شنیدم، ضبط می‌کردم و قوه‌ی ضبط و نگهداری مطالب را داشتم، اما این تاویل نیز خطا و اشتباه است، زیرا که لفظ محتلم هرگز از کلمه‌ی حلم اشتقاق نیافته و از ریشه‌ی حلم بضم حاء و به معنی رسیدن به حد بلوغ و مردانگی است. تازه، اگر کلمه‌ی محتلم به معنی مذکور بوده و منظور گوینده از آن، عقل و ضبط مطالب باشد، این ادعائی است که عمل مسور، خود آن را تکذیب می‌کند، چه، کشف عورت نزد مردم و هم چنین بالا-زدن لباس پیامبر به خاطر یک یهودی، نشان احمقی و کمی عقل و ادراک وی در آن زمان است و می‌رساند که متوجه و مواظب رفتار و گفتار خود و دیگران نبوده است. مضافا که شرح احوال و

زندگانی مسور، او را بدشمنی و خصومت با علی متهم می‌سازد و بدین سبب، گفتار او در مورد علیه‌السلام، خالی از اعتبار و ارزش خواهد بود و به طوری که از کتب تراجم و تاریخ نقل شد، او گاهی ملازم و همدم و همنفس عبدالرحمن عوف است و بعد از او، ملازمین پسر زبیر در آمده است و ابن زبیر، همان کسی است که پدر خود را، از دوستی با علی باز گرداند و او را به صورت دشمنی، در برابر امام در آورد و با این وضع، درباره‌ی مسور، این رفیق و همکار [صفحه ۱۷۸] ابن زبیر، چه می‌توان گفت؟ وی علاوه، با خوارج همکاری و سروسر داشت و همانطور که ابن‌عبدالبر در کتاب استیعاب، به صراحت ذکر کرده است، این گروه در کارها با وی مشورت می‌کرده و از نظر او پیروی می‌نمودند. و آیا این همه ارادت و اطمینان که خوارج به این مرد داشتند، جز این جهت بوده که او را دشمن و معاند امام تشخیص داده بودند؟ و از همان سخنان که درباره‌ی امام می‌گفت، خصومت او را با کلیه افراد اهل بیت علیهم‌السلام، احساس می‌کردند، زیرا این مرد با جعل چنین اکاذیب و سخنان نامعقول، نسبت بساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و سلم، و امام علی و زهراء بتول، همگی اسائه ادب کرده و دشمنی و خصومت ابراز نموده است. باری، صرف نظر از این ماجری، زندگانی این دو همسر عزیز، در نهایت همکاری و محبت متقابل می‌گذشت، فاطمه در محیط خانه، با تمام نیرو در خدمت به شوهر خود کوشش می‌کرد و رفته رفته، خاطرات غم‌آلوده و اندوهگین از دلش رخت برمی‌بست و علی نیز، با کمال مهربانی و رافت، جانب او را رعایت می‌نمود و کوشش داشت، تا فاطمه را در سازش با زندگی سخت و نامساعد مدینه که با تندرستی او چندان موافق نبود، یاری نماید، همانطور که بسیاری از مسلمانان مهاجر به وضع مدینه و محیط جدید عادت کرده بودند. علی سعی می‌کرد تا هر چه بیشتر با فاطمه به رفق و مدارا رفتار کند و خود را به نرمی و آسان‌گیری در برابر وی وادار سازد.

فصاحت و بلاغت فاطمه

زهرا رضی الله عنها، نیز چون دیگر افراد اهل بیت، از موهبت فصاحت و بلاغت، بهره‌ای وافر داشت، سخنانش را فقراتی متناسب و جمله‌هایی یکدست و عالی تشکیل می‌داد، با نیروی گفتار خود، بر دلها فرمانروایی می‌کرد و با بیان استوار، جانها را در کمند جذبه خویش می‌کشید، بیش از هر کس، بر خزائن سرشار سخن، مالکیت داشت، به نیرومندیش در تکلم کس نبود، با نیکوترین روش‌های برگزیده سخن [صفحه ۱۷۹] می‌گفت و سرعت انتقالش از همه افزونتر بود. همه‌ی این امتیازات در خطابه‌ای که فاطمه به مخاطب با تصدی مقام خلافت به وسیله ابوبکر رضی الله عنه، و به محاجه با وی در مسئله فدک ایراد کرد، خودنمایی دارد.

خطابه‌ی آتشین و کوبنده‌ی زهرا در مسجد پیامبر

امام ابوالفضل، احمد بن طاهر در کتاب بلاغات النساء روایت کرده است که: چون ابوبکر تصمیم گرفت تا دست فاطمه، دختر رسول خدا را از فدک کوتاه سازد، وقتی این خبر به فاطمه رسید، چادر بر سر پوشید و در میان گروهی از بانوان نزدیک و خویشاوند خود، در حالیکه از شدت اضطراب، پاهای مبارکش در دامن جامه می‌پیچد، براه افتاد و همچون رسول خدا گام برمی‌داشت، تا به مجلس ابابکر که در میان گروهی از مهاجران و انصار نشسته بود، وارد شد. و در پشت پرده‌ای که با احترام او کشیده شد، بنشست و چنان ناله از دل دردمند برآورد که مردم از شنیدن آن، به ضجه و زاری درآمدند و مجلس به اضطراب افتاد. پس از آن، اندکی درنگ کرد، تا مردم آرام گردیدند. آنگاه، حمد و ثنای حضرت باری به جای آورد و بر رسول خدا صلوات و درود فرستاد. بار دیگر، مسلمانان از شنیدن نام پیامبر، به گریه شدند و چون از گریستن باز آمدند، به سخن خویش باز گشت و چنین گفت: خدای را، بر انعامش می‌ستایم و بر الهامش سپاس می‌دارم و بر مراقبش ثنا می‌گویم، سپاس بر همه‌ی نعمتها و موهبت‌های گوناگون که عطا کرده و کمک‌ها که زمان تا زمان برسانیده، سپاسی از مرز شماره افزون و از حد پاداش و جزا بیرون و از دسترس ادراک و هوش آدمی والا تر. خلاصه را به خاطر آنکه نعمت‌هاشان از خوان کرم پیایی رسد، به شکرگزاری خود فراخوانده و

خویشتن را در برابر انبوه نعم، پذیرای ستایش ایشان قرار داده است. گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست، اعتراف می‌کنم که: «لا اله الا الله»، کلمه‌ای بس ارجمند که اخلاص را تاویل آن کرد و دلها را متضمن [صفحه ۱۸۰] مفهوم آن نمود و معنی آن را در اندیشه‌ها روشن ساخت. خداوندی که دیده‌ها را توانایی دیدار او نباشد و زبانها را وصف ذاتش ممکن نه و به چگونگی وجود اقدسش اوهام را دست نیست، اشیاء را به قدرت خود از هیچ آفرید و آنها را بی‌الگوی که در برابر خود نهد، به ساخت و به مشیت خویش وجودشان بخشید، بی‌آنکه در اینکار، او را نیازی باشد و یا در صورت بندیشان، وی را سودی تصور گردد. جز آنکه می‌خواست، تا حکمت خود تثبیت کند و خلق را بر طاعت و بندگی، هشیاری دهد و قدرتش را نمایان ساخته و جهانیان را بعبودیت خویش درآورد و دعوت خود را عزیز و گرامی فرماید. آنگاه، در برابر طاعت، ثواب و پاداش و در مقابل معصیت، عقاب و کیفر نهاد، تا بندگان را از نکبت و نقت دور سازد و به بهشتشان ماوا و آشیانه دهد. و گواهی می‌دهم که: پدرم، محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست که پیش از آنکه رسالتش دهد، برگزیدش و پیش از برگزیدن نامزدش فرمود و پیش از آنکه او را برانگیزد، اختیارش کرد، آن هنگام که هنوز خلاق در پرده‌ی غیب نهان و در پوششی از هراس در پیچیده و به عدم مطلق قرین بودند. از آن جا که خدای را به سرانجام کارها، آگاهی و به حوادث روزگاران، احاطه و به زمان وقوع مقدرات وقوف بود، او را برانگیخت، تا بفرمان خدا، به جهانیان امام و پیشوا باشد و تا آنکه اجراء حکم خویش را حتمی کند و مقدرات محتوم را انفاذ فرماید. دید که امت‌ها در کیش‌های گونه‌گون، گروه گروه گشته و بر پیشگاه آتشیهای افروخته‌ی خویش، در اعتکافند و بر پای بت‌هاشان پیشانی بندگی می‌سایند و با معرفت و شناسایی حق، به انکارش درآمده‌اند، پس به نور محمد صلی الله علیه و سلم، تاریکی‌هاشان را به روشنی بدل نمود و عقده‌های ناشناخته از دلهاشان بگشود و غبار تاریکی از پیش دیده‌هاشان بزدود. او نیز (به امر حق) در میان مردم، به هدایت و رهنمایی برخاست و از گمراهیشان برهانید و پس از کوری، بینایشان نمود و به دین استوار، رهبریشان کرد و به راه راستشان دعوت فرمود. تا آنکه که خداوند او را از روی رافت و رحمت و اختیار و رغبت، [صفحه ۱۸۱] به سوی خود قبض روح نمود، اکنون، محمد از سختی‌های این جهانی بیاسوده و گرداگردش ملائکه ابرار و رضوان پروردگار غفار در طوافند و در جوار رحمت خداوند جبار آرمیده است، صلوات بر پدرم که امین وحی و برگزیده‌ی حق در میان خلق و پسندیده‌ی او بود. سلام و رحمت و برکات خداوند بر او باد. سپس، به جانب اهل مجلس رو کرده گفت: شما، ای بندگان خدا و ای پرچمداران امر و نهی و حاملین دین و وحی او، شما باید که امین خداوند نسبت به خودتان و مبلغین او نسبت به امت‌های دیگرید، زمامدار حقیقی خدا در میان شما هست و پیش از این، با شما، عهد و قراری به عمل آمده و بر حسب آن، کسی که باز مانده و تتمه‌ای از نبوت است، به سرپرستی بر شما تعیین گردیده، این، کتاب خداست، کتاب ناطق و قرآن صادق، نور فروزان و پرتو رخشان که بیان آن بصیرت‌افزا و رازهایش خالی از ابهام و ظواهر آن متجلی و آشکار است، پیروان آن مورد رشک مردم جهان شده‌اند و تابعین خود را به بهشت رهنمون است و نیوشیدن سخنانش به نجات و رهایی می‌انجاماند، بواسطه‌ی همین قرآن است که به حجت‌های نورانی خدا و به فرمانهای تفسیر شده و نوامیس در پرده و بیان‌های روشنگر و برهان‌های کافی و فضیلت‌های درخواست و رخصت‌های داده شده و قوانین مکتوب پروردگار، می‌توان دست یافت. خداوند، ایمان را برای تطهیر شما از لوث شرک قرار داد و نماز را برای آنکه از کبرتان وارهاوند و زکوه را برای پاک ساختن ارواح و نفوس و افزایش روزی و روزه را برای تثبیت اخلاص و حج را برای استحکام کاخ دین و دادگری را برای نزدیکی و تالیف دلها و فرمانبرداری از فرمانهای ما را موجب نظام و انتظام ملت اسلام و امامت و پیشوایی ما را برای امنیت از خطر و بلای تفرقه و پراکندگی و جهاد را موجب عزت اسلام و ذلت کافران و منافقان و صبر و شکیب را کمکی برای جلب خیرات و امر به معروف و نهی از منکر را برای اصلاح حال عموم و احسان و نیکوکاری نسبت به پدر و مادر را سبب جلوگیری از خشم خدا و وصله ارحام را موجب تاخیر اجل و طول عمر و قصاص [صفحه ۱۸۲] را برای احترام و حرمت خونها و وفای به نذر را سبب معرضیت آدمی برای آمرزش حق و کم نفروختن را برای تغییر خوی و عادت کم‌گذاری از حق

دیگران و نهی از میخوارگی را برای پاکیزه شدن از آلودگیها و دوری از تهمت را مانع لعنت و ترک دزدی را موجب عفت و خویشتن‌داری مقرر فرمود و برای اخلاص در قبول ربوبیت و پذیرش توحید محض و محض توحید، شرک را برای انسان محروم و ناروا ساخت (پس باید که نسبت به خداوند، آنقدر که شایسته است، رعایت نمایند و تقوی پیش گیرند، مبدا که جز به مسلمانی بمیرند) «آیه شریفه» و خدای را در آنچه امر فرموده و یا نهی کرده است، اطاعت نمایند که (در میان بندگان خدا، تنها دانشمنداند که از او هراس دارند) «آیه شریفه». پس از آن گفت: ای مردم، بدانید که من، فاطمه و پدرم، محمد صلی الله علیه و سلم است، دوباره می‌گویم و پیش از این هم گفته‌ام و آنچه که می‌گویم، نادرست نمی‌گویم و آنچه که می‌کنم، خارج از قاعده نیست (شما را پیامبری از میان خودتان بیامد که از رنجتان، رنجور می‌شد و در پرورش و ساخت و ساز شما، سخت‌کوش و حریص و نسبت به مومنان روف و مهربان بود) «آیه کریمه» اگر نسبت او را بنگرید، خواهید یافت که او، پدر من است نه پدر زنان شما و برادر پسر عم من است، نه مردان شما، چه نسبت افتخارآمیزی! رسالت خود را با انداز و اعلام خطر آغاز کرد و راه خود را از پرتگاه مشرکین بگردانید، بر سر آنان بکوفت و گلوگاهشان را بفشرد و با زبان حکمت و موعظت نیکو، براه خداوندشان دعوت نمود، بتها را درهم فرو ریخت و سر سروران را منکوب ساخت، تا آنجا که جمعی پراکنده گردید و پشت به میدان نموده، بگریختند، صبح صادق از زیر پرده‌ی شب بدر آمد و چهره‌ی تابان حق، نقاب برگرفت، حقیقت مطلق و حق محض جلوه گر شد، زمامدار دین در سخن آمد و عربده‌های شیاطین در گلو خاموش شد، خار نفاق از سر راه، به یک سو افتاد و گره‌های کور کفر و شقاق از هم بگشود تا آنکه که همصدا با گروهی تا بنده دل و تهی شکم، به کلمه اخلاص لب بگشودید، در صورتی که شما، خود بر لب گودالی از آتش، مزمره‌ی هر نوشنده و [صفحه ۱۸۳] طعمه‌ی آدم خوران فرصت‌طلب و آتشگیرانه هر شتابنده و لگدکوب هر رونده بودید، آب آلوده از گودال جاده‌ها می‌نوشیدید و قوت از برگ درختان می‌گرفتید، خواری و پستی بر شما سایه افکنده بود، بیمناک آن بودید، که مبدا شما را، به چشم زدنی، از میانه برابند، پس از اینها همه و همه‌ی اینها، خداوند شما را بدست پدرم، محمد نجات بخشید، با آنکه او، خود سخت مبتلی به ددان مردمی صورت و گرگان عرب و سرکشان از اهل کتب بود، هر گاه و بیگاه، که آتش جنگی می‌افروختند، خداوند آن را خاموش می‌گردانید (و هر دم که شاخ شیطان از پنهان‌گاه خود می‌دمید و یا ازدهایی از مشرکین دهان می‌گشود، برادر خود را در کام آن می‌افکند، او نیز، تا به مشیت مردانه‌ی خود، آن را له و نابود نمی‌کرد و از آب تیغ بران، آتش آن را نمی‌نشاند، دست بردار نبود، فرسوده و رنج برده‌ای در راه حق و سخت‌کوشی در طریق انجام فرمان خدا بود، خویشاوندی نزدیک به رسول او و سروری بر اولیاء و دوستداران پروردگار. همواره دامن کوشش به کمر زده داشت، ناصحی جدی و پندآموزی ساعی بود. در حالی که شما در آن احوال پرمخاطره، در رفاه عیش غنوده و در مامنی با یکدیگر، به شوخی و مزاح می‌گذرانیدید به انتظار آنکه حوادث بد روزگار بر سر ما فرود آید و گوش خوابانده که اخباری از این گونه، درباره‌ی ما بشنوید، به کارزار پشت می‌کردید و نبرد را می‌گریختید. اما همین که خداوند برای پیامبر خود، خانه‌ی جاویدان انبیاء و ماوای همیشگی برگزیدگان خویش را اختیار کرد، دشمنی و نفاق پنهان شما آشکار شد و جامه‌ی دین به کهنگی گرایید، خشم فروخورده‌ی گمراهان به سخن آمد و گمنام مردمان بی‌مایه دعوی نبوغ کرد و نازپرورده‌ی تبهکاران صدا در گلو انداخت و در صحن خانه‌هایتان به جولان آغاز کرد، شیطان سر خود از سوراخ به در آورد و شما را به سوی خود، آواز داد، دید که دعوت او را به قبول پاسخ می‌گویید و در او نظر به عزت می‌نمایید، از شما خواست که به پای خیزید، دید که، چه سبک برخاستید، داغتان کرد، دید که چه آتشین مزاجید! (و به دنبال این وسوسه‌ها) به غضب، داغ بر شتر دیگران نهادید و بستم، مرکب خود را در نوبت دیگران به آب بردید، با آنکه از عهد و قرار (که پیامبر با شما کرده بود) چیزی نمی‌گشت و دهانه‌ی زخم، [صفحه ۱۸۴] سخت گشاده و جسم پاک رسول خدا هنوز به خاک نرفته بود، خود را پیش انداختید و بهانه کردید که از بیم بروز فتنه، چنین و چنان کرده‌اید (آگاه باشید که در میان فتنه فرو افتاده‌اید و جهنم از هر سو، بر کافران احاطه دارد) «آیه کریمه» اما چنین کارها از شما، دور می‌نمود،

چه شد که چنین کردید؟ و کجا زیر و زبر می‌شوید؟) در حالیکه قرآن کتاب خدا در برابر شماست، مطالب آن هویدا و احکام آن روشن و هدایت‌های آن نورانی و مناهی آن چشمگیر و اوامر آن آشکارا و واضح است، با این همه، آن را پشت سر انداختید، آیا خواستید که از آن، روی بگردانید و یا چیز دیگری را در قبال قرآن یافتید و بر وفق آن حکم می‌دهید؟! «بدانید که حکم بر خلاف قرآن» برای ستمکاران نیکو بدلی نیست (و هر کس که جز دین اسلام جوید، هرگز از او نخواهند پذیرفت و در آخرت، از زیانکاران باشد) «آیه شریفه» (سپس آنقدر درنگ نکردید که این مرکب ناآشنا رام گردد و افسار دهد و بفرمان آید، به آتشگیرانه‌ها دیدید و اخگرها را افروخته‌تر ساخته و به ندای شیطان گمراه پاسخ اجابت دادید و انوار فروزان دین را خاموش کرده، سنت‌های پیامبر پاک را لگدمال ساختید، به بهانه‌ی گرفتن کف، شیر را پنهان، بنوشیدید و برای از پا درآوردن خاندان و فرزندان رسول خدا، به کمین بنشستید، ما هم، (در برابر این ستمها) همچون آنکس که دشنه‌ای در تن و ناوک و نیزه‌ای در دل فرو شده باشد، شکیبایی می‌کنیم). اینک می‌پندارید که ما را از رسول خدا ارثی نیست، (آیا از حکم جاهلیت پیروی می‌کنید؟ با آنکه کیست که حکمش از خداوند، والا-تر و برتر باشد، برای آنها که ایمان و اعتقاد دارند) «آیه شریفه». آیا به حقیقت، از موضوع بی‌خبرید؟! هرگز! بر شما، چون خورشید نیمروز، روشن است که من، دختر پیامبرم. آیا شما مسلمانان، از دل رضا می‌دهید که من، در مورد ارث پدرم، شکست خورده و زور بشنوم؟ ای پسر ابوقحافه، آیا در کتاب خدا آمده که تو، از پدرت ارث ببری ولی من، از ارث پدر بی‌بهره باشم؟! [صفحه ۱۸۵] پشت سر انداخته و از آن دست کشیده‌اید؟ مگر خداوند در قرآن نفرموده که: سلیمان، از داود ارث برد و در آنجا که داستان یحیی بن زکریا را باز می‌گوید، فرمود: زکریا گفت: «پروردگارا، مرا فرزندی ده که از من و از خاندان یعقوب، ارث برد» و نیز گوید: «در قانون خدا، خویشاوندان نسبی، برخی‌شان بر برخی دیگر، با ارث، اولویت دارند.» و باز فرماید: «خداوند درباره‌ی فرزندان سفارش می‌کند که هر پسری را از ارث، همچون دو دختر بهره باشد.» و نیز گوید: «دستور داده شده که چون یکی از شما را مرگ فرارسد، اگر مالی از خود به جای نهد، برای والدین و خویشاوندان، به نیکویی وصیت نماید که این کار، شایسته‌ی پرهیزگاران است.» حال، پنداشته‌اید که مرا از مال پدر، بهره و ارثی نیست؟ مگر خداوند شما را به آیه‌ای از قرآن، مخصوص کرده و پدرم را از حکم آن خارج ساخته و مشمول آن ننموده‌است؟ یا آنکه می‌گویید: اهل دو مذهب از یکدیگر ارث نمی‌برند و من و پدرم یک مذهب نداریم؟ یا آنکه شما، خود را از پدرم و پسر عمم به احکام خاص و عام قرآن، آگاه‌تر می‌دانید؟ حال که چنین است، بگیریید آن را، همچون مرکبی مهار کرده و جهاز بر نهاده و از آن خویشتن نمایید اما روز حشری هم هست و باتو رو در رو خواهد گردید که خداوند چه خوش داوری است و محمد چه نیکو مدعی و دادخواهی و رستاخیز، چه نیکو میعادگاهی. (در آن زمان است که تباہکاران، زیان کنند و دیگر پشیمانی، سودتان نبخشد و هر خبری را قرار گاهی است، بزودی خواهید دانست، آن کس را که عذاب رسواکننده فرو گیرد و شکنجه‌ی پاینده براندرونش ریزد.) «آیه کریمه» (پس از آن، به گوشه‌ی چشم در انصار نگریست و گفت: ای گروه جوانمردان، و ای بازوان توانای ملت و ای عهده‌داران حضانت اسلام، این نادیده گرفتن حق من از سوی شما چه معنی دارد؟ و این تغافل در دادخواهی از من چرا؟ مگر پدرم، رسول خدا نفرمود: «حق هر کس را در رعایت از فرزندانش، ملحوظ دارید؟» با چه شتابی، و چه زود چنین شدید و با چه عجله‌ای، از من دست کشیدید! با آنکه شما را [صفحه ۱۸۶] توانایی آن هست که مرا در اینکار، یاری دهید و در آنچه در طلبش سخت می‌کوشم، یآوری نمایید. شاید فکر می‌کنید که محمد مرده است، (آری) فاجعه‌ای سخت سهمگین بود که بر همه جا غبار غم پاشید، فقدانی که هرگز پرنمی‌شود و شکافی که هرگز جبران نخواهد گشت، با غیبت او، پهنه‌ی گیتی به سیاهی نشست و در مصیبت او، اختران آسمان نقاب کسوف بر چهره کشیدند، امیدها در نومیدی نابود گردید و کوهها از هم فرو ریختند، حریم‌ها از میان رفت و حرمت‌ها تابه شد، (آری) که مرگ او، همان بلای بزرگ و آن مصیبت عظمی بود که بر ما فرود آمد که هیچ فاجعه‌ای به پایه‌ی آن نرسد، لیکن پیش از این، قرآن، کتاب خدا، جل شانه‌ی، آن را به صراحت یاد کرده و پیش‌بینی نموده بود، آیات آن را در ایوان

خانه‌ها تان، شبها و روزها، به الحان مختلف و به تلاوت و خوانندگی، قرائت می نمودید و پیش از او، انبیاء سلف نیز، با آن روبرو گردیده بودند، «مرگ» سرنوشتی محتوم و حکمی قاطع (و محمد، جز پیامبر نیست که پیش از وی، پیامبران آمده و در گذشته‌اند، پس اگر بمیرد و یا کشته شود، باز پس می گردید؟ و هر کس که باز پس گردید، هرگز خدای را زانی نرساند و لیکن سپاسداران را، خداوند پاداش و جزا خواهد داد.) «آیه شریفه» ای پسران برومند قیله [۶۵] آیا دلتان رضا می دهد که مرا در مورد ارثیه پدرم، بکوبند و خرد کنند؟ در حالی که شما، چشم در چشم من دارید و صدای مرا می شنوید، گردهم جمع می شوید و انجمن و اجتماعتان هست، فریاد دادخواهی مرا استماع می کنید و از حال و کار من، همه‌ی شما آگاهید، برای یاری من، شما را عده و عده فراوان است، ساز و برگتان هست، سلاح و سپر دارید، التماس من بگوش شما می رسد ولی جوابم نمی گوید و ناله‌ی [صفحه ۱۸۷] استغاثه‌ام را می شنوید و با این حال، بداد من نمی رسید، شما که برزمندگی معروف و به خیر و صلاح مشهورید، شما، همان برگزیدگان منتخب و منتخبان برگزیده‌اید که با قبایل عرب، کارزارها کردید، رنجها و زحمتهای بر خود نهادید، با امت‌ها شاخ در شاخ افکندید و با ددصفتان پست نبردها نمودید، تا شما به کاری اقدام نمی کردید، ما هم اقدام نمی نمودیم و شما نیز، به دستور ما گردن می نهادید، تا آنکه به وجود ما، آسیای اسلام به گردش آمد و شیر در پستان روزگار آمده گردید، نعره شرک در گلو خفه شد و فوران گناه بیارمید، آتش کفر بیسفر و دعوت به هرج و مرج و بی نظمی متوقف ماند و دین، نظام و انتظام پذیرفت، اکنون چه شده که پس از آن احوال، باز بسر گردانی دچار آمده‌اید و پس از آن هویدایی، به پنهان کاری پرداخته‌اید و بعد از آن همه کوشش و تلاش، به عقب باز پس گراییده و بالاخره پس از ایمان و عقیدت، مشرک و بی دین گردیده‌اید؟ (چرا با آنها که پیمانهای خویشان بکشستند و در راندن پیامبر پافشاری نمودند، نبرد نمی کنید؟ اینها که در آغاز، از خود شما شروع نموده‌اند، آیا از ایشان می هراسید؟ با آنکه سزاوارتر است که از خداوند هراس نمایید، اگر به واقع، ایمان آورده‌اید.) «آیه شریفه» آگاه باشید، می بینمتان که بی وقفه، سر براه پستی و انحطاط نهاده‌اید و آن کس را که باید، قبض و بسط امور جامعه را در دست گیرد، از زعامت و منصبش دور نموده‌اید، می بنیم که با آسایش خلوت گزیده‌اید و پس از تنگی‌ها که در معیشت داشتید، براحث و گشایش افتاده‌اید، از آنچه که در درون خود ذخیره نموده بودید تهی شده و آنچه را که بگواری خورده بودید، باز گردانده‌اید. (چه باک اگر شما و هر آنکس که در زمین می زید، همگی کافر گردند که خداند بی نیاز و ستوده است.) «آیه کریمه» آگاه باشید که من، آنچه گفتم، با توجه و آگاهی کامل به رسوایی‌ها و سست [صفحه ۱۸۸] عنصری‌هایی است که شما را فرو گرفته و نیرنگها و فریب کاریهایی است که دلها تان احساس می کنند. اما اینها که گفتم، جوش درون و رزاهایی بود که در سینه داشتیم، زهری از دردهای دل آزرده بود که بیرون ریختیم و براهینی بود که ارائه نمودم. (لیکن، اکنون که کاری از پیش نمی رود) بگیریید این شتر مغضوب را و از پشت آن سواری برید. اما بدانید که این مرکب را، پشت، مجروح و پای، فرسوده است، آن را ننگی است که تا ابد بر دامانتان خواهد نشست. بر آن، داغ خشم و غضب پروردگار و ننگ جاوید خورده، و از پی خود، آتشی دارد که در دلها زبانه خواهد زد. (شگفتا) آیا در پیش چشم خداوند دست به چنین اعمال آلودید؟! اما (بزودی، ستمکاران در خواهند یافت که به کجا زیر و زبر شده‌اند.) «آیه شریفه» و من، دختر همان کسم که اعلام خطر تان می نمود و از عذابتان می ترسانید، من نیز، رویاروی خود، عذابی سهمگین برای شما احساس می کنم. حال، هر چه می خواهید بکنید، ما هم، آنچه که باید، انجام خواهیم داد، شما منتظر باشید که ما نیز انتظار می داریم. [۶۶]. [صفحه ۱۸۹] معروف است که حضرت زهرا رضی الله عنها، صاحب روحیه‌ای قوی بود، بر ملک سخن فرمانروایی داشت و در کمال فصاحت و بلاغت سخن می گفت: چون بر کرسی خطابه، جلوس می کرد، دلها و جانها را، در اهتزاز می آورد. همین سخنانی که وی در حضور گروهی از مهاجران و انصار ایراد کرد، خود نشانه‌ای از حضور ذهن و قدرت خطابه اوست که بدون آمادگی از پیش، چنان نیرومندانه سخن گفت. [صفحه ۱۹۰] گرچه از او، اشعار زیادی نقل نشده است، اما آنچه که به او نسبت می دهند، از سبکی روشن و خالی از تکلف و تعسف حکایت می کند. گویند: فاطمه، پس از رحلت پدرش، رسول

خدا صلی الله علیه و سلم، یکروز که به زیارت پاکش رفته بود، ساعتی در آنجا توقف کرد و بسیار بگریست و این ابیات را انشاء نمود: قل للمغیب تحت اطباق الثری ان كنت تسمع صرختی و ندائیا صبت علی مصائب لو انها صبت علی الایام عدن لیالیا قد كنت ذات حمی بظل محمد لا اغتشی ضیما و کان جمالیا [صفحه ۱۹۱] فالیوم اخشع للذلیل و اتقی ضیمی و ادفع ظالمی بر دائیا فاذا بکت قمریه فی لیلها شجنا علی غصن بکیت صباحیا فلا جعلن الحزن بعدک مونتی و لا جعلن الدمع فیک و شاحیا ماذا علی من شم تربت احمد ان لا- یشم مدی الزمان غوالیا یعنی: «بگوی آن کس را که رخ در نقاب خاک نهان کرده، که اگر ناله و فغان مرا، می شنوی، (پس بدان) که آنقدر بر جانم بلا و اندوه ریخته که اگر بر روزها فرود آید، هم چون شبهای تار شوند. آری گذشت آن زمان که در سایه‌ی محمد، که زیبایی و شکوه زندگیم بود، از [صفحه ۱۹۲] هر تعرض مصون بودم و از ستمگرانم اندیشه‌ای نبود. اما امروز، باید که به فرومایه‌ای کرنش کنم و بدین وسیله، خویشتن از ستم نگاهدارم (که ستمگر از بس بحریم من نزدیک شده)، باید که با گوشه‌ی عبا او را از خویشتن برانم. اگر قمریان شب هنگام، بر شاخسار گریه و ناله‌ی اندوه سر می دهند، من، هر بامداد نیز، در ناله و گریستنم. (پدر جان) پس از تو، دیگر حزن و اندوه، مایه‌ی زندگی من شده و در سوک تو، دیگر سرشک غم زیب (دامان) من گردیده است. سزااست آن کس که عطر مرقد محمد را تنفس کرده کحه دیگر، مشک و عنبر نبوید و این‌ها را به چیزی نشمارد.» و نیز به هنگام مرگ پدر، این ابیات را بخواند: قد كنت لی جبلا الوذ بظله فالیوم تسلمنی لاجرد ضاحی قد كنت جارحمی ما عشت لی و الیوم بعدک من یریش جناحی [صفحه ۱۹۳] و اغض من طرفی و اعلم انه قدمات خیر فوارسی و سلاحی حضرت منیته فاسلمنی العزا و تمكنت ریب المنون جراحی یعنی: «وجود تو، برای من هم چون کوهی بود که در سایه‌ی آن آرامم بود، اما اکنون، مرا در آفتاب سوزان، تنها رها ساخته‌ای. تا تو بودی، در سایه‌ی حمایت بودم اما امروز که تو رفته‌ای، دیگر چه کسی بال و پر مرا نوازش و نیروی پرواز خواهد داد؟ (اینک) سختی‌ها را به دوش جان می شکم و می دانم که دیگر والا-ترین شهسوارانم در گذشته و جنگ‌افزار از چنگم بیرون شده است. با مرگ خود، مرا به دست مصیبت‌ها سپردی و حوادث ناسازگار زمانه مرا شکسته و خرد نموده است.» و هم چنین این ابیات را: قل صبری و بان عنی عزائی بعد فقدی لخاتم الانبیاء یا عینی اسکبی الدمع سحا و یک لا تبخلی بفیض الدماء یا رسول الا له یا خیره الا ه و کهف الایتام و الضعفاء قد بکتک الجبال و الوحش و الط یر کذا الارض بعد سح السماء و بکاک الحجون و الرکن و الشمس سعریا سیدی مع البطحاء و بکاک الاسلام و اذ صار فی الناس غریبا من سائر الغرباء لو ترى المنبر الذی كنت تعلقو علاه الظلام بعد الضیاء یعنی: «در مرگ خاتم انبیاء، شکیبایم کاهش گرفته و اثر مصیبت و سوک او در من آشکارا شده، ای دیده، باران اشک فروبار، مبادا که از سرشک خونین دریغ نمایی. ای فرستاده‌ی خدا وای برگزیده‌ی حق، ای که بی پدران و ضعیفان را پناه بودی، در سوک تو، کوهها و ددان و پرندگان و نیز پهنه‌ی خاک، از پس زاری آسمان، گریستند. [صفحه ۱۹۴] در مرگ تو، ای سرورم، حجون [۶۷] و رکن و مشعر و زمین بطحاء، همه گریان شدند. بعد از تو، اسلام همچون غریبان به غربت افتاد و غریبانه گریست. اگر می دیدی، منبری را که بر آن، فرازمی شدی، چگونه تاریکیها، بعد از آن همه روشنی، بر آن فرود آمده است.» باری و بالاخره، در فصاحت و بلاغت فاطمه زهرا، جای هیچ شگفتی نیست که وی، پرورش یافته‌ی خانه‌ی نبوت بود و از پدر خود که از همه سخندان‌تر بود، سخنها شنیده و پس از آن، در خانه‌ی شوی، طی سالها، به سخنان امام، علی بن ابی طالب که دوست و دشمن در بلاغت او سر اعتراف فرود آورده‌اند، آشنایی پیدا کرده و به آیات قرآن، چه در نماز و چه در اوقات دیگر، گوش سپرده بود و همانطور که سابقا یاد کردیم، فاطمه در رفتار و سخن گفتن، هم چون پدر خود بود و مردم، از شباهت این پدر و دختر، با یکدیگر سخن می گفتند، هم چنانکه عایشه ام‌المومنین گوید: «فاطمه، از همه کس شبیه‌تر به پیامبر، سخن می گفت.» و بسیاری از روایان موثق نظر عایشه را، تایید نموده‌اند.

بخش‌هایی از خطابه‌ی حضرت زهرا در مجلس ابی‌بکر

اشاره

«... و خداوند، نماز را برای زدودن کبر از جان شما قرار داد و زکوه را برای پاک نمودن نفوس و افزایش روزی و روزه را برای اثبات مرتبه اخلاص بندگان و حج را برای استحکام کاخ دین و دادگری را برای نزدیکی و تالیف میان دلها و فرمانبرداری از ما را برای انتظام و نظم ملت اسلامی و امامت و پیشوایی ما را برای امنیت از بلای تفرقه و پراکندگی و جهاد را برای عزت اسلام و ذلت کافران [صفحه ۱۹۵] و منافقان و صبر و شکیب را کمکی برای جلب پاداش خیر و امر به معروف و نهی از منکر را برای اصلاح حال عموم و احسان و نیکوکاری نسبت به پدر و مادر را برای جلوگیری از خشم خدا و صله ارحام را برای تاخیر اجل و سبب طول عمر و قصاص را موجب حرمت خونها و وفای به عهد و نذر را برای معرضیت بندگان نسبت به آمرزش حق و کم نفروختن را برای تغییر دادن خوی کم دادن و کم گذاشتن از حقوق مردم و نهی از میخوارگی را برای پاکیزه شدن از آلودگی و دوری از تهمت را برای جلوگیری از لعنت و دوری از رحمت و ترک دوزدی را موجب عفت و خویشتن داری مقرر فرمود و نیز شرک را برای اخلاص بندگان در ربوبیت خود، محرم و ممنوع ساخت، پس باید که نسبت به خداوند، آنقدر که شایسته است، ملاحظه کنید و تقوی پیش گیرید، مبدا که جز به مسلمانی بمیرید، و خدای را در آنچه امر فرموده و یا نهی نموده است، اطاعت کنید که حقا، از خداوند، تنها بندگان عالم و داننده‌اش می‌ترسند.» زهرا، در این قسمت زیبا از سخنرانی هود، از حقیقت بزرگی که امتیاز دین اسلام، بر سایر ادیان و شرایع است، پرده برداشته و برای شنوندگان خود، ترسیم نموده که اسلام همانا عقیده و نظام و راه و روش زندگانی انسانها و فهرستی است جامع از همه‌ی جوانب حیات آدمی و برنامه‌ای است کلی، برای تنظیم همه‌ی خواسته‌های بنی آدم که به صورت یک قانون‌گذاری سترک در آمده و تمام مشکلات زندگانی انسان را بررسی کرده و در هر مورد، راه حل مناسب با مصلحت و سازگار با حکمت و خرد، معرفی نموده است. این حقیقت بزرگ و این امتیاز ارجمند دین خدا، مغفول غنه بسیاری از دینداران امروز واقع شده و تحت تاثیر تمدن فاتح غرب و به پیروی از آن، دین را به طور کلی، از زندگی و حیات، جدا تصور کرده‌اند. لیکن با مطالعه این فقرات گرانقدر از خطابه زهرا رضی‌الله عنها، آشکار خواهد گردید که وی، در این وقت که از فلسفه اسلام و محتوای عام و شامل آن، سخنان به میان [صفحه ۱۹۶] آورده، در این صدد نبوده است که ثابت کند که اسلام، نظامی است که فرد را، مذهب و جامعه را، منظم ساخته و دولت را استواری و استحکام می‌بخشد، بلکه این موارد، به عنوان مسائلی بدیهی مطرح شده که هیچ مسلمانی در آن زمان، هر قدر هم که سطح معالم دینی و معارف اسلامی و ایمانش، ضعیف بوده، در آنها شک و تردیدی روا نمی‌داشته است، زهرا علیها السلام، از ذکر این معالم و تعلیمات، بیان حقایق دیگری را در نظر داشته که به آن امور مرتبط و پیوسته است، او می‌کوشد که اهداف عالی اسلام را که موجب گردیده تا مقررات و قوانین دینی، به این صورت خاص و با این کیفیت مخصوص مشخص شود، به شنودگان خود گوشزد نماید و ایشان را، با حقایقی که به منزله‌ی پایه و زیر بنای دستورات مذهبی است آشنا سازد و به عبارت دیگر، خواسته است، تا علل و اسبابی را که سبب شده که نظام اسلامی به این ترتیب و با این وضع معین، تحدید و تقنین گردد، توضیح دهد. و در این جا، خالی از ضرورت نیست که نسبت به مفاهیم اسلامی که در این خطابه ارزنده و این تحفه گرانقدر که زهرا، به نسلهای آینده‌ی اسلام مرحمت کرده است، تاملی ولو مختصر به عمل آید:

نماز

زهرا علیها السلام، حکمت تشریع نماز را متعرض گردیده و آن را در جمله‌ای کوتاه، خلاصه نموده، می‌گوید: «و خداوند، نماز را

برای زدودن کبر، از جان شما، قرار داد.» بنابراین، نماز، در منطق زهرا، آدمی را، از پستی گاه تکبر، فراکشیده و بر تخت تواضع و فروتنی می‌نشانند، و اصولاً، هدف اسلام، از عبادت و بندگی خداوند متعال، حصول آزادگی و آزادی، در انسانهاست که اگر نخستین گام بندگی با اخلاص همراه باشد، به چنان حریت و آزادگی خواهد انجامید که آدمی دیگر، در برابر هیچ نیرویی، هر قدر هم سهمگین باشد، تسلیم نگردیده و خضوع نمی‌نماید، اعتراف به عبودیت و بندگی حق، صورتی از حیات را، با جوانب مختلف آن، در نظر [صفحه ۱۹۷] مسلمان ترسیم می‌کند که با خصیصه خضوع و فروتنی، در برابر خداوند عزیز و حکیم سرشته شده است و بدین معنی، بندگی، تنها اعتراف بذات اقدس باری، به عنوان خالق خلق و آفریدگار جهان آفرینش و هستی نیست، بلکه عبادت، عملی است که آدمی با انجام آن، اعلام و اعتراف می‌کند که هستی، مطلقاً، از خداوند سبحان است و تنها اوست که حاکم مطلق و فرمانروای کل آفرینش است و بس و به ناچار، قانون‌گذاری به جز خداوند نخواهد شناخت که تنها اوست که بر کلیه مصالح و مفاسد و موجبات بلندی و پستی انسان آگاه است و بس. پس از این گونه اقرار به وجود پروردگار و صفات اقدس او، آدمی، به هنگام نماز، خود را همراه با چنان قطع و یقین، در برابر حق تعالی می‌بیند و از او کمک و هدایت می‌طلبد و با روزانه پنج بار تکرار این عمل، نفس و وجدانش بخضوع مستمر و پیوسته، عادت کرده و پرورده می‌شود و جوانب مختلف زندگانی خود را، با چنین طرز تفکری متناسب و آمیخته می‌سازد، این تکرار و تمرین، بهترین وسیله تصفیه و تهذیب نفس است که مسلمان، خود را و مشاعر خود را، با اوامر و نواهی خداوند تطبیق می‌دهد و در راه آسمانی دین حق، گام برمی‌دارد. و به همین جهت، قرآن کریم این حقیقت را، این گونه اعلام فرموده که: «ان الصلوه تنهى عن الفحشاء والمنکر» یعنی: (همانا که نماز، از اعمال زشت و ناپسند باز می‌دارد) و اینک به روشنی می‌توان دریافت که، نماز، در معنی و مصداق حقیقی خود، مفتاحی است که آدمی را، در طریق حق، سلوک می‌دهد، سلوکی خالی از هر گونه بیهودگی و انحراف و تباهی، هم چنانکه نماز، انسان را بر ضد جرائم پیدا و پنهان بیماریهای هرزگی و فساد و تبهکاری، مصمونیت می‌بخشد. فاطمه زهرا، نماز را به عنوان نخستین فریضه حق تعالی و آن را بلافاصله، بعد از ایمان به خدا، و وسیله‌ای برای تهذیب روح آدمی از زنگ تکبر و خودپسندی معرفی نموده است زیرا که نماز گزار، در وجدان و باطن خود، می‌یابد که او و سایر موجودات این جهان بدیع، همگی در سطح عبودیت و بندگی مطلق، نسبت به خداوند [صفحه ۱۹۸] یکتا، قرار گرفته‌اند و آن زمان که این عبودیت را در فکر خود، مرور می‌دهد، احساس می‌کند که با عبادت حق تعالی، از بندگی نسبت به هر چیز، جز خداوند یکتا، آزاد است و بدین ترتیب، مردم، همگی در جو واحد عبادت و بندگی خدا زندگی دارند و با این حساب، جمله ایشان از نظر بزرگی و بزرگواری، در یک سطح بوده و اختلافی از این حیث، در میان ایشان نیست. و در این شرائط است که به ناچار، هر گونه رسوم و مظاهر خودپسندی و تکبر، از مجتمع مسلمانان که در محیط رسالت اسلامی زیست می‌کنند، الغاء شده و از میان می‌رود.

زکوة

به ظاهر شگفت‌انگیز است که زهرا علیها السلام، «زکوة را سبب پاکیزگی روان آدمی و افزایش روزی» او، ذکر نموده است. در صورتی که دربادی نظر، انفاق مال، موجب نقصان آن می‌گردد، لیکن این شگفتی از میان خواهد رفت چون در نظر آوریم که کمک و مساعدت مالی، نسبت به ضعیفان و درویشان، موجب بالا رفتن سطح زندگی و درآمد ایشان گردیده و در نتیجه، قوه‌ی خرید آنان بالا می‌رود و بدیهی است که با افزایش قوه خرید در افراد جامعه و در اثر توجه بیشتر نسبت به خرید کالاها و خدمات، سطح تولید بالا رفته و در نتیجه، به افزایش درآمد و گشایش بیشتر در زندگی همه‌ی مردم خواهد انجامید. علاوه، خداوند متعال که روزی بخش و رزاق علی الاطلاق خلق است، به آنها که از اموال خود، در راه خشنودی او به مستمندان بخشش و مساعدت می‌کنند، پاداشی چند برابر مرحمت نموده و وسایل پیشرفت و سعادت ایشان و فراهم می‌فرماید، که اگر در وضع کسانی که دست

کمک و سخاوت به سوی نیازمندان و ناتوانان دراز کرده و در امور خیر شرکت داشته و واجبات مالی خود را می‌پردازند، بنگریم می‌بینیم که ثروت و سود اغلب ایشان، در خط تصاعدی بالا رفته و فزونی گرفته است. [صفحه ۱۹۹]

روزه

زهرا علیها السلام، از فلسفه روزه، یاد کرده و آن را «برای اثبات درجه اخلاص بندگان» ذکر نموده است. آری، آدمی، اخلاص خود را نسبت به خداوند متعال، در آن هنگام اثبات و یا تثبیت می‌کند که بتواند در راه خشنودی او، بر غرائز حیوانی و شهوات خود پیروز آید و آنها را در جهت معقول و معتدل که افراط و تفریط را در آن راه نباشد، سوق داده و بکار اندازد. عبادت روزه، والاترین نمایشگر قدرت انسان، در ضبط نفس خویش و تسلط بر شهوات و تمایلات است که تنها، با یک اراده و تصمیم، از خوردن و آشامیدن و امور دیگری، خودداری کرده و بدین وسیله، اخلاص و بی‌ریایی خود را نسبت به حضرت پروردگار جهان به اثبات می‌رساند.

حج

فاطمه علیها السلام، در این باره می‌گوید: «خداوند حج را به سبب استحکام بنیان دین قرار داد.» این فریضه مقدس اسلامی، دارای والاترین هدفها و بزرگترین مقاصد است، در این عبادت است که آراء و افکار و نظرات جوامع مختلف اسلامی با یکدیگر، برخورد نموده و تبادل انظار میان مسلمانان در امور مهم شئون مختلف، حاصل می‌گردد. هر یک از اعمال و مناسک حج، اشاره به حقایقی دارد که افراد معمولی از درک و فهم آن عاجزند. مثلاً: طواف برگرد خانه‌ی خدا، اشاره‌ای است پنهانی بر آنکه فعالیت انسان‌ها باید که بگرد یک نقطه، دوران کند، نقطه رضای حق، تبارک و تعالی. آدمی با این عبادت، تمرین می‌کند که پیوسته، برگرد نقطه خشنودی خداوند بگردد و در تمام اعمال و حرکات خود، چشم از این مرکز نورانی فرونبرد و از آن غفلت ننماید. [صفحه ۲۰۰] علاوه از این‌ها، حج، گنگره بزرگ و گسترده‌ی اسلامی است که هر سال، صدها هزار مسلمان را از نقاط مختلف گیتی در یک جا و به کنار یکدیگر، گرد می‌آورد، تا هر کس از تجارب و آراء و افکار برادران هم کیش خود استفاده کند و با این ترتیب است که حج، موجب استواری کاخ دین و اجتماع مسلمانان و سبب عظمت و رفعت جهان اسلام می‌گردد.

عدالت

حضرت زهرا، عدالت و دادگری را «موجب نزدیکی و الفت دلها» یاد نمود. بی‌شک، عدالت، اساس استقامت در نظام اجتماعی و ضامن حصول امنیت و آرامش در میان همگان است. تنها قوانین عادلانه است که شایسته‌ی دوام و پایداری است، قوانینی که همه را به یک چشم بنگرد و میان ثروتمند و درویش و شریف و و ضعیف و توانا و ناتوان فرق و امتیاز نگذارد. در منطق اسلام، قوی و نیرومند کسی است که حق از آن او باشد... و ضعیف ناتوان، آن کس که در کار خود شکست خورده و برای اعتقاد نظر خود دلیلی نداشته باشد... و شریف و والا، آنکه از مواهب و نعمت‌هایی که یافته و از نیروهای خود، در راه خیر استفاده نماید... و ضعیف و پست، کسی است که از سطح چهارپایان و حیوانات، قدمی فراتر نتواند گذارد... ولی با تمان این تفاسیل، همه‌ی این اشخاص و کلیه این طبقات، در برابر قانون برابرند، ترازوی عدالت در میان ایشان پا گرفته و با مقیاسهای درست و سنجش‌های بی‌کم و کاست، بر ایشان فرمان می‌راند و به این وسیله تبعیض بین افراد و یا دسته‌های مختلف اجتماع که سبب بروز کینه و تحریک دشمنی در آنان می‌گردد، از میانه [صفحه ۲۰۱] رخت می‌بندد و به گفته‌ی زهرا علیها السلام، اسباب نزدیکی و الفت میان دلها به

بهترین وضع، صورت خواهد پذیرفت.

لزوم فرمانبری از اهل بیت پیامبر خدا

زهرای علیها السلام، در ضمن بیان فلسفه احکام دین اسلام گفت «اطاعت از فرمان ما، اهل بیت پیامبر، سبب نظام و انتظام ملت و جامعه اسلامی قرار داده شده.» شک نیست که امت اسلامی، نیازمند کسی است که پیوسته او را دست گیرد و به سوی خیر و هدایت راهبریش کند. اجتماع مسلمانان، هرگز از این راهنما و رهبر، بی‌نیاز نخواهد بود و تنها عهده‌دار این امر مهم، اهل بیت پیامبر علیهم السلامند که خداوند رجس و پلیدی گناه را از دامن پاکشان زدوده و معصوم و طاهرشان قرار داده است. و بر این اساس، اطاعت و فرمانبرداری از اهل بیت، تنها ستون اصلی و مهم‌ترین رکن در سازمان و نظام اجتماعی اسلام است. و به همین سبب، در لزوم اطاعت از ایشان، تاکید فراوان شده و پروردگار در قرآن کریم می‌فرماید: (اطيعُوا اللَّهَ و اطيعُوا الرَّسُولَ و اولی الامر منکم) یعنی: (خدایا فرمان ببرد و از رسول خدا و اولو الامر و صاحب اختیاران خود، اطاعت نمائید).

امامت

فاطمه زهرا در تکمیل موضوع اطاعت از اهل بیت، از مساله امامت یاد کرده و گفته است: (خداوند امام و پیشوایی و رهبری ما را در جامعه اسلام، مانع بروز خطر پراکندگی و تفرقه مقرر فرمود.) همانا که امامان، انوار تابنده در زمین‌اند و هم ایشانند که مردم را نسبت به احکام اسلامی، هدایت و ارشاد می‌کنند و از خطرهای و اموری که موجب تباهی و تیره‌روزی می‌شود، دورشان می‌سازند، امامان علیهم السلام، مشعل‌های [صفحه ۲۰۲] نورانی هستند که بر تاریکیهای زندگانی مردم، پرتو و نور می‌افشانند.

جهاد

زهرای علیها السلام در این زمینه فرمود: «جهاد موجب عزت و سرفرازی اسلام است.» سخنی که تردید در آن روانیست. دولتها بهر شکل که تشکیل شده باشند، نیازمند نیروی دفاع از خویش هستند، تا از تجاوز و دشمنی دشمنان و بیگانگان در امانشان دارد. قانونگذار اسلام در زمینه‌ی ضرورت جهاد، به همان مرکز ذهن انسان‌ها، اشاره و تاکید فرموده است، چه هر کس لزوم تقویت مراکز حساس کشور خود را تشخیص می‌دهد، تا بدان وسیله، از دشمنان جلوگیری کرده و از تجاوز و ستم ایشان نسبت به مردم کشور، ممانعت به عمل آید. آیه شریفه ذیل نیز به همین معنی اشاره فرموده که: «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم» [۶۸] یعنی: «برای مقابله با ایشان، هر چه می‌توانید قوه و نیرو و اسباب جنگی فراهم سازید، تا به آن وسیله دشمنان خدا و خویشان را بوحشت افکنید.» امام علی بن ابی طالب نیز، در این باره تاکید فرموده، چنین می‌گوید: «اما بعد، همانا که جهاد، دری از درهای بهشت است که خداوند آن را بر وی اولیاء مخصوص خود گشوده است، جهاد، لباس تقوی و پرهیزگاری و زره محکم و متسحکم خداوند است.»

صبر و شکیبایی

حضرت فاطمه در مورد صبر و شکیبایی، گوید: «صبر و شکیب، وسیله‌ای برای جلب بیشتر پاداش خیر است.» بدیهی است که راه اصلاح و تهذیب نفس و خودسازی، آراسته به شکوفه‌ها [صفحه ۲۰۳] و گلها نمی‌باشد، بلکه طریقی است که پستی‌ها و بلندیهای صعب و بلاهای فراوان در پیش دارد، راهی است پرمخاطره که سالک آن، باید باسعه صدر، بر مشکلات آن فائق شود و با

سختی‌های آن مواجه گردد و با دقت و پافشاری، آنها را حل و فصل نماید. و از همین جاست که نقش صبر و شکیبایی و اهمیت آن آشکار می‌شود، زیرا که به آدمی توانایی و قدرت می‌بخشد، تا بتواند راهی را که آغاز کرده، به پایان برد و بدین ترتیب، نتیجه طبیعی و حتمی صبر، همین است که پاداش بیشتر از سوی خداوند متعال را برای صابر و شکیبا جلب نموده و فراهم می‌سازد.

امر به معروف

امر به معروف، این پایه‌ی عظیم دین و این ستون استوار بنیان حق که زهرا علیها السلام، از آن، به «مصلحت عامه و مصلح همگان»، تعبیر نموده است. آری، قوام هر جامعه و استحکام اساس هر ملت، در همکاری افراد آن، نسبت به امور خیر و اعمال شایسته است. باید که هر کس، راهنمایی دیگران را در آنچه مصلحت و صلاح ایشان است، بزرگترین وظیفه خود بداند و آنان را در پیمودن راه حق و طریق فضیلت، تشویق و ترغیب نماید، تا در نتیجه، اجتماع به شاهراه ترقی و سعادت افتد و درجه آگاهی و هشیاری افراد آن بالا رود. امر به معروف در منطق زهرا که اگر آن را منطق اسلام بدانیم، خطا نکرده‌ایم، حداکثر صلاح و شایستگی ممکن را، در ملت اسلامی فراهم می‌سازد. هر فرد، در مجتمع مسلمانان، به منزله‌ی شبانی است که وظیفه مراقبت از رمه را به عهده دارد و هر کس، نسبت به افراد اجتماع خود مسئول است. و اصولاً، این توجه افراد به مسولیت و احساس وظیفه در خویش، خود ضامن حقوق همه‌ی مردم و پایه و مایه‌ی پیشرفت و رستگاری جامعه خواهد گردید. [صفحه ۲۰۴]

نهی از منکر

نهی از منکر و بازداشتن دیگران از کارهای زشت و ناشایسته، از لوازم امر به معروف است و این دو تعبیر، از یک مفهوم و از یک سرچشمه است که صلاح و سلامت و شکوفایی جامعه اسلامی، به گرد این نقطه، دوران دارد و به آن وابسته و پیوسته است. در جامعه، هر کس باید که در کندن ریشه‌ی فساد و تباهی و بدی و بدکاری، کوشش نموده و آداب و تعالیم اسلامی را عملاً و به صورتی صحیح، به آنها که از این معارف بی‌بهره‌اند، نشان دهد و راهنمایی کند... آری، هر کس باید که مبلغ خوبیها و فضیلت‌ها و مروج نیکویی‌ها و شایستگی‌ها بوده و به آنها دعوت نماید.

صله رحم

اسلام پس از تاکید درباره‌ی خانواده و امت اسلامی و همبستگی افراد آن و مراقبت از یکدیگر، نسبت به خانواده‌ی دیگری که افراد آن، به وسیله خویشاوندی و نسبت، به یکدیگر پیوسته و مرتبطاند، سفارش و توصیه می‌فرماید و صله ارحام را، از فرائض حتمی هر مسلمان می‌شمارد. حضرت زهرا علیها السلام، نیز در این زمینه، می‌گوید: «صله رحم عمر را دراز نموده و موجب ازدیاد نفرات خانواده می‌گردد.» بستگی و پیوستگی خویشاوندان و محبت و ووداد و کمک و مساعدت با یکدیگر، از مهم‌ترین عوامل آسایش و آرامش در اجتماع است.

وفاء به نذر و پایبندی به آن

زهرا علیها السلام فرمود: «عمل به نذر، آدمی را در معرض مغفرت و آمرزش حق تعالی قرار می‌دهد.» واضح است که هر مسلمانی که به نذر خود عمل می‌کند و آنچه را که در برابر خداوند متعال، متعهد گردیده، انجام می‌دهد و به آن پای بند است، در حقیقت با این [صفحه ۲۰۵] کار، فرمانبرداری خود را نسبت به پروردگار، تاکید و ابراز می‌نماید و در برابر حقی که خداوند بر او دارد،

تسلیم بوده و تمکین می‌کند و چنین کس بالطبع، خود را در معرض آمرزش و مغفرت او قرار می‌دهد.

کم گذاشتن حق دیگران

زهرا علیها السلام، در این مورد نیز، چنین می‌گوید: «کم فروشی نکردن، برای از میان بردن خوی کم گذاری از حقوق مردم قرار داده شده است.» به طور کلی اسلام، با گول زدن مردم و مغبون کردن آنان و کم گذاشتن از حق ایشان، شدیداً مبارزه می‌کند و جز عمل کردن به مقتضای عدل و داد را نمی‌پسندد، از همه کس می‌خواهد که با دیگران به تعاون و تعاضد رفتار و معامله نماید. و برای تحقیق هدف‌های یاد شده، کم نفروختن، نقش بزرگی را ایفا نموده و دیگر مجالی برای کم گذاری حق مردم و مغبون نمودن ایشان باقی نمی‌گذارد، بلکه با رعایت آن، هر فردی به حق خود می‌رسد و به آن دست می‌یابد.

نهی از میخوارگی

زهرا علیها السلام، حکمت «نهی از میخوارگی را، پاک شدن آدمی از رجس و پلیدی» ذکر کرده است.

پرهیز از تهمت و نسبت ناروا

فاطمه در این باره می‌گوید: «پرهیز از تهمت و نسبت ناروا، از لعنت مانع می‌شود.» آری، که هر کس بکوشد، تا بی‌گناهی را متهم سازد و یا کسی را به بدکاری و مصیبتی که از آن، منزّه و مبری است، معیوب و منسوب کند، مورد لعنت قرار گرفته و از رحمت پروردگار، محروم و مهجور خواهد گشت. [صفحه ۲۰۶]

حرمت شرک به خداوند

حضرت فاطمه سلام الله علیها، از شرک به خداوند، چنین یاد نمود: «و خداوند شرک را حرام و ناروا فرمود، تا بندگان در ربوبیت او، مخلص باشند.» اصولاً، ایمان به خدا، مستلزم اعتقاد به یکتایی و بی‌همتایی ذات اقدس اوست و پروردگار جهان، از گناه شرک در نمی‌گذرد، لیکن هر گناه دیگر جز آن را، اگر مشیتش اقتضا کند، می‌آمزد و بدیده‌ی اغماض، در آن خواهد نگریست.

نیکی و احسان در حق پدر و مادر

فاطمه علیها السلام، در این زمینه، به سلول اولیه جوامع انسانی که همان خانواده است، اشاره داشته و منظور وی، آن قسمت از خانواده است که به منزله ستون فقرات بوده و عضو اصلی آن محسوب می‌گردد. پدر و مادر که وجود خانواده، بر آنان تکیه دارد و اگر چه نحوه فعالیتشان در جو زندگانی، با یکدیگر متفاوت است، لیکن در ساختمان جامعه، دارای نقش مهم و سازنده‌ی واحدی بوده و در حقیقت، کار موثر و ارجمند هر یک، مکمل کار دیگری است، پدر، در خارج از محیط خانه کوشش می‌کند و برای کسب معاش و ایجاد آسایش و رفاه افراد خانواده رنج می‌برد و مادر از سوی دیگر، به دلایل فیزیولوژیکی و روانی، امور داخلی خانه را عهده‌دار است، کودکان را پرورش می‌دهد و از آنها مراقبت و مواظبت نموده و به خاطر ایشان، از خواب و آسایش خود چشم می‌پوشد و خلاصه، فعالیت خارجی پدر را برای تنظیم امور خانواده، تکمیل می‌کند. دین اسلام که همان طریق جاوید الهی است، نسبت به کار پدر و مادر و اثر سازنده‌ی ایشان، در طی قرون و روزگاران، ارج نهاده و با این آیه شریفه از قرآن، منزلت و

مکان آنان را، بوالا-ترین سطح رسانیده و فرموده است: «و قضی ربک الا تعبدوا الا یاه و بالبدین احسانا اما یلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل [صفحه ۲۰۷] لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریماً...» [۶۹] یعنی: (پروردگار تو فرمان داده است که به جز او را می‌پرستید و به پدر و مادر خویش، نیکی کنید، هرگاه یکی از آن دو یا هر دو، نزد تو، به پیری رسیدند، مبادا که بروی ایشان، اف بگویی و مبادا که ایشان را برنجانی، بلکه با ایشان با احترام سخن بگویی...) می‌بینیم که خداوند متعال بر انسان فرض و حتم نموده که نسبت به پدر و مادر، نیکی کند و رعایت ایشان را بر خود لازم دانسته و دل ایشان را، ولو با اشاره‌ای که موجب دلتنگی‌شان شود، نرنجاند. و از آنجا که رعایت حقوق والدین را، چنین محترم و واجب شناخته، عدم رضایت و دلخستگی آن دو را بر فرزندان، ناروا و محرم و موجب خشم و سخط خود اعلام نموده است و از این رو، زهرا علیها السلام، نیکی به پدر و مادر را، موجب نجات از خشم و سخط خداوند، ذکر کرده است که آدمی را از غضب او و در نتیجه، از هلاک و تباهی و فناء و نابودی حفظ می‌نماید.

قصاص

در اینجا زهرا رضی الله عنها، درباره‌ی حقیقتی بزرگ از حقایق استوار قانون‌گذاری دین اسلام، یعنی مفهوم قصاص، سخن می‌گوید، گرچه رسالت اسلام بر اصل تربیت نفوس و تصفیه وجدان و ارائه راه راست، استوار است، لیکن به این قدر اکتفا نموده و تنها به تشریع مقرراتی که آدمی را، به صورت مسلمانی حقیقی و موردپسند اسلام پرورش دهد، قناعت نفرموده، بلکه چون مجتمع اسلامی، هر چند در سطح عالی و نمونه قرار گیرد. باز هم از وجود انگلهای موزی که می‌کوشند. تا با مقدرات این رسالت بزرگ و با سرنوشت پیروان آن بازی کنند، خالی نخواهد بود. لذا در کنار مقررات تربیتی و قوانین مهذب اخلاق و وجدان، قوانینی نیز، به منظور حفاظت اجتماع تشریع فرموده که جلو این قبیل کسان را گرفته و مجال بازی با سرنوشت این امت [صفحه ۲۰۸] و یا قانون‌گزار آن را باقی نگذارد. و در طلیعه این نوع مقررات. مواد قانونی قصاص که معارضه و معاقبه به مثل را مقرر می‌دارد. وضع و تقنین نموده است که به حکم آن، جان در برابر جان، و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان، مورد قصاص قرار می‌گیرد. این مقررات متقن اسلامی موجب می‌شود که جامعه از نوعی دفاع در برابر بازیگران با سرنوشت انسانها و متجاوزان، برخوردار گردیده و در نتیجه، از چنین اعمال ناروا، چه به صورت عمد و چه به خطا، مصونیت یابد. هدف اسلام از تشریع قواعد قصاص، احترام و حرمت خود فرزندان امت و حفظ توازن و تعادل و ثبات اجتماعی است، زیرا که آدمی چون می‌یابد که نظامات و مقرراتی در جامعه هست که او را در برابر تجاوز دیگران، حفظ نموده و از او خونخواهی می‌کند، دیگر خود را مجبور نمی‌بیند که شخصا و به آن صورت که در عهد جاهلیت متداول بوده، انتقام بگیرد و خونخواهی کند و با عمل نادرست خود، ایجاد ناامنی و هرج و مرج در اجتماع نموده و در اغلب موارد، وحدت جامعه را تباه و نابود سازد. زهرا رضی الله عنها نیز، فلسفه‌ی تشریع حکم قصاص را، به همین ترتیب بیان نموده و چنین تعبیر کرده است که «قصاص، موجب حرمت خونهاست» و تنها وسیله است که از به هدرشدن خونها، جلوگیری کرده و حرمت آن را نگاه خواهد داشت، در صورتی که اگر متجاوزین اجتماع را لجام گیسخته و بدون قصاص، آزاد گذارند، فاجعه‌ها بوجود خواهند آورد. و کتاب خدا، قرآن مجید نیز، راز تشریع قصاص و فلسفه‌ی این قانون را، چنین تفسیر و تبیین فرموده است که: «ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الابالب» [۷۰] یعنی: «ای خردمندان، قصاص برای شما، موجب حیات و زندگانی است.» [صفحه ۲۰۹]

وفات پیامبر خدا

فاطمه رضی الله عنها، پس از مرگ پدر، دیگر لب به خنده نگشود و آنقدر بگریست که یکی از شش تن بسیار گریه‌کنندگان

تاریخ محسوب شد، این شش تن را «بکائین» [۷۱] خوانده‌اند: آدم که از پشیمانی بر کرده‌ی خویش، می‌گریست و نوح که بر قوم خود، به حسرت گریه می‌کرد و یعقوب که بر فرزند گمگشته خود، گریان بود و یحیی که از ترس دوزخ، مویه داشت و فاطمه که بر مرگ پدر، زاری می‌نمود و بالاخره دخترش زینب که بر شهادت همه‌ی بنی‌هاشم، اشک می‌ریخت تا آنجا که عاقبت، گریه و اندوه بسیار بر او اثر کرد و بیمار و ناتوانش ساخت. تنها، یک بار شد که زهرا پس از مرگ پدر لبخندی کوتاه، بر لبان اندوهگینش نقش بست، آنگاه که جامه‌های مردن، بر تن پوشید و در بستر مرگ بیارمید، نگاهی به اسماء بنت عمیس کرد و از دیدن تابوتی که پیش از مرگ برای جنازه‌اش ساخته بودند، تبسم نمود و فرمود: «مرا پوشانید، خداوند شما را پیوشاند.» آری این، تنها باری بود که فاطمه پس از رحلت پدرش رسول‌خدا، خندان دیده شد. زهرا، در آن موقع که رسول خدا در بستر بیماری افتاده بود، پیوسته در کنار او بود و بکارها و حوائج وی رسیدگی می‌کرد. چون سایه‌ی مرگ بر آن حضرت افتاد، فرمود: «و اکرباه» «و ای از اندوه و غم»، فاطمه از شنیدن سخن غم‌آلود پدر، و حزنی عمیق فرورفت و با ناله گفت: «و ای از اندوه پدر» پیامبر از حال زار فاطمه، پریشان شد و برای آرامش دل ریمیده‌ی دختر خود، فرمود: «دخترم، پس از امروز، دیگر برای پدرت غصه مخور.» فاطمه به خاطر می‌آورد که پدرش راز گونه، به وی گفته بود: «دخترم، زمان مرگ تو نیز نزدیک است و تو نخستین کسی هستی که از اهل بیت، به من ملحق می‌گردد»، و نیز بیاد آورد که به وی بشارت داده بود که: «فاطمه جان، راضی نیستی که سرور زنان عالم باشی؟» از تذکر این گفته‌ها، رفته رفته، اضطرابش کم شد، لیکن [صفحه ۲۱۰] نتوانست جلوی اشک‌هایی که بر رخسارش دویده بود بگیرد و ناچار، برای آن که پدر از آن آگاه نشود، آهسته سرشک از دیده پاک کرد، اما چگونه می‌توانست، اندوهی را که از این فاجعه سهمگین بر دل و جاننش چنگ می‌زد، پنهان دارد. او می‌دید که پدر محبوبش هر لحظه، در زیر بار بیماری، فرسوده‌تر می‌گردد و چیزی نخواهد گذشت، که درهای آسمان به روی او گشاده شود و فرشتگان روح و ضوان پروردگار از او استقبال کنند و به ملاقات رب جلیل، بشارتش دهند و با ذکر درجات و نعمتهای بهشتی و مقام ارجمندی که در انتظار اوست، خشنودش سازند. بالاخره، چیزی هم نگذشت که روان پاک و بزرگوار و پاکیزه‌ی او، بخشنودی در اوج عالم غیب به پرواز آمد و در ملاء اعلی و جوار پروردگار جهانیان آرام گرفت. فاطمه با مرگ پدر نازنین و مهربان و دلسوز خود، گریه‌ها کرد، حسرت و اندوه آسمان دلش را، در غباری تیره فروکشید و زبانه‌های سوزنده‌ی غم و ماتم آتش‌ها به جانش افکند. سدی، از مشایخ خود نقل نموده که: چون رسول خدا صلی الله علیه و سلم، رحلت کرد، فاطمه رضی الله عنها، در سوک او ندبه می‌کرد و به زاری می‌گفت: ابی و ابتاه اجاب ربا دعاه جنه الفردوس ماواه من ربه ما ادناه الی جبریل نعاہ یعنی: «پدرم، وای، از پدر کم که دعوت پروردگار را اجابت کرد و مکان در جنت الفردوس نمود او اکنون چقدر به پروردگار خویش نزدیک است. این، جبرائیل بود که رحلت او را به من آگاهی داد.» چون جسم پاک رسول خدا را به خاک سپردند، فاطمه به انس بن مالک گفت: «چگونه دلتان راضی شد که پیامبر را در زیر خاک‌ها، پنهان کنید؟!» و پس از آن بسیار بگریست و چنین مرثیه خوانی کرد: «اغبر افاق السماء و کورت شمس النهار و اظلم العصران و الارض من بعد النبی کثیبه اسفا علیه کثیره الرجفان [صفحه ۲۱۱] فلیکه شرق البلاد و غربها ولتبکه مضر و کل یمان ولیبکه الطود المعظم جوده و البیت ذو الاستار و الارکان یا خاتم الرسل المبارک ضوءه صلی علیک منزل القرآن یعنی: «دیگر، کرانه‌های آسمان تیره و تار شد و خورشید روز، به تاریکی افتاد و روزگار، بسیاهی نشست. پس از مرگ پیامبر خدا، زمین از شدت تاسف، رنگ ماتم گرفت و به زلزله و اضطراب درافتاد. جای آن است که خاور و باختر گیتی در این ماتم، گریان باشند و در این سوک بزرگ، قبیله مضر و اهل یمن اشک بریزند. سزاوار است که آن کوه سرافراز نیز بگیرد و کعبه پوشیده به پرده نیز زاری کند. ای خاتم پیامبران که پرتویی مبارک داشتی، فروفرستنده‌ی قرآن، بر تو صلوات و دورد فرستد.» آنگاه، مشتی از خاک قبر پدر، بر گرفت و بر دیده و چهره نهاد و گفت: ماذا علی من شم تربت احمد الا یشم مدی الزمان غوالیا صبت علی مصائب لوانها صبت علی الایام عدن لیالیا یعنی: «آن کس که عطر تربت مرقد محمد را تنفس کرده، جای آن دارد که دیگر، به روزگاران، مشک نبوید. بر من، مصیبت‌هایی

چنان سهمگین فروریخته که اگر بر روزها فرود آیند، همچون شب‌ها تیره و تار خواهند گشت.» و نیز بر بالین تربتش، زمزمه کرد: انا فقدناک فقد الارض و ابلها و غاب مذغبت عنا الوحی و الکتب فلیت قبلک کان الموت صادفنا لما نعت و حالت دونک الکتب یعنی: اینک ما تو را از دست داده‌ایم، آن چنان که زمین قطرات باران خویش [صفحه ۲۱۲] را و از آن زمان که از ما رخ نهان کردی، وحی و کتاب، روی از ما پوشیده است. ای کاش که پیش از رحلت تو، مرگ بر زندگانی ما، راه می‌گرفت و پیش از آن که خاکها، تو را از ما جدا کند، کاش ما مرده بودیم.» ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، با ایات زیر، به فاطمه تعزیت و تسلیت گفت: افاطم ان جزعت فذاک عذر و ان لم تجزعی ذاک السبیل فقبر اییک سید کل قبر و فیه سید الناس الرسول یعنی: «ای فاطمه، در سوک پدر، اگر با زاری بنالی، معذوری، لیکن بهتر که چنین جزع نمایی، زیرا که مرقد پاک پدر تو، گرامی‌ترین قبرهاست که در آن، سرور جهانیان، رسول خدا آرمیده است.» ام‌ایمن، پرستار پیامبر، از همه کس اندوهگین‌تر و غم‌آلودتر بود، چنان می‌گریست که در جای خود، بیهوش می‌شد، به آن شدت، که نه دیگر، سخن می‌یارسست گفتن و نه، جنبشی می‌توانست کردن. وقتی از سبب این همه گریه و اندوهش پرسیدند، گفت: می‌دانستم که پیامبر خدا بزودی از میان ما خواهد رفت، لیکن گریه‌ام بدان سبب است که دیگر وحی آسمانی از ما، قطع گردید. حضرت زهرا بعد از رسول خدا علیه الصلوه و السلام، هفتاد و پنج روز و به گفته‌ی صادق رضی‌الله عنه، یک صد و هفتاد و پنج روز، زندگی کرد و در این مدت، هرگز شادمان و خندان، دیده نشد. هر هفته، روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه، به زیارت قبول شهیدان می‌رفت و به یاد روزگاران گذشته، چنین مویه می‌کرد: «اینجاست، آنجایی که رسول خدا می‌ایستاد و در آنجا، نماز می‌گزارد و دعا می‌کرد و با این حال بود، تا زندگیش پایان گرفت. و از باقر علیه‌السلام، روایت شده که: بعد از مرگ رسول خدا، دیگر، کسی زهرا را خندان و شادمان ندید، تا آنکه که شمع زندگانش به خاموشی گرایید. و در سیره نبویه آمده که: فاطمه بعد از پدر خود شش ماه زندگانی کرد و در تمام این مدت، لب به خنده نگشود. [صفحه ۲۱۳] و نیز روایت شده که: فاطمه پس از رحلت پدر، پیوسته، همچون سوکواران، پیشانی و سر خود را می‌بست، اندامی لاغر و تنی نزار و دیده‌ای گریان و قلبی پر آتش داشت، زمان زمان از فرط اندوه، بی‌خویش می‌شد، گاه به حسرت، از پسران خود می‌پرسید، کجاست پدرتان که شما را آن همه عزیز می‌داشت و بر دوش خود سوارتان می‌کرد؟ کجا رفت پدرتان که از همه کس، بر شما مهربانتر بود و راضی نمی‌شد که حتی پایتان بر زمین برسد؟ چه شده که دیگر، به خانه‌ی ما سر نمی‌زند و شما را همانند گذشته‌ها، بر دوش نمی‌گیرد؟ و نیز منقول است که: چون پیامبر خدا صلی‌الله علیه و آله و سلم، رحلت نمود، دیگر بانگ بلال [۷۲] به اذان بلند نگردید و می‌گفت: من پس از رسول خدا، برای هیچکس دیگر، اذان نخواهم گفت، تا روزی، فاطمه اظهار میل نمود که صدای موذن پدر خود را یک بار دیگر بشنود، چون بلال از ماجری آگاه شد، به اذان گفتن آغاز کرد. با بانک الله اکبر، فاطمه، پدر و زمان حیات او را به خاطر آورد و دیگر نتوانست از گریه خودداری کند و چون موذن، به جمله اشهدان محمدا رسول الله بر رسید، فاطمه بانگی کرد و بی‌هوش، نقش زمین گردید، بلال را گفتند: دست بدار که دختر رسول خدا از دنیا رفت، بلال اذان را ناتمام رها کرد، اما پس از آنکه فاطمه به هوش آمد، خواست، تا وی اذان خود را به پایان رساند. لیکن بلال از اینکار عذرخواست و گفت ای بانوی بانوان، می‌ترسم که بار دیگر، به همان وضع در آیی و به ناراحتی افتی، دختر پیامبر عذر او را بپذیرفت و از اتمام اذان، معذورش داشت. از علی رضی‌الله عنه نقل شده که گفت: چون پیامبر را در پیراهنش غسل دادم، فاطمه از من درخواست کرد، تا آن پیراهن را به وی نشان دهم، چون پیراهن را گرفت، آن را بویید و بیهوش شد و من از آن به بعد، آن جامه را از او پنهان نموده‌ام. روایت شده که: علی رضی‌الله عنه، برای فاطمه، اطاقی در گورستان بقیع ساخته [صفحه ۲۱۴] بود که آن را بیت‌الاحزان می‌گفتند. -و هم اکنون نیز باقی است، همانجا که به مسجد فاطمه مشهور گردیده و در جانب گنبد مرقد حسن و عباس واقع است. -ابن جبیر نیز به همین موضوع اشاره کرده و می‌گوید: «در کنار قبه عباس، اطاق فاطمه دختر رسول خدا قرار گرفته و مشهور به «بیت‌الاحزان» است و فاطمه پس از رحلت پدر خود، با دلی آکنده از درد و داغ، در آنجا می‌گذرانید.» [صفحه ۲۱۵]

حضرت زهرا (س) و مسئله خلافت و میراث پیامبر اسلام

اشاره

حضرت فاطمه زهرا معتقد بود که خلافت و جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، حق مسلم علی بن ابی طالب است. وی، خویشان و نزدیکان پیامبر را از هر کس دیگری، برای این کار بزرگ، سزاوارتر می‌دانست و در میان این گروه، برای علی که نبردهای سهمگین اسلام، خاطره‌ی کوششها و جان فشانیهای او را از یاد نمی‌برد و دانش و بینش او، همه کس را به اعتراف و اذعان وامی‌داشت، اهلیت و صلاحیت بیشتری قائل بود. زهرا رایی صریح و تفکری آزاد و عقیده‌ای قاطع داشت و اگر به چیزی معتقد شده و صحت آن را دریافته بود، هرگز آن را پنهان نمی‌کرد و بی‌پرده و بی‌هیچ واهمه‌ای، ابراز و اعلام می‌نمود. و از جمله عقایدی که هیچ گاه، از آن دست برنداشت، اولویت و احقیقت علی، باری جانشینی و خلافت رسول خدا برد. علی پرورده‌ی دامان پیامبر و پسر عم و داماد او و پدر حسنین، آن دو شاخه‌ی گل بوستان زندگی رسول خدا بود. علی نخستین کسی بود که به اسلام گروید و از همه کس در کارزارها کوشنده‌تر بود و به شجاعت و شهامت و دانش فوق‌العاده، شاخص جوانان قریش محسوب می‌شد. و به این جهات و امتیازات، فاطمه خلافت را، شان بی‌گفتگو و حق بی‌چون و چرا و غیر قابل انکار علی می‌دانست. زهرا پس از مرگ پدر، از دلخستگی و ملال خاطر، از مردم کناره گرفت، [۷۳] اما بعدها، لازم می‌دید که وظیفه خود را، در برابر شهر و پسرانش انجام دهد. این بود که علی او را، بر مرکبی، می‌نشاند و شبانه، به در خانه‌ی انصار می‌برد، از خانه‌ای به خانه‌ای و از مجلسی به مجلس دیگری، فاطمه از ایشان می‌خواست که ابوالحسن، علی را، در آنچه حق مسلم او بود، یاری کنند. اما همگی در جواب وی می‌گفتند: «ای دختر رسول خدا، ما، با ابوبکر [صفحه ۲۱۶] بیعت کرده‌ایم و اگر شوهر و پسر عموی تو، زودتر از آن، نزد ما آمده بود، با دیگری بیعت نمی‌کردیم». امام در پاسخ گفت: «مگر ممکن بود که جنازه رسول خدا را در خانه، رها کرده و خود به دنبال بدست آوردن سلطنت و قدرت او، با دیگران، به منازعه برخیزیم». زهرا نیز می‌گفت: «شایسته همان بود که ابوالحسن کرد و آنها هم، کاری کردند که خدا از ایشان، مواخذه خواهد فرمود». این فکر، تنها عقیده‌ی زهرا نبود، بلکه گروهی از صلحاء اصحاب پیامبر، این عقیده را داشتند و می‌ترسیدند که مبادا کار از مجرائی که رسول خدا تعیین نموده بود، خارج گردد. و بدین جهت بود که در خانه‌ی فاطمه و جاهای دیگر، گرد می‌آمدند. و با یکدیگر مشاورت می‌کردند که آیا با بیعت ابوبکر، موافقت نمایند و یا آنکه با آن، از در مخالفت در آیند؟ و بالاخره، پس از مناقشات و مباحثاتی که میان ایشان و ابوبکر و عمر روی داد، فتنه‌ها ظاهر شد و حقیقت امور آشکار گشت، ابوسفیان به امام علی، مراجعه نمود و آمادگی خود را برای بیعت با وی، اعلام کرد لیکن، امام که می‌دانست وی به قصد ایجاد فتنه و آشوب، به چنین کاری دست زده است، روی از او بتافت و گفت: «تو، در صدد چیزی هستی که ما، با آن موافقت نداریم». مرد چون از این راه نتیجه‌ای نگرفت، از طریق دیگری اقدام کرد و به سراغ عباس رفت و به او گفت: دستت را به من ده، تا با تو بیعت کنم که مردم همگی، ترا برای این کار، شایسته می‌دانند و پس از آن، اضافه کرد که بخدا، تو نسبت به ارث برادرزاده‌ات، از همه سزاوارتری. اما عباس هم، مانند علی، او را بخود نپذیرفت و روی موافق، به وی نشان نداد. فی الجمله، حضرت زهرا با آنکه به هیچ قیمت، از حق خود و عقیده‌ای که داشت دست بردار نبود، اما وقتی که از مذاکرات و مناقشات شوهرش و ابوبکر و عمر، آگاهی یافت، تصمیم به گوشه‌گیری و انزوا گرفت، و بعد از آن، دیگر از برخوردها و ملاقات با صدیق [ابوبکر] امتناع می‌نمود. تا آنکه وقتی، عمر به ابوبکر گفت: «بیا، تا به اتفاق، به نزد فاطمه رویم، زیرا که ما، او را از خود رنجانیده [صفحه ۲۱۷] و بخشم آورده‌ایم». برای اینکار، از فاطمه رخصت خواستند، اما فاطمه موافقت نکرد و اجازه ملاقات به ایشان نداد. بناچار، نزد علی رفتند و با او، موضوع را در میان نهادند، تا شاید او بتواند موافقت همسرش را جلب نماید. باری، علی موفق شد که او را راضی کند و آن دو را به حضور زهرا برد. چون نزد او حاضر آمدند، روی از آنان برگردانید و رخسار، به جانب دیوار کرد،

سلام کردند، فاطمه با صدایی ضعیف پاسخ داد، ابتداء، ابوبکر به سخن گفتن آغاز کرد و گفت: «ای محبوب رسول خدا، به خدا سوگند که من، خویشان پیامبر را از اقوام خود دوستتر می‌دارم و تو، نزد من، از دخترم عایشه محبوب‌تری. به خدا قسم که میل داشتم، روزی که پدرت، رسول خدا رحلت کرد، مرده بودم و پس از او زنده نمی‌ماندم. ای دختر پیامبر، تصور می‌کنی که من، با این اعتراف که به فضیلت قدر و شرف منزلت تو دارم، معذک می‌خواهم که تو را از حقت و میراث پدر محروم سازم؟ بدانکه این را از پدرت شنیدم که فرمود: «ما، ارثیه‌ای به جای نخواهیم گذارد، آنچه از ما باز ماند صدقه است.» زهرا گفت: اگر حدیثی از پیامبر خدا، برای شما دو تن نقل کنم، قبول می‌کنید و به آن عمل می‌نمایید؟ گفتند: آری. گفت: شما را به خدا سوگند، از رسول خدا نشنیدید که می‌فرمود: «خشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم او، خشم من، هر کس فاطمه دختر مرا دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را خشنود کند، مرا خشنود نموده و هر کس فاطمه را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است!» گفتند: آری این گفته‌ی رسول خدا است که خودمان از او شنیده‌ایم، فرمود: «پس خدا و فرشتگان خدا را گواه می‌گیرم که شما دو تن مرا بخشم آوردید و رضایت خاطر مرا فراهم نساختید و من، آنگاه که پیامبر خدا را ملاقات کنم، از شما نزد او شکایت خواهم کرد و دادخواهی خواهم نمود.» ابوبکر گفت: «ای فاطمه من از خشم رسول خدا و خشم تو، به خداوند پناه می‌برم و به گریه در آمد و آنچنان زار، زار می‌گریست که نزدیک شد، قالب تهی کند و فاطمه در همان احوال، می‌گفت: «به خدا قسم که پیوسته در هر نماز، به تو نفرین خواهم نمود.» ابوبکر با این وضع، گریان از خانه‌ی فاطمه، بدر آمد، مردم گرد او جمع شدند، ابوبکر گفت: «هر کس، شب، زن خود را در آغوش می‌گیرد و شادمان با خانواده‌ی خود زندگی دارد، اما این منم [صفحه ۲۱۸] که به چنین وضع دچار گردیده‌ام و هیچ یک از شما به فکر من نیست، من هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم، بیعت مرا اقاله کنید و مرا رها نمایید.» گفتند: ای خلیفه پیامبر خدا، امر خلافت جز بوجود تو، راست نگردد، تو خود بهتر می‌دانی که اگر از اینکار کناره‌گیری کنی، دین خدای از دست بخواهد رفت. ابوبکر گفت: اگر نمی‌ترسیدم که این ریسمان پاره شود، با آن وضع که از فاطمه دیدم و سخنانی که از او شنیدم، دیگر حاضر نبودم حتی یک شب، بیعت من در گردن مسلمانی باشد.

مسأله فدک

جوهری در کتاب «قیفه و فدک» می‌نویسد: فدک، صد هزار درهم ارزش داشت، چه آن زمان که عمر سکنه آن ناحیه را، به شام کوچ داد، مقومی را مامور کرد، تا املاک و درختان خرما را آنجا را قیمت گذارد و با نظر کارشناس، عمر نیمه‌ی بهاء آن محل را به مبلغ پنجاه هزار درهم، و اموالی که از عراق آورده بودند، پرداخت کرد. حموی گوید: در فدک چشمه‌ای بود که آب، به فواره از آن می‌جهید و نخلستانهای بسیار داشت. ابن ابی‌الحدید، قمستی از نخلستانهای آنجا را، به اندازه‌ی همه‌ی نخلستانهای کوفه در قرن ششم هجری برآورد کرده است. امام موسی بن جعفر، حدود جغرافیایی فدک را به این گونه تعریف نموده: حدی به عدن، حدی به سمرقند، حدی به افریقا و حد چهارم، به ساحل دریا، جایی که جزر از آنجا عقب‌نشینی می‌کند و به سرزمین ارمنستان. مولف. تاریخ فدک، اجمالا و به طوری که دانشمند عظیم سید محمد باقر صدر در کتاب فدک در تاریخ آورده آن است که: «فدک قریه‌ای از قراء حجاز بود که تا مدینه، مسافت دو یا سه روز را برود. این سرزمین، در آغاز تاریخ خود، یهودی‌نشین و تا سال هفتم هجری در دست ایشان بود، تا آنکه خداوند رعب مسلمانان را در دل ساکنان آن جا نهاد و در مقابل نصف آن قریه، با رسول خدا صلی الله علیه و سلم، مصالحه نمودند و برخی گویند: که تمام آن جا را به آن حضرت تفویض کردند.» از این زمان، سرگذشت اسلامی فدک آغاز می‌شود و چنانچه یادآوری شد، در آغاز کار، در ملک پیامبر خدا قرار گرفت، زیرا که حکومت اسلامی آنجا را با [صفحه ۲۱۹] قهر و غلبه و نیروی نظامی تسخیر ننموده بود. [۷۴]. بعد از مدتی، پیامبر آن قریه را به دختر خود، فاطمه زهرا بخشید و همچنان، ملک فاطمه بود، تا رسول خدا رحلت نمود و بعد از آن، در عهد خلافت ابوبکر رضی الله عنه، جزء

اموال عمومی و منبع درآمدی برای دولت گردید. و چون نبوت به عمر رسید، آن را به ورثه‌ی پیامبر اکرم تسلیم نمود و تا زمان خلافت عثمان، همچنان در دست اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و سلم بود. اما هنگامی که عثمان بر کرسی خلافت جلوس کرد، بنا به نقلی، فدک را بعنوان خالصه، به مروان حکم داد و دیگر تا مدتی، مساله فدک در تاریخ مسکوت عنها باقی ماند، اما مسلمانان امیرالمومنین علی که خلیفه مسلمانان شد، بر فرض که فدک خالصه و در دست مروان بوده، آن را از چنگ وی بیرون آورده است. گویند: معاویه چون به خلافت دست یافت، نسبت به حقوق پایمال شده‌ی فاطمه و اهل بیت پیامبر، استهزاء فراوان نمود و به آن توهین و استخفاف بسیار کرد. او فدک را به سه قسمت نمود، ثلث آن را به مروان حکم و ثلث دیگر را به عمر بن عثمان و ثلث سوم را به پسرش یزید داد و به همین ترتیب، دست به دست می‌گشت، تا در زمان فرمانروایی مروان حکم، کلیه آن، به طور در بست در اختیار او قرار گرفت و بعد از وی، در تصرف عمر بن عبدالعزیز بن مروان در آمد. باری، چون عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد، تمام فدک را به فرزندان فاطمه علیها السلام، باز گرداند و به والی خود، در مدینه، ابوبکر بن عمر و بن حزم، کتبا فرمان داد، تا آن ملک را به ذراری زهرا تحویل دهد. اما والی در پاسخ خلیفه نوشت: فرزندان فاطمه، با آل عثمان و خانواده‌های دیگر وصلت کرده و صاحب اولاد و فرزندان گردیده‌اند، باید که فدک را به چه کسی تحویل و تسلیم نمایم؟ خلیفه در جواب او نوشت: «... اما بعد، من اگر [صفحه ۲۲۰] به تو دستور داده بودم که یک گاه ماده ذبح نمایی، بی شک می‌پرسیدی که این گاو چه رنگ باشد؟ از این ایرادهای بنی اسرائیلی و این گفتگوهای بی معنی دست بردار و به مجرد آنکه نوشته‌ی من به تو رسید، بی درنگ فدک را در میان فرزندان فاطمه از علی علیه السلام، تقسیم نما.» بنی امیه از این کار خشمگین شدند و عمر بن عبدالعزیز را مورد عتاب و خطاب قرار داده، گفتند: «تو با این عمل، کاری که شیخین (ابوبکر و عمر) انجام داده بودند، تخطئه کرده‌ای.» و نیز روایت شده که عمر و بن قیس با گروهی از اهل کوفه نزد عمر بن عبدالعزیز رفتند و او را در این کار سرزنش نمودند، لیکن عمر در جواب ایشان گفت: «شما نمی‌دانید ولی من می‌دانم. شما فراموش کرده‌اید و من هنوز بیاد دارم که ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم از پدرش و او از جد خود روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: «فاطمه، پاره‌ی تن من است، هر چه مرا به خشم آرد، او را نیز خشمگین می‌سازد و آنچه او را خشنود کند، مرا نیز خشنود می‌نماید.» علاوه که فدک در عهد شیخین (ابوبکر و عمر)، یکجا در دست ایشان بود و پس از آن، در اختیار مروان افتاد، او هم آن را به پدر من، عبدالعزیز بخشید، من و برادران دیگر نیز آن را از پدر خود به ارث بردیم، من از دیگر برادرانم خواستم، تا سهم الارث خود را به من بفروشند، ایشان هم برخی به من فروختند و برخی هبه و بخشش نمودند، تا آنکه تمامی فدک، ملک من گردید. آنگاه مصلحت چنان دیدم که آن را بر فرزندان فاطمه تقسیم نمایم. بنی امیه گفتند: حال که چنین تصمیم داری، پس اصل ملک را برای خود نگاهدار و منافع آن را میان ایشان بخش کن و عمر نیز سفارش ایشان را پذیرفت و بر طبق آن عمل نمود. پس از مدتی که فدک به دستور عمر بن عبدالعزیز در دست اولاد فاطمه بود، یزید پسر عبدالملک آن را از ایشان بازستانید و از آن زمان، در دست فرزندان مروان قرار گرفت و تا دولت ایشان بر سر کار بود، فدک نیز در اختیار ایشان بود. اما با روی کار آمدن ابوالعباس سفاح و بدست گرفتن امور خلافت، آن را به عبدالله بن حسن بن [صفحه ۲۲۱] حسن بن علی بن ابی طالب باز داد ولی پس از اندکی ابوجعفر منصور در زمان خلافت خود، آن را از فرزندان حسن باز پس گرفت، و باز بعد از مدتی، المهدی پسر منصور، فدک را برای چندمین بار، به اولاد فاطمه تسلیم نمود، لیکن موسی پسر المهدی آن را از دست ایشان بدر آورد. خلاصه، فدک، همچنان در دست خلفاء عباسی بود، تا آن که مامون بر اریکه خلافت تکیه زد و در سال ۲۱۰ آنجا را به فاطمین تفویض و تحویل کرد و در این باب، به قثم بن جعفر، عامل خویش در مدینه نوشت: «... اما بعد، از آنجا که امیرالمومنین با وابستگی که نسبت به دین خدا (اسلام) و به خلافت رسول خدا صلی الله علیه و سلم و خویشاوندی که با آن حضرت دارد، از هر کس دیگری سزاوارتر است که سنت رسول خدا را رعایت کند و چیزی را که پیامبر به کسی بخشیده است، به آنکس تحویل و تسلیم نماید، که توفیق و عصمت امیرالمومنین از سوی خداوند است و به خاطر خشنودی

باری تعالی است که در چنین کارها که وسیله تقرب به پیشگاه اوست، اقدام دارد. بدون تردید، پیامبر خدا فدک را به دختر خود، فاطمه بخشیده و این موضوع، آنچنان مسلم بود که هیچ یک از خویشان پیامبر، در آن تردیدی نداشت و کسی هم تاکنون، سزوارتر از فاطمه، مدعی آن نگردیده است. اینک امیرالمومنین تصمیم گرفته است که به خاطر خدا و برای اقامه حق و داد و به جهت تقرب به پیامبر، دستور وی را به اجرا گذارد و فدک را، به ورثه فاطمه باز دهد و لذا فرمان داد، تا موضوع را در دفاتر و دیوانهای دولتی ثبت نموده و به عمال و کارگزاران ولایات نیز، کتب اعلام کنند. اینک که پس از رسول خدا هر ساله در موسم حج، از مردم خواسته می‌شود که اگر کسی بر پیامبر حقی دارد و یا آن حضرت به وی وعده‌ای فرموده است، اظهار نماید تا آنچه مدتی است به او پرداخت و تسلیم گردد، در میان چنین مردمان، فاطمه از همه‌ی اولی و احق است که ادعای او نسبت به فدک و صدقه رسول‌الله، مورد تصدیق قرار گیرد. و امیرالمومنین، کتباً به مولای خود، مبارک طبری فرمان داده است که فدک را با کلیه حدود و حقوق منتسب به آن و هر چه که از برده و غله و غیر اینها در آن باشد، [صفحه ۲۲۲] به ورثه‌ی فاطمه، دختر پیامبر تسلیم نماید و آن را در ید تصرف محمد بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب و محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که از جانب امیرالمومنین بر اینکار تولیت دارند، قرار دهد، تا به صاحبان آن برسانند. پس تو، خود بدان که این بود نظر و فرمان امیرالمومنین که خداوند به او الهام فرموده و توفیقش داده که به این وسیله، به خدا و رسولش تقرب حاصل نماید و به دیگران نیز این مطلب را اعلام نما و همانطور که با مبارک طبری رفتار می‌کردی، از این پس، با محمد بن یحیی و محمد بن عبدالله نیز رفتار کن و ایشان را در امر نوسازی و ازدیاد عواید و تولیدات آنجا، با خواست خداوند، کمک و مساعدت نما. و السلام». لیکن باز چون متوکل بر سر کار آمد، فدک را از تصرف ذراری فاطمه بیرون آورد و به عبدالله بن عمر باز یار واگذار نمود، او نیز، مردی بنام بشران بن ابی‌امیه ثقفی را به مدینه گسیل داشت، تا آن یازده درخت خرما را که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، بدست مبارک خود، در فدک غرس کرده بود، قطع نماید. اما وی، پس از انجام ماموریت و قطع درختان، به بیماری فلج گرفتار شد و از مدینه بازگشت. از این زمان، یعنی زمان خلافت متوکل و پس از آنکه فدک در دست عبدالله بن عمر باز یار افتاد، دیگر به تصرف فاطمین در نیامد. «این بود، اجمالی از سرگذشت فدک و همانطور که یاد شد، وضع آن به تناسب سیاست‌های مختلف دولت وقت و حکومت زمان، پیوسته در تغییر بود و با عنایت و توجه خلیفه وقت نسبت به اهل بیت، رابطه‌ی مستقیم داشت، هر زمان که مقام خلافت را به فرزندان فاطمه، نظری مساعد و معتدل بود، فدک به فاطمین تسلیم و تحویل می‌شد و هر گاه که خلیفه نسبت به ایشان خوش‌بین نبود، باز پس گرفتن آن، از ایشان یکی از نخستین اقدامات دوره‌ی خلافت به حساب می‌آمد.» آری، انعکاس ارزش عظیم معنوی فدک از نظر مسلمانان، در قصیده‌ی دعل [صفحه ۲۲۳] خزاعی دیده می‌شود که در آن وقت که مامور آن جا را به اولاد فاطمه زهرا تحویل داد، با مطلع زیر سروده است: اصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مامون هاشم فدکا یعنی: «رخساره‌ی زمان از شادی، شکفته و خندان گشت، که «مامون، هاشم» فدک را به اولاد فاطمه باز پس داد.» محمد بن اسحق روایت کرده که چون پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، از کار خیر پرداخت، خداوند وحشت و بیمی در دل ساکنان فدک انداخت، کسی را نزد آن حضرت فرستاد و چنین مصالحه کردند که نصف آنجا، از آن رسول خدا باشد و چون فدک با لشکرکشی و جنگ فتح نشد، بنابراین، ملک طلق و خالص رسول خدا و چون فدک با لشکرکشی و جنگ فتح نشد، بنابراین، ملک طلق و خالص رسول خدا گردید. آن حضرت اجازه فرمود، تا ساکنان فدک، در همان جا باقی بمانند و سهم خود را در برابر نصف محصول آن، به عنوان مزارعه و مساقات، به ایشان سپرد و چون پیامبر رحلت نمود، فاطمه رضی الله عنها، میراث خود را از آن جا، مطالبه کرد و در مقابل، ابوبکر نیز روایتی از پیامبر نقل کرد که «ما پیامبران، چیزی به ارث نخواهیم گذاشت، آنچه از ما بازماند، صدقه است.» و گفت: من، صدقه رسول خدا را از آن وضع که داشته، تغییر نخواهم داد. حضرت فاطمه در برابر ابوبکر، به آیات قرآن احتجاج و استدلال نمود و گفته ذکر یا را که خداوند در قرآن نقل فرموده که: «یرثنی و یرث من آل یعقوب» یعنی: «از من و از

خاندان یعقوب، ارث برد» و هم چنین فرموده‌ی پروردگار را که: «و ورث سلیمان داود» یعنی: «سلیمان از داوود، ارث برد» برای مدعای خود گواه آورد که به نقل قرآن، پیامبران از خود ارث می‌گذارند، لیکن ابوبکر در پاسخ فاطمه گفت: «ای دختر رسول خدا، تو خود، عین حجت و دلیلی، تو منطق رسالت و نبوتی، من نمی‌توانم جواب سخنان تو را باز گفته و کلام تو را تکذیب نمایم، اما این ابوالحسن، میان من و تو حکم باشد، او خود، چیزی را که در جستجوی آن بودم، [صفحه ۲۲۴] به من خبر داد و مطلبی را که شنیده، ولی فراموش نموده بودم، به خاطر ام آورد.» [۷۵]. و در شرح ابن ابی‌الحدید بر نهج البلاغه، آمده است که: ابوبکر گفت: «ای دختر پیامبر، به خدا که پدرت، درهم و دیناری به عنوان ارث باقی نگذاشت و خود، فرمود: «انبیاء ارثی به جا نمی‌نهند.» فاطمه گفت: فدک، که ارث نیست، پدرم، خود، در زمان زندگانش، به بخشیده.» ابوبکر گفت: چه کسی به این مطلب، شهادت می‌دهد؟ ابوالحسن علی بن ابی‌طالب شهادت داد، ام‌ایمن نیز شهادت داد که فدک را، رسول خدا، به فاطمه بخشیده است. اما از سوی دیگر، عمر بن الخطاب و عبدالرحمن بن عوف شهادت دادند که پیامبر خدا، در آمد فدک را میان مسلمانان تقسیم می‌کرد. ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر، تو راست می‌گویی، علی نیز راست می‌گوید، ام‌ایمن هم راست گفته، عمر و عبدالرحمن بن عوف نیز راست گفتند و این، بدان معنی است که ملک و مال تو، از آن پدرت رسول خدا است، پیامبر از محصول فدک، به قدر قوت و روزی شما برمی‌داشت و باقی را در راه خدا تقسیم می‌نمود، حال شما می‌خواهید با فدک چه کنید؟ فاطمه گفت: همان کار که پدرم با آن می‌کرد. ابوبکر گفت، من، نزد تو متعهد می‌شوم که همان طور که پدرت در این مال عمل می‌نمود، عمل نمایم. فاطمه گفت: «ترا به خدا که همانطور رفتار خواهی کرد؟» ابوبکر گفت: به خدا، که می‌کنم. [صفحه ۲۲۵] فاطمه گفت: خداوند، شاهد و گواه باش. و چنین بود که ابوبکر، غله و عواید فدک را وصول می‌کرد و به قدر کفاف به اهل بیت می‌داد و باقی آن را قسمت می‌نمود و بعد از او، عمر و عثمان نیز همین طور رفتار می‌کردند و علی نیز، به همین منوال ادامه داد. [۷۶]. باری فاطمه مدعی بود که پدرش، رسول خدا صلی الله علیه و سلم فدک را به او بخشیده است و بدین جهت، آن را مطالبه می‌نمود ابوبکر از او در این دعوی، شاهد خواست. [۷۷] علی و ام‌ایمن رضی الله عنهم به نفع فاطمه، گواهی دادند. لیکن ابوبکر نپذیرفت و گفت ای دختر پیامبر، تو خود، می‌دانی که جز شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن پذیرفته نمی‌شود. در کتاب فتوح البلدان، از ام‌هانی روایت شده که: فاطمه دختر پیامبر خدا، [صفحه ۲۲۶] نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه، رفت و به او گفت: اگر تو بمیری چه کسی از تو، ارث خواهد برد؟ گفت: فرزند و خانواده‌ام. گفت: پس چگونه است که می‌پنداری، تو از رسول خدا ارث ببری، لیکن ما نه؟ ابوبکر گفت: «ای دختر پیامبر خدا، من از پدر تو، طلا- و نقره و فلان و بهمان به ارث نبرده‌ام. فاطمه گفت: سهم ما از خیر و فدک که صدقه و بخشش پیامبر به ماست، چه می‌شود؟ گفت: ای دختر پیامبر، از پدرت شنیدم که گفتم: «آن، طعمه و خوراکی بود که خداوند عزوجل به من داده بود و چون در گذشتم، میان مسلمان پخش خواهد شد.» ابن ابی‌الحدید معتقد است که نزاع و کشمکش میان فاطمه و ابوبکر، به خاطر میراث و یا بخشش نبود، بلکه مسئله سومی بود که موجب این اختلاف می‌گردید و آن، سهم ذوی‌القربی و خویشان پیامبر بود که ابوبکر مانع آن می‌شد. گویند: حضرت فاطمه زهرا نزد ابوبکر رفت و به او گفت: تو خود میدانی که خداوند در قرآن، قسمتی از مغانم که عبارت از سهم ذوی‌القربی است، برای ما اختصاص داده است و آنگاه آیه خمس را چنین تلاوت کرد: «و اعلموا انما غنمتم من شیئی فان الله خمسہ و للرسول و لذی‌القربی و الیتامی و المساکین و ابن‌السبیل ان کنتم آمنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا يوم الفرقان يوم التقی لجمعان و الله علی کلی شیئی قدیر.» [۷۸]. یعنی: «و بدانید از هر چیز که، عایدتان شود، پنج یک آن، از خدا و از رسول خدا و از خویشاوندان و یتیمان و بیچارگان و از راه ماندگان است، اگر به خداوند و به آنچه که بر بنده‌ی خود در یوم الفرقان، فروفرستادیم- آن روز که دو گروه برخورد نمودند- ایمان و اعتقاد دارید و خداوند بر هر چیز تواناست.» ابوبکر در پاسخ زهرا گفت: پدر و مادرم فدای تو و پدرت باد دستور قرآن و حق رسول خدا صلی الله علیه و سلم، و حق خویشاوندانش را سمعا و طاعه، می‌پذیرم و من هم همان کتاب خدا را که شما می‌خوانید، می‌خوانم، اما از آن

نفهمیدم که این سهم از خمس، باید که تمام [صفحه ۲۲۷] و کمال به شما تسلیم شود. فاطمه گفت: پس از آن تو و خویشان تو است؟! گفت: نه لیکن به مقدار کفاف، به شما می‌دهم و باقی را در مصالح مسلمانان خرج خواهم کرد. فاطمه گفت: نه، ابوبکر، حکم خداوند متعال چنین نیست. باری، فاطمه هیچ وقت به حدیثی که ابوبکر از رسول خدا روایت می‌کرد، اعتراف ننمود و هرگز آن را قبول نکرد و هم چنان در مطالبه ارثیه و بخشش پدر خود، پافشاری و اصرار می‌ورزید. و در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها، روایت شده است که: فاطمه، دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، بعد از رحلت پدر، از ابوبکر صدیق خواست، تا سهم الارث او را از آنچه که خداوند به پیامبر خود اختصاص داده بود، معین کرده و تسلیم وی نماید و ابوبکر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم، خود فرمود: «ما میراثی از خود به حاکم نخواهم گذارد، آنچه بماند صدقه است.» فاطمه از این سخن ابوبکر در خشم شد و تا زنده بود، پیوسته از او دوری می‌نمود. نظیر همین روایت را ابن سعد در طبقات نقل کرده و نیز، زید بن علی زین العابدین، از پدران خود رضی الله عنهم، روایت نموده که: چون فاطمه آگاه شد که ابوبکر تصمیم گرفته است، او را در فدک محروم نماید و عامل و کارگزار او را از آنجا اخراج کرده است، در میان گروهی از بانوانان خویشاوند و نزدیک خود، در حالی که پاهای مبارکش در دامن لباس فرود می‌آمد، به مجلس ابوبکر که گرداگردش جماعتی از مهاجران و انصار حلقه زده بودند، وارد گردید و در پشت پرده‌ای که به احترام او آویخته شد، به نشست و آهی چنان دردناک از دل برکشید که مردم بزاری افتادند. آنگاه قدری تامل کرد، تا اضطراب و انقلابشان فرونشست و مردم آرام گردیدند، پس از آن، لب به سخن بگشود و خدای را سپاسگزارد و به کلمه‌ی «لا اله الا الله» شهادت داد و به بندگی و رسالت محمد اعتراف نمود و به دنبال آن سخنانی بلیغ و مستوفی ایراد کرد. - پیش از این، به متن آن خطابه اشاره نمودیم - و چون گفتار زهرا به پایان آمد، ابوبکر رضی الله عنه، به پای خاست و خدای را حمد و ثنا کرد و بر [صفحه ۲۲۸] پیامبرش درود فرستاد و آنگاه گفت: ای برترین بانو و ای دخت والاترین پدران، به خدا که من از فرمان رسول خدا سرپیچی ننموده و جز به دستور او کاری نکرده‌ام، پیشاهنگ کاروان که به کاروانیان خود دورغ نمی‌گوید، من، آنچه لازم بود، گفتم و ابلاغ نمودم و تو در برابر، خشونت و درستی کردی و از من دوری نمودی، خداوند ما را و تو را بیمارزد. من، سلاح و مرکوب و کفش پیامبر صلی الله علیه و سلم را، به علی رضی الله عنه، تحویل دادم اما در مورد چیزهای دیگری که مطالبه می‌کنی، من، خود از پیامبر شنیدم که فرمود: «ما، گروه انبیاء، طلا و نقره و زمین و ملک و خانه‌ای به ارث از خود به جا نخواهیم گذارد، میراث ما ایمان و حکمت و علم و سنت است» و من، طبق آنچه که او فرمانم داده عمل نمودم و به مصلحت او اقدام کردم، توفیق، همه از ناحیه خداوند است، بر او توکل دارم و به سوی او بازگشت من است. بالجمله بر خوردها و کشمکش‌های حضرت زهرا رضی الله عنها را با ابوبکر، می‌توان در صحنه‌های زیر خلاصه کرد: نخست: کسی را از جانب خود، نزد ابوبکر فرستاد، تا در مساله ارث خود با او بحث نماید و حقوقش را از او مطالبه کند. این، نخستین اقدامی بود که زهرا صلوات الله علیها، به عمل آورد، تا زمینه را برای مداخله شخص خود در این دعوی مهیا و مساعد سازد. دوم: پس از آن، فاطمه، شخصا با خلیفه و در حضور جمعی از خواص، ملاقات کرد و با این کار، می‌خواست که در مطالبه حقوق خویش از فدک و خمس و جز اینها، شدت عمل بیشتری از خود ابراز نماید. سوم: سخنانی که فاطمه در مسجد و پس از ده روز از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، ایراد کرد که متن آن، در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، آمده است. چهارم: سخنانی که زهرا به ابوبکر و عمر در آن وقت که به عذرخواهی نزدش آمده بودند، گفت و خشم خود را نسبت به ایشان، ابراز و اعلام نمود و گفت که: در [صفحه ۲۲۹] اثر آنچه، با او کرده‌اند، خدا و رسولش را، بر خود خشمگین ساخته‌اند. (تفصیل این ملاقات، در دو کتاب امامت و سیاست و اعلام النساء آمده است). پنجم: خطابه‌ای که برای زنان مهاجر و انصار که به عیادت، در حضورش گرد آمده بودند، ایراد فرمود. ششم: وصیت وی که احدی در مراسم کفن و دفن او شرکت داده نشود. باری و بعد از همه‌ی این اقدامات، آیا کوشش و تلاش فاطمه در این راه به جایی رسید و یا آنکه بدون نتیجه باقی ماند؟ در پاسخ این پرسش، علامه سید محمد باقر صدر گوید: «تلاش و فعالیت

زهرا، از لحاظی بی‌نتیجه و از جهتی به پیروزی انجامید، از این نظر که نتوانست حکومت خلیفه را ضمن حمله سهمگینی که در دهمین روز رحلت پیامبر بر آن نمود، ساقط کند، شکست خورده تلقی می‌شود. گرچه اکنون برای ما مقدور نیست، کلیه مسائلی که شکست زهرا را موجب گردیده تحلیل نماییم، اما آنچه در آن تردیدی نمی‌توان داشت، تاثیر شخص خلیفه و سیاست او بوده است که با کاردانی و نرمش خاص خود، شر قضیه را از سر خویش رفع کرده و پس از آنکه زهرا سخن خود را در مسجد به پایان رسانید، در نهایت نرمی و در حضور انصار، به او پاسخ داد و بهنگام جواب، چنان وقتی از خود نشان می‌داد که گویی دلش از شدت مهربانی نسبت به فاطمه، آب شده است، در حالیکه به اغلب احتمال، چون فاطمه پای از مجلس بیرون نهاد، آتش خشم درون خلیفه ناگهان زبانه کشیده و غضبش آشکار شده است. اما از جهت دیگر، تلاش و کوشش فاطمه به پیروزی انجامید. زیرا که وی موفق گردید که حق خود و حقیقت امر را با تمام قدرت، به همه گوشزد کرده و بر نیروی پایداری آن، در معرکه‌های نبرد مذهبی بیفزاید. نشانه‌های این قدرت در کار و گفتار زهرا و در مباحثاتی که با صدیق و فاروق داشته است، همه جا خود نمایی می‌کند، و به طوری که می‌دانیم، چون شیخین، بالاخره و بهر صورت که بود بدیدار فاطمه رفتند، وی به ایشان گفت: اگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم، برای شما [صفحه ۲۳۰] نقل کنم، خواهید پذیرفت و بر طبق آن عمل خواهید نمود؟ گفتند: آری. گفت: شما را به خدا سوگند، از پیامبر نشنیدید که می‌فرمود: «خشنودی فاطمه، خشنودی من و خشم فاطمه، خشم من است هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر که او را خشنود کند، مرا خشنود نموده و هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است؟» گفتند: آری، این مطالب را از رسول خدا شنیده‌ایم. آنگاه، گفت: پس، من خدای و فرشتگان خدای را گواه می‌گیرم که شما دو تن، مرا بخشم آوردید و رضایت مرا فراهم نمودید، و چون رسول خدا را ملاقات کنم، بی‌شک، از شما نزد او شکایت خواهم کرد. آری، این بود اندیشه و فکر زهرا رضی الله عنها، او، نتیجه عالی از این همه تلاش و کوشش خود را در این می‌دانست که افکار مسلمانان را روشن نموده و واقعیت و حقیقت امر را آشکار ساخته و حق را بی‌پرده نشان دهد. و عقیده و دین جامعه اسلام را تصحیح نماید و (لزوم رعایت از حرمت و حریم رسول خدا را بازگو کند و متجاوزین به حدود و حقوق او را بازشناساند). خداوند سبحان در قرآن مجید فرماید: «و ما کان لکم ان تؤذوا الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخره واعدلهم عذابا مهینا و الذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم- یا ایها الذین امنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم و من یحلل علیه غضبی فقد هوی» [۷۹]. یعنی: «شما را نمی‌رسد که رسول خدا را آزار کنید و یا پس از وی، زنان او را به همسری خود درآورید که این کار نزد پروردگار، امری بزرگ است. همانا آنها که خدا و پیامبرش را می‌آزارند، خداوند در دنیا و آخرت لعنتشان کرده و شکنجه‌ای خوارکننده بر ایشان آماده نموده- و کسانی که خدای را بیازارند، عذابی دردناک خواهند داشت- ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با آنها که خدای بر ایشان خشم گرفته [صفحه ۲۳۱] دوستی می‌کنید- و هر آنکس را که خشم من فراگیرد، سقوط کرده و تباه شده است.» و همانطور که یادآور شدیم، فاطمه در مسجد نیز با اهل مسجد و مهاجران و انصار، درباره‌ی حق خود سخن گفت و خطابه‌ای بلیع برای ایشان ایراد نمود. هم چنین بر مزار مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم، و در خطاب به آن مرقد پاک چنین گفت: قد کان بعدک انباء و هنبه و لو کنت شاهدا لم تكثر الخطب انا فقدناک فقد الارض و ابلها و اجث اهلک مذغیبت و اغتصبوا ابدت رجال لنا فحوی صدورهم لما نایت و حالت بیننا الکتب تهجمتنا لیل و استخف بنا دهر فقدا در کوامنا الذی طلبوا قد کنت للخلق نورا یستضاء به علیک تنزل من ذی العزه الکتب و کان جبریل بالایات یونسنا فغاب عنا فکل الخیر محتجب یعنی: «بعد از تو، چه خبرها شد و چه هنگامه‌ها و مصیبت‌ها روی داد که اگر تو بودی، اهمیت نداشت. ما: آن چنان تو را از دست دادیم که سرزمین‌ها از باران محروم می‌گردند و از آن گه که روی نهاد کردی، خاندان تو را ریشه کن ساختند و حقوقشان را بغصب بردند. از آن زمان که از میانه رفتی و روی در نقاب خاک کشیدی، مردانی از خود ما، آنچه از دشمنی‌ها در سینه نهان داشتند، بیرون ریختند و آشکار کردند. دیگر، شبهای تار بر زندگانی ما حمله آورده و زمانه، پایه‌ی قدر ما را پست نموده و دشمنان آنچه

می‌خواستند، از ما بگرفتند و بر آن دست یافتند. آری که تو، چون نوری پرتو افکن بودی که خلق را از تو روشنی حاصل می‌شد و از سوی خداوند عزت و جلال، کتاب آسمان بر تو فرود می‌آمد. در آن زمانها، جبرائیل با آیات قرآنی همدم و همنفس ما بود، اما اینک که تو رفتی، همه‌ی خوینها، چهره از ما نهان نموده‌اند.» [صفحه ۲۳۲] باری، ابوبکر رضی‌الله عنه، در پاسخ سخنان زهرا، گفت: ای دختر رسول خدا، راست می‌گویی، پدرت نسبت به مومنان بسیار روف و مهربان و نسبت به کافران عذابی دردناک بود. به خدا که اگر به نسب و نسبت او بنگریم، می‌بینیم که او، تنها پدرت است، نه پدر و زنان دیگر و برادر پسر عم تو است، نه مردان دیگر، شوی تو را بر همه‌ی خویشان خود مقدم می‌داشت و او نیز، در همه جا و در تمام مشکلات، یار و مددکار پیامبر بود. شما باید خاندان و عترت پاک رسول خدا، خوبان برگزیده‌ی حق که راهنمایان ما به راه بهشت و رهبران ما در طریق خیر و صوابید، لیکن آنچه که مطالبه می‌کنی، اگر پدرت رسول خدا برای تو مقرر کرده است، قبول دارم و حق تو را تصدیق نموده و گفتارت را گواهی می‌کنم و هرگز به حقوق تو تجاوز روا نخواهم داشت، اما آنچه به عنوان میراث پدر از من می‌خواهی، پس بدان که رسول خدا صلی‌الله علیه و سلم، فرمود: «ما، گروه پیامبران ارثی از خود به جا نخواهیم گذارد.» فی‌الجمله، چون مناقشات و کشمکش‌های زهرا با صدیق، سرانجام به نتیجه‌ای نرسید، حضرت فاطمه با افسردگی، از مطالبه حقوق خود سکوت اختیار کرد و در آن زمانها هم که نسبت به مطالبه آنها پافشاری نشان می‌داد، بدین سبب بود که خود را ذی‌حق می‌دانست. او، گرچه با ابوبکر در این مسائل اختلاف نظر داشت، اما در عین حال، در اعماق دلش از او کینه‌ای نبود و پس از آنکه شدت خشمش رفته رفته، آرام گرفت، سعی می‌کرد که حتی در دل فرزندانش نیز، از خلیفه چیزی باقی نماند. [۸۰]. در هر حال، زهرا تصمیم گرفت که دیگر، در مورد ارثیه خود و حقوق دیگری که مطالبه می‌کرد، با ابوبکر سخنی به میان نیاورد و در باقیمانده‌ی کوتاه زندگانی خود، دیگر به او روبرو نشود و با اندوه جانکاه و کسالت و بیماری سرگرم باشد. اما، پس از هشتاد سال از آن تاریخ و بعد از گذشت سالها از آن خصومت‌ها [صفحه ۲۳۳] و مناقشات، می‌بینیم، عمر بن عبدالعزیز که بر مسند خلافت جلوس نمود، درباره‌ی آن مسائل چنین می‌گوید: «فدک، سرزمینی بود که خداوند متعال، به عنوان «فیثی» بر رسول خود ارزانی داشت، زیرا که به لشکرکشی و قوای نظامی به تسخیر حکومت اسلامی نیفتاده بود. آنگاه فاطمه، از پدر خود درخواست کرد، تا آن سرزمین را بوی واگذارد، لیکن رسول خدا در پاسخ خواهش او گفت: دخترم، تو را حق آن نیست که از من چنین درخواستی کنی و نه من حق دارم که آن را به تو بخشم و بدین ترتیب بود که رسول خدا، تمام عوائد آن جا را برای مصارف ابن السبیل تخصیص داد و پس از رحلت آن حضرت نیز، چون نوبت خلافت به ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی‌الله عنهم، رسید باز، همان رویه معمول بود تا آنکه معاویه بر سریر خلافت دست یافت و آن زمین را به مروان بن حکم بخشید، او نیز، بنوبه‌ی خود به پدرم و عبدالملک تملیک کرد و پس از ایشان، در تصرف من و ولید و سلیمان قرار گرفت. اما چون ولید بر سر کار آمد، از او خواستم، تا سهم خود را از آن ملک، به من واگذارد و او هم خواهش مرا پذیرفت و به من بخشید و هم چنین از سلیمان نیز همان درخواست را نمودم و او هم مانند ولید رفتار کرد و در نتیجه، تمام فدک، در ملک انحصاری من قرار گرفت. اکنون با آنکه آنجا را از هر ملک دیگری بیشتر دوست می‌دارم، شما را گواه می‌گیرم که آن را در همان مصارف که بوده، اختصاص دادم.» [۸۱]. آنگاه، آن را به فرزندان علی از فاطمه رضی‌الله عنهم، باز گردانید و به تصرف ایشان داد. شیخ احمد می‌گوید: ابوبکر رضی‌الله عنه، در منع فاطمه رضی‌الله عنها از [صفحه ۲۳۴] فدک، دچار شبهه‌ای شده بود، او مردی نبود که از پیش خود کاری کند و یا آنکه بخواهد نسبت به فاطمه ستم روا دارد و حق او را در ملکی که رسول خدا به وی بخشیده بود، زیرا پا گذارد، ابوبکر حدیثی را که از پدر فاطمه نقل شده بود که «ما گروه انبیاء، میراثی از خود به جای نمی‌گذاریم. آنچه از ما بماند صدقه است.» به خاطر می‌آورد و راضی نمی‌شد که از آن منحرف گردد... وی می‌دانست که فاطمه در سوک پدرش در اندوهی سنگین فروافتاده و در خود احساس ضعف و ناتوانی می‌کند و یار و مددکاری برای خود نمی‌بیند و به این جهت بود که به نرمی و با آن احترامی که شایسته‌ی دختر پیامبر و پاره‌ی تن او بود، با وی رفتار می‌کرد،

هر چه زهرا به شدت و خشونت نسبت به ابوبکر می‌افزود، او نرمش و مهربانی بیشتر از خود نشان می‌داد، هنگامی که فاطمه به او گفت: به خدا قسم که دیگر، با تو سخن نخواهم گفت، وی پاسخ داد که: به خدا قسم، من هیچ وقت تو را ترک نخواهم نمود و نیز گفته‌اند که چون فاطمه به او گفت: به خدا که همیشه تو را نفرین خواهم کرد، ابوبکر گفت: به خدا که من همیشه به تو دعا خواهم نمود. هم چنانکه ابوبکر آن شدت گفتار و خشونت فراوان فاطمه را در دارالخلافة و در حضور قریش و اصحاب پیامبر رضی الله عنهم، تحمل کرد، با آنکه مقام خلافت از همه بیشتر نیازمند تنزیه و تقدیس بود و باید که موقع و مقام و منزلت و هیبت آن حفظ و رعایت می‌شد. با تمام این شرایط، ابوبکر در مقام اعتذار از فاطمه، هم چون کسی که حق او را محترم و مقام او را ارجمند می‌شناسد و خود را وظیفه‌دار حفظ حیثیت و آبروی او می‌داند، با وی چنین گفت: هیچ کس از تو نزد من عزیزتر و محبوب‌تر نیست، ثروتمندی و یا حاجتمندی تو در این وضع بی‌تاثیر است، ولی از پدرت، رسول خدا شنیدم که فرمود: «ما پیامبران، ارثی از خود به جا نمی‌گذاریم و آنچه از ما باقی ماند صدقه است.» پدر و مادرم به قربان تو و پدر و مادر و خودم به فدای پدرت، اگر تو از رسول خدا، مطلب دیگری شنیده‌ای و یا دستوری دیگر به تو داده است. قبول می‌کنم و جز بر طبق گفته‌ی تو رفتار نخواهم نمود و هر چه که بخواهی، به تو [صفحه ۲۳۵] خواهم داد و در غیر این صورت، من باید به همان دستوری که از آن حضرت دارم، رفتار کنم. [۸۲]. این مطالب، همگی نشانه‌های بی‌گناهی ابوبکر در این ماجری است و از گفتگوها و پاسخهای وی به فاطمه پیداست که نهایت احترام و تکریم را نسبت به وی معمول می‌داشته است و جز این هم سزاوار نبود، زیرا که فاطمه، محبوب پدرش، حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بود و این، سخن آن حضرت درباره‌ی وی است که فرمود: «ای فاطمه، خداوند عزوجل از خشم تو خشمگین می‌شود و از خشودیت خشنود می‌گردد.» و چیزی هم نگذشت که فاطمه رضی الله عنها، خود به ابوبکر اظهار نمود: «تو و رسول خدا صلی الله علیه و سلم بهتر می‌دانید و من، بعد از این، دیگر چیزی از تو درخواست و مطالبه نخواهم کرد.» [۸۳]. در پایان این مطلب، صحیح‌ترین سخنی که در این زمینه اظهار شده همین جمله است که، «زهرا والاتر از آن است که چیزی را که حق نداشته، مطالبه کند و از سوی دیگر، صدیق نیز والاتر از آن است که فاطمه را، از حقی که گواهان بر آن گواهی داده‌اند، ممانعت نماید.» [۸۴]. [صفحه ۲۳۶]

بیماری حضرت فاطمه

حضرت فاطمه، اندامی باریک و لاغر داشت و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، در آن بیماری که برحلت آن حضرت منجر گردید، به او گفته بود: «تو نخستین کسی هستی که از اهل بیت، به من ملحق خواهد شد.» و بیش از هفتاد و پنج روز نکشید که فاطمه پس از مرگ پدر، به وی پیوست، با آنکه هنوز در سنی بود که زندگانی به استقبالش می‌رفت. در مدتی که فاطمه پس از رحلت پیامبر اکرم، زندگانی نمود، اختلاف شده، برخی از مورخان، این مدت را، چهل روز نوشته‌اند و چه بسا که اینان، مدت بیماری او را با تمام مدتی که وی، پس از پدر، زنده بود، اشتباه کرده باشند و برخی دیگر، آن را چهل و پنج روز معین نموده‌اند، اما حاکم در مستدرک، دو ماه و ابن عبدالبر در استیعاب، سه ماه ذکر نموده و ابوالفرج اصفهانی نیز بر این روایت اعتماد کرده است. اما مدت کسالت و بیماری او را، برخی چهل روز نوشته و برخی تا نود و پنج روز هم تعیین کرده‌اند. حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها، در زمان حیات پدر هم، گاه به گاه، بیمار می‌شد و پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، از او عیادت می‌نمود و شخصا، در کارها به او کمک و یاری می‌داد. یک روز که آن حضرت به عیادت وی رفته بود، پرسید: دخترکم، حالت چطور است؟ فاطمه از کسالت خود اظهار ناراحتی نمود و گفت: و علاوه آن که غذایی هم نداریم. آن حضرت فرمود: «دخترکم، از اینکه در برابر این رنجها سرور همه‌ی زنان باشی، خشنود نیستی؟» و یز آورده‌اند که پیامبر بدیدن فاطمه رفت، در حالیکه وی بکار آسیا کردن سرگرم بود و عبائی از پشم شتر بر سرداشت، رسول خدا از دیدن وضع دختر خود بگریست و آنگاه گفت: «فاطمه جان، جام تخلگین سختی‌های این

جهان را به خاطر نعمت‌های آن جهان، نوش کن.» باری فاطمه، از آن زمان که با فاجعه رحلت پدرش، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم و بدنال آن با مشکل جلوگیری و ممانعت ابوبکر از حقوق خود مواجه شد، [صفحه ۲۳۷] سخت متأثر و متالم گردید و یکسره از پای درآمد. دیگر، پیوسته از اوضاع ناراحت و ناراضی بود و برسم سو کواران، پیشانی خویش را می‌بست. چون بیماری بر زهرا سخت کار گر شد، روزی، بانوان مهاجر و انصار برسم عیادت، بدیدن او آمدند و از حالش استفسار نمودند. زهرا، در پاسخ ایشان، حمد و ثنای حضرت باری تعالی بگزارد و بر پدرش، محمد، صلوات و دورد فرستاد و سپس گفت: «از حالم می‌پرسید؟ بدانید که در حالی او افتاده‌ام که از دنیای شما سخت بیزار و از مردانتان بسیار متنفرم، زیرا که ایشان را به آزمایشها بیازمودم و چون شایستگی از آنان ندیدم، بدورشان افکندم و امید از آنان بیریدم و پس از کاوش که، در اعماقشان کردم، نفرتشان را بدل گرفتم، که چه زشت است، آدمی، چونان شمشیری دم شکسته، نابرا و بی‌حاصل گردد و پس از آنهمه کوشش و تلاش جدی، به بازیچه نشیند، آنکس که وجودش بیهوده و بی‌اثر شود و از نوک نیزه‌ی خویش، در پریشان کردن دشمنان کار نگیرد، به تلون مزاج و عقیدت دچار آمده و از هوی و هوس، به لغزش‌ها درافتد، که چه بد آینده‌ای برای خود پایه‌ریزی کرده‌اند، که خداوند آمد. چون چنین دیدم، بناچار زمام کار را بگردن خودشان رها کردم و وبال این امر را بدوش خودشان نهادم و ننگ و عار آن را بر دامن خودشان گذاشتم که به مجازات اعمال بد و کردار تباهشان، گوش و بینی بریده گردند و جزا و پاداش بد کرداریهای خویش به بینند و از رحمت حق، دور و مهجور شوند. و ای بر این مردمان، که چگونه رهبری و زمامداری را، از آن کس که شایسته‌ی این مقام و سزاوار این امر بود و چونان کوهی استوار پایگاه [صفحه ۲۳۸] رسالت و پایه‌های مستحکم نبود و هدایت محسوب می‌شد، منحرف نمودند و آنرا از مهبط روح الامین و دانای به مسائل دنیا و دین باز گردانده و دور ساختند، لیکن بدانید که این کار، زیانی آشکار و خسرانی جبران‌ناپذیر به بار خواهد آورد. آخر، چرا از ابوالحسن ناراحت و دلزده شده‌اند؟ از شمشیر آخته‌اش، یا از بی‌باکیها و بی‌پرواییها که نسبت به جان و زندگی خویش داشت، یا از آن کوششها و تلاش‌ها که در کوییدن دشمنان می‌نمود، یا از آن یورشهای سهمگین که بر صفوف تبهاران می‌برد و یا از آن پایداریها و پافشاریها که در راه حق می‌کرد که در کار خدا، در برابر هیچ نیرویی سرتمکین فرود نمی‌آورد؟ از کدام اینها و بچه سبب، دست از او برداشتند؟ به خدا قسم که اگر زعامت را در دست علی رها می‌کردند و او را بر خویشان امیر و فرمانروا می‌ساختند، هر کس را که از راه نورانی حقیقت، گامی با انحراف برمی‌داشت و یا هر آنکس که در برابر حق آشکار، سر تسلیم نداشت، براه می‌آورد و به تمکین از صواب و مصلحت وادارش می‌نمود، به خدا که اگر مانع نمی‌شدند، زمانیکه پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، به پیش علی افکنده بود، بردارد و اختیار امر را در دست گیرد، ملت را هم چون کاروانی نرم و سبکبار به پیش می‌راند، آن‌سان که نه بر مرکوب صدمه رسد و نه رونده به زحمت درافتد و نه ارکب قدم منحرف نهد، مردم را به چشمه‌های آب خوشگوار و زلال و فراوان راهبری می‌نمود، چشمه‌هایی که جویباران آن لبریز و سرشار و کرانه‌هایش پاک و پاکیزه باشد و پس از سیرابی، بازشان می‌گردانید، در آشکارا و نهان پندشان می‌داد و موعظتشان می‌نمود، بی‌آنکه در برابر کار خود، کم و یا زیاد، به کسی چشم انتظاری داشته باشد و یا از نعم این جهان بهره خواهد، مگر به همان قدر که تشنه‌ای عطش خود فرودنشانند و یا گرسنه‌ای سد جوع از خود کند، آن گاه بود که [صفحه ۲۳۹] زاهد از ریاکار و راستگو از دروغپرداز ممتاز می‌گردید. «و اگر شهرنشینان و ساکنان قریه‌ها ایمان می‌آوردند و تقوی پیشه می‌کردند، ما نیز درهای برکات آسمان و زمین را بر وی ایشان می‌گشودیم لیکن حقایق را دروغ شمرند و ما هم ایشان را فرو گرفتیم و در برابر آنچه که از بدیها کسب کردند، مواخذه نمودیم.» از این گروه، آنها که ستم پیشه کردند، نتایج بد آنچه کردند، به ایشان خواهد رسید و از تحت قدرت خداوند، توانایی بیرون شدنشان نیست.» «آیات کریمه» بیابید و بشنوید، بشتابید و بنیوشید که اگر در جهان دیرمانی، شگفتیها خواهی دید. لیکن از همه شگفت‌انگیزتر، کار و گفتار این مردم است، کاش می‌دانستم که به کجا پناهنده شده‌اند و به چه دلیلی استناد و استدلال دارند و بر چه پایه‌ای تکیه‌گاه ساخته و بکدام رشته چنگ زده‌اند و از کدام ذریه، پیش افتاده و نزد ایشان،

اظهار خبرویت و تجربه داری می‌کنند؟ «چه بد مولا و رهنمایی برای خود برگزیده و چه بدیار و مددکاری انتخاب نموده‌اند و چه بد معاوضه و مبادله‌ای ستمکاران راست!» «آیه شریفه» عقب افتادگان را بر پیشروان مقدم داشته و ناتوانان را بر نیرومندان برگزیده‌اند، با اینکار، دماغ خود را به خاک بدبختی و مذلت ساییده‌اند، آنها که بد کرده به تصور خود، کار نیک انجام داده‌اند «آگاه باشید که اینان مفسدان و تباهاکارانند ولیکن شعور تشخیص خویش از دست داده‌اند.» وای بر آنها! آیا آن کس که به حق، راهنما و راهبر است، کار رهبری و پیروی را سزاوتر، یا آن کس که تا راهش ننمایند، خود راه نمی‌شناسد، شما را چه شده و چگونه چنین داوری می‌کنید؟ «آیات شریفه» (اما به جان خودم که نطفه‌ی فتنه در خاطرها منعقد گردیده، اندکی بیاید، تا این آبتن فرزند آرد، آن گاه، وقت آن است که به جای شیر، از پستان روزگار خود بدوشید و قدحها لبریز از خون تازه و زهر کشنده کنید، آن جاست که بدکاران و خرابکاران را جز از زیان، سودی نباشد و آن گاه است که آیندگان، سرانجام شومی [صفحه ۲۴۰] که پیشینیانشان طرح و اجرا نموده‌اند، بیابند. اینک دل خود به دنیای که دارید، خوش کنید و به نزول بلاها و فتنه‌ها مطمئن سازید که شما را به شمشیرهای بران بشارت و به قدرتهای جبار و متجاوز حوالت باد که هرج و مرج کامل بر جامعه سایه اندازد و استبداد و خودسری بر مردم حکومت کند و بیت‌المالتان را به جز اندکی، غارت کنند و کشته‌هاتان را بستم بدروند. دریغا بر شما، به کجا افتادید؟ که دیده‌هاتان از دیدار حقایق نایینا مانده است و آیا ما را توانایی آن هست که شما را به آنچه باید، واداریم، در حالیکه شما، خود در آن، به کراهِت می‌نگردید؟) [۸۵]. [صفحه ۲۴۱]

خواهی که فاطمه پیش از مرگ خود دید

از ابو عبد الله، جعفر الصادق رضی الله عنه، مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، پس از خود، دو امر بزرگ بجای نهاد، یکی کتاب خدا «قرآن» و دیگر، عترتش و اهل بیتش. و نیز، راز گونه به فاطمه رضی الله عنها، فرمود: تو نخستین کسی خواهی بود که از اهل بیت، به من ملحق شوی. فاطمه گوید: چند روزی از رحلت پدرم گذشته بود که برویا دیدم: پیامبر آمد، تا به من نزدیک شد، چون چنین دیدم، خودداری نتوانستم کرد و بانگ بر آوردم: پدر، پدرجان، با مرگ تو، رابطه آسمان از ما قطع گردید... و در همین اثناء بود که فرشتگانی را دیدم که بصف، نزد من آمدند و پیشاپیش ایشان، دو ملک بود و مرا به جانب بالا بردند. چون نگرستم، خود را در میان کاخهایی عظیم و بستانها و جویبارهای فراوان یافتم، کاخی از پس کاخی و بستانی در پی بستانی، از آن کاخها، حوریانی، هم چون عروسکان، سر برون کرده و شادمان و خندان، به من می‌گفتند: خوش آمدی، ای که بهشت به خاطر تو آفریده شده و ما را برای پدر تو خلقت کرده‌اند. و به همین ترتیب، فرشتگان مرا بالا و بالاتر بردند، تا بدرون خانه‌ای به در آن، کاخهایی بود، رسیدم، در هر یک، غرفه‌هایی قرار داشت و در آن جا، چیزها دیدم که تاکنون هیچ گوشی نشنیده و هیچ دیده‌ای ندیده و به خاطر هیچ کس خطور ننموده است، از پارچه‌های سندس و استبرق، بر تخت‌های آن افکنده و بر آن تخت‌ها روی اندازها، از حریر و دیبای رنگارنگ کشیده و ظروفی از سیم و زر که چشم، بدیدار آنها خیره می‌شد و در آنها، خوارکهای گوناگون و غذاهای جوراجور آماده شده بود. در باغستان آن، جویی روان بود که آبش از شیر سپیدتر و از عسل شیرین‌تر و از مشک خوشبوتر می‌نمود. گفتم: این خانه از کیست؟ [صفحه ۲۴۲] و این نهر چیست؟ گفتند: این جا، همان باغ بهشت‌برین است که دیگر بالاتر از آن، جایی نیست و این خانه از آن پدر تو و گروهی از پیامبران است که در مصاحبت اویند و کسانی از شهدا و صدیقین که خدا بخواهد، در آن جا سکنی خواهند داشت و این جوی، همان نهر کوثر است که خداوند متعال به پدرت وعده کرده بود. گفتم: پس، پدرم کجاست؟ گفتند: هم اکنون به نزد تو خواهد آمد. در همین حال، کاخی نمایان شد که از دیگر کاخها سپیدتر و فرشهایی بهتر و زیباتر در آن افکنده بود، من، خود را بر یکی از فراشها و بر فراز تختی یافتم و ناگهان، پدرم را در آنجا نشسته دیدم که گروهی با او همراه و همنشین بودند، مرا در آغوش گرفت و میان دو چشمم را ببوسید و فرمود: دخترم، خوش آمدی و مرا در دامان خود

بنشانند و گفت: ای عزیز من، ندیدی آنچه را که خداوند برایت آماده کرده و آنچه را که تو، خود پیش از این، به خاطر خدا انجام داده بودی؟ و پس از آن، کاخهای بلندی را به من نشان داد که در آنها، اشیاء گرانقدر و زیور آلات زیبا و حله‌های فراوان بود و آنگاه گفت: این کاخ، جایگاه تو و مسکن شوهر و فرزندان تو و آنان که دوستداران شمایند، خواهد بود، دخترم، خوشحال باش که پس از چندی دیگر، نزد من خواهی آمد» فاطمه گوید: در عالم رویا، دلم از شوق پرواز آمد و اشتیاقم فراوان شد و پریشان، از خواب بیدار شدم. فاطمه زهرا، بالاخره در شب سه‌شنبه سوم [۸۶] رمضان سال یازدهم هجرت وفات یافت و در این زمان، فقط بیست و هشت سال از عمر او گذشته بود. آورده‌اند که فاطمه در آن چند روز پایان زندگانی خود، شادمان به نظر می‌رسید، زیرا که می‌دانست، برحسب فرموده‌ی پدر، نخستین کسی است که از میان اهل بیت، بوی محلق [صفحه ۲۴۳] خواهد شد و چون مرگ خود را نزدیک دید، ابتداء فرزندان خود را بدست خود، شست و شو داد و فرمود تا به زیارت مرقد پاک جد خویش بروند. کودکان به دستور مادر، از خانه بیرون شدند، اما در این اندیشه که آیا، مادرشان واقعا از بیماری شکسته شده و درد بر او چیره گشته است که دیگر نمی‌تواند همچون روزهای دیگر و برحسب معمول، به بیت‌الاحزان رود و یا آنکه می‌خواهد امروز در خانه گریه کند؟ و چگونه می‌تواند چنین کند، در حالیکه بزرگان مدینه، او را از گریستن فراوان، منع کرده بودند؟ طفلکان، در دریایی از اندوه و در میان امواجی از تفکرات سهمگین گرفتار شده بودند. آنگاه، فاطمه، پرستار خود، اسماء بنت عمیس را فراخواند و گفت: مادر جان، اسماء پاسخ داد: بلی، ای محبوب پیامر خدا، فاطمه گفت: مادر جان، آب حاضر کن، می‌خواهم غسل کنم. اسماء رفت و آب حاضر کرد. فاطمه به بهترین وجه، غسل کرد و پس از آن، دستور داد، تا جامه‌های تازه برایش بیاورد، اسماء لباسهای او را بیاورد و بر تنش پوشانند. مجددا، فاطمه او را صدا زد و گفت: بستر مرا در اطاق بیفکن. زن برخاست، اما از شدت پریشانی، دامن جامه زیر پایش گرفت و رفت که به زمین افتد، بهر حال آنچه دستور داده بود، انجام شد، آنگاه، فاطمه، در بستر خود به سوی قبله، دراز کشید و زیر لب می‌گفت: نفسی علی ز فراتها محبوسه یالیتها خرجت مع الزفرات لآخر بعدک فی الحیاه وانما ابکی مخافه ان تطول حیاتی [۸۷]. یعنی: «جانم به زندان اندوه‌ها در افتاده و ای کاش که جان، با اینهمه اندوه، از کالبدم می‌رفت. [صفحه ۲۴۴] بعد از تو دیگر، در زندگی، خیر و خبری نیست و من از آن می‌گیرم که مبادا پس از تو، زندگیم درازی پذیرد.» و نیز، ابن سعد در طبقات از قول ابی‌رافع از اسماء روایت کرده و در کتاب اصابه از ابن سعد و احمد حنبل از طریق ام‌رافع همین حدیث آمده که گفت: چون فاطمه بیمار شد و بالاخره، وقت مرگش فرارسید، پس از آنکه علی از خانه بیرون رفت، مرا گفت: مادر، آب حاضر کن، تا غسل کنم، دستورش را اطاعت کردم و او به نیکوترین وضع، غسل کرد و آنگاه، امر کرد، تا لباسهای نو او را حاضر کنم چون بیاوردم، بپوشید و گفت: اکنون، بستر مرا در اطاق بگستران، چنانکه فرمود، کردم، پس از آن، رو به قبله، در آن بستر دراز کشید و آنگاه گفت: مادر، من امروز می‌میرم و خود، غسل کرده‌ام، مبادا که کسی کتفهای مرا برای غسل، برهنه نماید. و در روایتی آمده که: مردی اعرابی از شام، به نزد ابن عباس که در مسجدالحرام، به کار فتوی سرگرم بود، آمد و از وی درباره‌ی پسران و دختران پیامبر خدا پرسش نمود، ابن عباس گفت: «پسران آن حضرت پنج تن و بدین ترتیب بودند: قاسم و طاهر و مطهر و طیب، از خدیجه و ابراهیم از ماریه و دخترانش: زینب و رقیه و ام‌کلثوم و فاطمه که همگی از خدیجه و در زمان حیات رسول خدا در گذشتند، مگر فاطمه که چهل روز پس از پدر زنده بود. و چون روز مرگ فاطمه فرارسید، نه تبی و نه سردردی بر او عارض شد، بلکه دست دو پسر خود، حسن و حسین را بگرفت و با خود به زیارت مرقد شریف پیامبر خدا برد و ایشان را در آنجا بنشانید و خود ایستاد و دو رکعت نماز در میان قبر مطهر و منبر آن حضرت به جای آورد، آنگاه، کودکان خود را به سینه فشرد و در آغوش گرفت و به ایشان گفت: ای پسرانم، قدری همین جا، نزد پدرتان بنشینید- علی علیه‌السلام نیز در آن هنگام در مسجد سرگرم نماز بود- پس از آن، خود به خانه بازگشت و با آنچه از حنوط پیامبر باقی مانده بود، غسل کرد و پارچه‌ای را که از کفن آن حضرت مانده بود، بر خود پوشانید و آنگاه اسماء را صدا کرد. [صفحه ۲۴۵] اسماء گفت: بلی ای دختر رسول خدا، فاطمه گفت: قرار با تو چنین باشد که من

در این اطاق، قدری استراحت کنم، اگر مدتی گذشت و من بیرون نیامدم، سه نوبت مرا صدا کن، اگر جوابی نشنیدی، بدانکه من به رسول خدا صلی الله علیه و سلم ملحق شده‌ام. آنگاه در جای پیامبر بایستاد و دو رکعت نماز بگزارد و سپس چهره‌ی خود را با گوشه‌ی عبا پوشانید و جان به جان آفرین تسلیم نمود و برخی گفته‌اند که فاطمه در حال سجده وفات یافت. چون مدتی بگذشت و فاطمه از اطاق بیرون نیامد، اسماء بدر اطاق آمد و صدا زد: ای فاطمه زهرا، ای مادر حسن و حسین، ای دختر رسول خدا، ای سرور همه‌ی زنان عالم. پاسخی نشنید، به داخل اطاق رفت و ناگهان، فاطمه را مرده یافت. اعرابی پرسید: ای ابن عباس، فاطمه از کجا می‌دانست که در چه وقت می‌میرد؟ گفت: پدرش او را آگاه ساخته بود. اسماء، چون از مرگ زهرا آگاه شد، گریان چاک کرد و گفت: من چگونه می‌توانم خبر مرگ تو را به پسران رسول خدا بدهم؟ و از اطاق بیرون آمد، حسن و حسین چون او را دیدند، گفتند: مادرمان کجاست؟ اسماء خاموش ایستاد، اما آنان، خود به اطاق وارد شدند، دیدند که مادرشان بر زمین نقش بسته، حسین مادر را حرکت داد، دید مادر از دنیا رفته است، آنگاه، به برادر خود گفت: برادر جان، خداوند در مرگ مادرمان به تو اجر دهد. مردم مدینه، چون از فاجعه‌ی مرگ فاطمه آگاه شدند، همگی بانگ برآوردند، زنان بنی‌هاشم در خانه‌ی او گرد آمدند و یکنوا، با هم چنان ناله و افغان سر دادند که مدینه از آن بلرزه درآمد، ایشان با اندوه و زاری می‌گفتند: ای بانوی ما، ای محبوب دل‌های ما، ای دختر رسول خدا، و علی در گوشه‌ای نشسته بود و حسن و حسین در جلو [صفحه ۲۴۶] او می‌گریستند. مردم نزد علی می‌آمدند و او را تسلیت می‌گفتند و کلمه استرجاع [۸۸] بر زبان می‌راندند و منتظر بودند که جنازه زهرا را از خانه بیرون آورند و بر آن نماز گزارند. در این هنگام، ابوذر غفاری بیرون آمد و گفت: ای مردم، به خانه‌ها تان باز گردید، امشب جنازه دختر رسول خدا را بیرون نمی‌برند، باز گردید. مردم با شنیدن سخنان وی، برخاستند و به خانه‌های خود باز گشتند.

وصایای حضرت فاطمه زهرا

در کتاب روضه الواعظین آمده که: فاطمه رضی الله عنها، پس از رحلت پدر، همواره مغموم و اندوهگین و ماتم زده و گریان بود و چون مرگ خود را نزدیک یافت، ام‌ایمن و اسماء بنت عمیس و علی علیه السلام را نزد خود خواند. آنگاه گفت: «ای پسر عم، من بزودی از دنیا خواهم رفت و همین قدر می‌دانم که چیزی نمی‌گذرد که به پدرم ملحق خواهم گردید، اینک، مطالبی که در دل دارم به تو وصیت و سفارش می‌کنم.» علی گفت: ای دختر رسول خدا، هر چه می‌خواهی بگو، پس از آن، در بالین سرش بنشست و همه را از اطاق خارج ساخت. فاطمه گفت: ای پسر عم، سابقه ندارد که به تو دروغی گفته و یا در کاری با تو مخالفت نموده باشم. علی گفت: معاذالله، تو از هر کس نسبت به خداوند متعال عالم‌تر و عارف‌تری، تو از همه نیکوکارتر و پرهیزکارتر و بزرگوarter و خداترس‌تری، جدایی از تو برای من چه سخت و سنگین است، لیکن چه می‌توان کرد؟؟ چیزی است که از آن گریز نیست، به خدا که مصیبت مرگ رسول خدا را بر من تازه نمودی، از دست دادن تو برای من چه سهمگین و توانفرساست. [صفحه ۲۴۷] و «انا الله و انا الیه راجعون» [۸۹]. پس از آن، مدتی با یکدیگر بگریستند، علی سر زهرا را بر سینه‌ی خود تکیه داد و گفت: هر چه دوست داری، وصیت کن. آنگاه زهرا، علی را به سه موضوع زیر وصیت نمود: نخست آنکه: با امامه دختر خواهرش زینب، ازدواج کند. امامه دختر ابوالعاص بن ربیع و همان دختری است که گویند رسول خدا او را در حال نماز به دوش می‌گرفت و در حدیث ابوقتاده آمده که پیامبر صلی الله علیه و سلم، امامه دختر زینب را بر دوش خود می‌نشاند و چون به سجده می‌شد، او را بر زمین می‌نهاد و چون برمی‌خاست، دوباره، بر دوش خود سوارش می‌کرد. و از عایشه مروی است که وقتی برای پیامبر هدیه‌ای آورده بودند که در آن، گلوبندی از جزع دیده می‌شد، فرمود: می‌خواهم این را به محبوب‌ترین اهل بیت خود بدهم، [۹۰]، زنان پیش‌بینی کردند که گلوبند را دختر ابی‌قحافه خواهد برد، اما دیدند که آن حضرت، امامه دختر زینب را صدا کرد و آن را بگردنش بیاویخت و هم روایت شده که نجاشی، زیور آلایتی برای پیامبر خدا هدیه فرستاده بود و در میان آنها انگشتی با نگیں حبشی دیده می‌شود که

حضرت آن را به امامه مرحمت نمود. زهرا در مورد سفارش ازدواج علی با امامه، گفت: زیرا که امامه، همچون خود من، نسبت به کودک‌انم دلسوز و مهربان است و به روایتی دیگر، گفت: او دختر خواهر من است و نسبت به فرزندان من علاقمند و دلسوز است و به همین سبب و برحسب وصیت زهرا، علی پس از وی، با امامه ازدواج کرد. دوم آنکه: تابوتی برای جنازه‌اش ترتیب دهد و چگونگی آن را، برای علی شرح داد و در روایتی آمده که اسماء بنت عمیس به فاطمه گفته بود: در آن هنگام که [صفحه ۲۴۸] در حبشه بودم، می‌دیدم که برای حمل جنازه، چیزی تعبیه کرده‌اند، اگر دوست بداری، برای تو آماده سازم و دستور داد، تا تختی را وارونه بر زمین نهادند و ترکه‌هایی از درخت را بگرفت و به پایه‌های آن استوار بست و روی آنها را با پارچه‌ای پوشانید، فاطمه با دیدن آن تابوت فرمود، تا به همان صورت برای او بسازند و درباره‌ی اسماء دعا کرد و گفت: «همانطور که مرا پوشانیدی، خداوند نیز تو را پوشاند.» و در استیعاب آمده که: فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و سلم، به اسماء بنت عمیس گفت: به نظر من چه کار زشتی است که با جنازه زنان می‌کنند که پارچه‌ای بروی آنها می‌کشند و بدن از پرت آن، نمایان دیده می‌شود. اسماء گفت: ای دختر پیامبر خدا، اگر بخواهی چیزی را که در حبشه دیده‌ام، به شما نشان دهم، پس، شاخه‌های تر و نازک درختی را بگرفت و برگهای آن را تراشید و پارچه‌ای بر وی آن افکند، فاطمه گفت: چه خوب و چه زیبا است این که تو کردی که با آن، زن از مرد، تشخیص می‌گردد! آنگاه، می‌نویسد: فاطمه، نخستین زنی بود در اسلام که جنازه‌اش بدین ترتیب پوشانده شد و پس از وی، زینب دختر حجت رضی الله عنها، بود و نیز روایت شده که فاطمه از این فکر که جنازه‌اش را بر روی تختی گذارند، رنج می‌برد، تا آنکه اسماء بنت عمیس، کیفیت تابوت مخصوصی را که در حبشه دیده بود، برای زهرا باز گفت و زهرا از این بشارت که با جنازه او چنان کنند، لبخند زد، لبخندی که پس از مرگ پدر، کسی از او ندیده بود. و حاکم در مستدرک از علی بن الحسین و او از ابن عباس روایت کرده که: فاطمه سخت بیمار شد و به اسماء بنت عمیس گفت: می‌بینی که کار من به کجا کشید و بزودی، بدن مرا آشکارا، بر روی تخت حمل خواهند کرد. اسماء گفت: به جان خودم که برای تو تابوتی به همان صورت که در حبشه دیده‌ام، آماده خواهم کرد. فاطمه از او خواست تا آن را به وی نشان دهد، اسماء، ترکه‌های تر و نازک درخت را بگرفت و از آنها بر روی تخت، تابوتی ساخت. و این، نخستین تابوتی بود که ساخته شد، اسماء گوید: فاطمه، با دیدن آن، لبخندی از رضایت بر لبانش نقش بست، در حالی که پس از پدر، [صفحه ۲۴۹] هرگز او را خندان ندیده بودیم. سوم آنکه: هیچ کس از آنها که مورد خشم فاطمه بودند، بر جنازه او حضور پیدا ننمایند و سفارش کرد، تا شبانه دفن شود و نیز وصیت نمود، تا با باقیمانده‌ی حنوط رسول خدا، حنوط گردد و تن او را، پوشیده و از زیر پیراهن، غسل داده و او را برهنه نسازند و نیز گویند: وصیت کرد که به هر یک از زنان رسول خدا و زنان بنی‌هاشم دوازده و قیه نقره داده شود و بخشی از میراث خود را برای امامه خواهر زاده‌ی خود، مخصوص گردانید. باری، برحسب وصیت، حضرت زهرا، شبانه در گورستان بقیع [۹۱] به خاک سپرده شد و امام رضی الله عنه، خود بر او نماز گزارد و خود در قبر او فرود آمد و ویرا دفن نمود و نیز بنا به سفارش زهرا، هیچ کس در این مراسم، به جز برگزیدگانی از اصحاب، شرکت داده نشدند. آنگاه، علی بر بالین قبر زهرا بایستاد، و با دلی پر حسرت و اندوه با او سخن آغاز نمود و از خوبیهای فراوانش به تلخی یاد کرد و پس از آن، رو سوی قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، کرد و گفت: «سلام بر تو ای رسول خدا، سلامی از سوی خدا و از جانب دخترت که اکنون، بیدارت آمده و در کنارت منزل نموده، آمده تا در زیر خاکها و در کنار بقعه عزیز تو، شبها بروز آورد و چه زود به تو ملحق گردید! ای پیامبر خدا، شکیبایم در سوک دختر برگزیده‌ی تو، کاهش گرفته و صلابت و نیرومندیم، در این مصیبت، به ناتوانی افتاده است، اما مقایسه این جدایی و مصیبت [صفحه ۲۵۰] جانکاه، با اندوه سهمگین فقدان تو تنها مایه‌ی تسلی خاطر من است که من، بدست خود، تو را در حفره قبر نهادم و روانت در میان گودی گلو و سینه‌ام پرگشوده و به حق پیوست، (انا الله و انا الیه راجعون) که ما، از آن خداوندیم و نیز بسوی او بازگردنده‌ایم، آری که ودیعه بازگردانده شد و گروگان باز پس گرفته آمد، لیکن دیگر اندوه من پایانی نمی‌گیرد و دیگر در شبهای من، ستاره‌ای نخواهد شکفت، تا آن هنگام که مشیت

خدا مرا به همان خانه که تو در آن نشسته‌ای، سکنی دهد، اینک دختری به تو باز خواهد گفت که چگونه امت تو برای خرد کردن او، همدست شدند، نیکو از او پرسش نما و از هر چه افتاده، از وی سوال کن. آخر هنوز، از آن زمان‌ها که در میان ایشان بودی، چیزی نگذشته، آخر، تو که فرزند پسری نداشتی. (باری و بهر حال) سلام بر شما پدر و دختر، سلامی از آن کس که شما را وداع می‌کند، سلامی اما نه از سر زبان و نه از روی خستگی که اگر از نزد شما باز می‌گردم، نه از ملامت است و اگر برمی‌خیزم، نه از آن است که نسبت به وعده‌ای که خداوند به شکینندگان داده، بد گمانیم باشد.»

اندوه امام علی بن ابی طالب در سوگ زهرا

چون سرور ما، علی رضی الله عنه، از مراسم تدفین همسر عزیز خود، زهرا پرداخت، به خانه بازگشت، اما ناگهان وحشت تنهایی و جدایی از محبوب، چنان وجودش را در خود فروکشید که جزعی شدید از او برخاست و این بیت‌ها را انشاء نمود: اری علل الدنيا علی کثیره و صاحبها حتی الممات علیل لكل اجتماع من خلیلین فرقه و کل الذی دون الفراق قلیل و ان افتقادی فاطما بعد احمد دلیل علی ان لا یدوم خلیل [۹۲]. [صفحه ۲۵۱] امام، از خویشتن، سنتی حمیده و راه و رسمی پسندیده به جای نهاد که هر روز، بدیدار مرقد عزیز همسر مهربان خود، زهرا می‌رفت، تا یک روز که بدیدار تربت او رفته بود، سخت بی‌تاب شد و خویشتن را بر روی قبر افکند و بسیار بگریست و این اشعار را بخواند: مالی مررت علی القبور مسلما قبر الحبيب فلم یرد جوابی یا قبر مالک لا تجیب منادیا املت بعدی خله الاحباب [۹۳]. به طوری که پیش از این یاد کردیم، زهرا را بر حسب وصیتش، شبانه دفن کردند و در مراسم تدفین او، جز تعدادی از ویژگیان امام و برگزیدگان از صحابه حضور نداشتند، ولی فردا که مسلمانان از مرگ فاطمه آگاهی یافتند، به سوی گورستان بقیع شتافتند و در آنجا، صورت چهل گور دیدند و در آن میان، تشخیص تربت فاطمه ممکن نگردید. ناله از مردم برخاست و هر کس بر دیگری زبان به ملامت گشود، و با خود می‌گفتند که پیامبر در میان ما، جز تنها دختری به جای نگذارد، او نیز از میان ما رفت و به خاکش سپردند و کسی توفیق آن را نیافت که بر جنازه و نمازش حضور یابد و اینک، تربت پاک او نیز بر ما پوشیده مانده، اولیاء امور فرمان دادند که زنانی از مسلمانان، قبرها را نبش کنند، تا جنازه فاطمه را یافته و مردم بر آن نماز گزارند و خاک او را زیارت کنند، چون این خبر به امام علی رسید، خشمگین از خانه بیرون آمد، بدان گونه که چشمهایش از شدت غضب، سرخ گردیده و رگهای گردنش بیرون جسته بود، لباس زردی که به هنگام خشم بر تن می‌کرد، بپوشید و بر ذوالفقار تکیه نموده و بدین حالت سهمگین، به بقیع آمد، خطر جدی بر سر همه سایه افکنده بود، مردم با یکدیگر می‌گفتند: این، علی بن ابی طالب است که چنین خشمگین آمده و سوگند گران به خداوند یاد کرده است که اگر سنگی از این قبرها زیر رو شود، [صفحه ۲۵۲] شمشیر مرگ در میان مردمان نهد. تا آنکه یکی از ایشان نزد او رفت و گفت: یا اباالحسن، چه شده که چنین خشمگین گشته‌ای؟ به خدا که باید قبر فاطمه شکافته و جنازه‌اش نبش گردد، تا بر آن نماز گزاریم، امام، گریبان او را در چنگ بگرفت و او را به شدت، تکان داد و بر زمینش کوفت و گفت: من، از ترس آنکه مبادا مردم مرتد گردند، از حق خود صرف نظر کردم، حال به قبر فاطمه اهانت می‌کنید؟ به خدایی که جان علی در قبضه قدرت اوست، اگر تو و یا دوستانت به این قبور دست درازی کنید، هر آینه و بی‌هیچ تردید، زمین را از خونتان سیراب خواهم نمود، حال خود دانی، اگر می‌خواهی، چنان کن. دیگری گفت: یا اباالحسن، تو را به حق رسول خدا و به حق خداوند عرش، دست از او بردار و آزادش کن که ما هرگز کاری که تو مایل نباشی، انجام نخواهیم داد و بدین صورت بود که علی رهایش ساخت و مردم پراکنده شدند و دیگر برای آن کار، بگرد هم بازنگشتند. [صفحه ۲۵۳]

دعاهایی که از حضرت فاطمه زهرا (س) روایت شده است

اشاره

در کتاب منهج الدعوات این دعاء از حضرت زهرا رضی الله عنها مروی است: «اللهم قننی بما رزقتنی و استرنی و عافنی ابدما ما ابقتنی و اغفر لی و ارحمنی اذا توفیتنی اللهم لا- تفتنی فی طلب مالم تقدر لی و ما قدرته علی فاجعله میسرا سهلا اللهم کافی عنی ولدی و کل من له نعمه علی خیر مکافاتک اللهم فرغنی لما خلقتنی له و لا شغلنی بما تکفلت لی به و لا تعذبنی و انا استغفرک و لا تحرمنی و انا استلک اللهم ذل نفسی فی نفسی و عظم شانک فی نفسی و الهمنی طاعتک و العمل بما یرضیک و التجنب لما یسخطک یا ارحم الراحمین.» و اینک دعایی که پدرش رسول خدا صلی الله علیه و سلم به او تعلیم فرموده بود: «اللهم ربنا و رب کل شیء منزل التوراه و الانجیل و الفرقان فالق الحب و النوی اعوذ بک من شر کل دابه انت آخذ بناصیتها انت الاول فلیس قبلک شیء و انت الاخر فلیس بعدک شیء و انت الظاهر فلیس فوقک شیء و انت الباطل فلیس دونک شیء صل علی محمد و علی اهل بیته علیه و علیهم السلام و اقض عنی الدین و اغنی من الفقر یسر لی کل امر یا ارحم الراحمین.» و در احیاء منقولست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم، فرمود: یا فاطمه، چرا گوش نکنی سفارشی که بتو خواهم کرد، آنکه بخوانی: «یا حی یا قیوم برحمتک استغیث اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفه عین و اصلح [صفحه ۲۵۴] لی شانی کله.» و در روض الافکار آمده که: فاطمه، روزی نزد پدر رفت و از او چیزی خواست، آن حضرت به وی فرمود: قسم به آن کس که جانم در دست اوست، سی روز است که در خانه‌های محمد، آتشی افروخته نشده، لیکن پنج کلمه به تو یاد می‌دهم که جبرائیل مرا تعلیم کرده است، بگو: «یا اول الاولین و یا آخر الاخرین و یا ذالقوه المتین و یا ارحم الراحمین اغننا و اقض حاجتنا» و نیز از فاطمه رضی الله عنها، روایت شده که پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، مردم را به جهاد تحریض و ترغیب می‌کرد و فضیلت آن را برای ایشان برمی‌شمرد، من هم از او خواستم، تا در جهاد شرکت نمایم. آن حضرت فرمود: دوست داری که تو را به چیزی راهنمایی کنم، که در عین آنکه اندک است، اجر فراوان داشته باشد، هیچ مرد و زن مسلمانی نیست که پس از نماز وتر، دو سجده بگزارد و در هر یک پنج مرتبه بخواند: «سبوح قدوس رب الملائکه و الروح» جز آنکه خداوند پیش از آن که وی سر از سجده بردارد، همه‌ی گناهانش را می‌آمرزد و دعایش را مستجاب می‌فرماید و اگر در آن شب درگذرد، هم چون شهیدان جان سپرده است. منقول است که حضرت زهرا به سلمان گفت: اگر می‌خواهی که چون به ملاقات پروردگار رسیدی، بر تو خشمگین نباشد، به این دعا مواظبت و مراقبت نما: «بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله النور بسم الله الذی یقول لشی کن فیکون بسم الله الذی یعلم خائنه الـاعین و ما تخفی الصدور بسم الله الذی خلق النور من النور بسم الله الذی هو بالمعروف مذکور بسم الله الذی انزل النور علی السطور بقدر مقدور فی کتاب مسطور علی نبی مجبور.» و اینک دعایی که حضرت فاطمه به فرزند خود حسن رضی الله عنه تعلیم نمود: «الحمد لله الذی لا ینسی من ذکره و لا یخیب من دعاه و لا یقطع رجاء من رجاء» و پس از این دعا، هر چه خواهند، از خداوند بخواهند. [صفحه ۲۵۵]

شاعران و حضرت زهرا

شاید، بهترین فصلی که سزاوار است، کتاب خود را با آن پایان بخشم، شعری باشد که علامه شیخ صاوی شعلان، به ترجمه از قصیده‌ی شاعر ارجمند، محمد اقبال پاکستانی، در منقبت و فضیلت حضرت زهرا رضی الله عنها، سروده است. نسب المسیح بنی لمیم سیره بقیه علی طول المدی ذاکرها و المجد یشرق من ثلاث مطالع فی مهد فاطمه فما اعلاها هی نبت من هی زوج من هی ام من من ذا یدانی فی الفخار اباهام هم و مضه من نور عین المصطفی هادی الشعوب اذا تروم هداها هی رحمه للعالمین و کعبه الآمال فی الدنیا و فی اخرها هی ایقظ الفطر النیام بروحه و کانه بعد البلی احیایا اعاد تاریخ الحیاة جدیدة مثل العرایش فی جدید حلالها ولزوج فاطمه بسوره «هل اتی» تاج یفوق الشمس عند ضحاها اسد بحصن الله یرمی المشكلات بصیقل یمحو سطور دجاها ایوانه کوخ

و کثر ثرائه سیف غذا بیمینه تیاها فی روض فاطمه نماغصنان لم ینجبها فی النیرات سواها فامیر قافله الجهاد و قطب دائره اللوئام و الاتحاد ابنها حسن الذی صان الجماعه بعدما امسى تفرقها یحل عراها ترک الخلافه ثم اصبح فی الدیا رامام الفتها و حسن علاها و حسین فی الاحرار و الابراما ازکی مماثلته و ما انداها فتعلموا ری الیقین من الحسین اذا الحوادث الظلمت بدجاها و تعلموا حریه الایمان من صبر الحسین و قد اجاب نداها الامهات یلدن للشمس الضیاء و للجواهر حسننها و صفاها ماسیره الانباء الا الامهات فهم اذا بلغوا الرقی صداها [صفحه ۲۵۶] هی اسوه للامهات و قدوه یت رسم القمر المنیر خطاها لما شکا المحتاج خلف رحابها رقت لتلک النفس فی شکواها جادت لتنقذه برهن خمارها یا سحب این نداک من جدواها نور تهاب النار قدس جلاله و منی الکواکب ان تنال ضیاءها جعلت من الصبر الجمیل غذاءها و رات رضا الزوج الکریم رضاها فمها یردد آی ربک بینما یدها تدیر علی الشعیر رحاها بلت و سادتها لالی دمعها من طول خشیتها و من تقواها جبریل نحو العرش یرفع دمعها کالطل یروی فی الجنان رباها لولا و قوفی عند امر المصطفی و حدود شرعته و نحن فداها لمضیت للتطواف حول ضریحها و غمرت بالقبلات طیب ثراها این قصیده، در اصل، به زبان فارسی است و ما به جای ترجمه، عینا، در ذیل به درج آن می‌پردازیم. - مترجم. مریم، از یک نسبت عیسی، عزیز از سه نسبت، حضرت زهرا، عزیز نور چشم رحمه للعالمین آن امام اولین و آخرین آنکه جان در پیکر گیتی دمید روزگار تازه آئین آفرید بانوی آن تاجدار هل اتی مرتضی مشکل گشا شیر خدا پادشاه و کلبه‌ای ایوان او یک حسام و یک زره سامان او مادر آن مرکز پرگار عشق مادر آن کاروان سالار عشق آن یکی شمع شبستان حرم حافظ جمعیت خیر الامم تا نشیند آتش پیکار و کین پشت پا زد بر سر تاج و نگین و آن دگر مولای ابرار جهان قوت بازوی احرار جهان در نوای زندگی، سوز از حسین اهل حق، حریت آموز از حسین سیرت فرزندها از امهات جوهر صدق و صفا از امهات مزرع تسلیم را حاصل، بتول مادران راه، اسوه کامل، بتول بهر محتاجی دلش آنگونه سوخت با یهودی، چادر خود را فروخت نوری و هم آتشی فرمانبرش گم رضایش، در رضای شوهرش آن ادب پرورده‌ی صبر و رضا آسیا گردان و لب قرآن سرا گریه‌های او ز بالین بی‌نیاز گوهر افشاندی بدامان نماز اشک او بر چید جبریل از زمین هم چو شبنم ریخت بر عرش برین رشته‌ی آیین حق زنجیر پاست پاس فرمان جانب مصطفی است ورنه گرد تربیتش گردیدمی سجدها بر خاک او پاشیدمی [صفحه ۲۵۷] و نیز شیخ کاظم از ری، در مرثیه، زهرا، می‌گوید: ترکوا عهد احمد فی اخیه و اذقوا البتول ما اشجاها و هی العروه التی لیس ینجو غیر مستعصم بحبل ولاها لم یراللہ للرساله اجرا غیر حفظ الزهراء فی قرباها یوم جائت یا للمصاب الیهم و من الوجد ما اطال بکاها فدعت و اشتکت الی اللہ شکوی و الرواسی تهتز من شکواها فاطمات لها القلوب و کادت ان تزول الاحقاد ممن حواها تعظ القوم فی اتم خطاب حکمت المصطفی به و حکاها ایها القوم راقبوا اللہ فینا ژنحن من روضه الجلیل جناها نحن من باری السموات سر لو کرهنا وجودها ما براها بل باثارنا و لطف رضانا سطح الارض والسماء بناها و باضائنا التی لیس تخبو حوت الشهب ما حوت من سناها و اعلموا اننا مشاعر دین الله فیکم فاکرموا مثواها و لنا من خزائن الغیب فیض یردالمهتدون منه هداها ان ترو موا الجنان فهی من الله الینا هدیه اهداها هی دار لنا و نحن ذووها لا یری غیر حزینا مرآها و کذاک الجحیم سجن عدانا حسبهم یوم حشرهم سکنها ایها الناس ای بنت نبی عن موارثها ابوها زواها کیف یزوی عنی تراثی زاو باحادیث من لدنه ادعاها هذه الكتب فاسالوها تروها بالمواریث ناطقا فحواها و بمعنی یوصیکم الله امر شامل للعباد فی قرباها کیف لم یوصنا بذلک مولا ناوتلکم من دوننا اوصاها هل رآنا لا نستحق اهتداء و استحققت هی الهدی فهداها او تراه اضلنا فی البرایا بعد علم لکی نصیب خطاها [صفحه ۲۵۸] مالکم قد منعتمونا حقوقا اوجب الله فی الکتاب اداها قد سلبتم من الخلاقه خودا کان منا قناعها ورداها ولای الا مور تدفن سرا بضعه المصطفی و یعفی ثراها فمضت و هی اعظم الناس وجدا فی فم الدهر غصه من جواها و ثوت لا یری لها الناس مثنوی ای قدس یضمه مثواها یعنی: عهد و قراری که رسول خدا با ایشان (مسلمانان) درباره‌ی بردارش گذارده بود، از خاطر بردن و چه زهرا که از اندوه در کام فاطمه ریختند. بانویی که تنها رشته‌ی اتصال به حق است و هر کس که به جز آن به چیزی چنگ زند و به ریسمان ولایت او دست نیازد، روی رستگاری نخواهد دید. خداوند، پاداش رسالت پیامبر را، چیزی به جز رعایت فاطمه در مورد ذریه‌اش

قرار نداده است. آوٰخ از آن روزی که (به مجلس) درآمد که چه بر سر مردم شد و از شدت اندوه چه بسیار بگریست! آنگاه که دست به دعا برداشت و به خدای خود شکوه آغاز کرد، آن سان که کوههای عظیم، از شکایت او بلرزیدند. دلها از گفتار وی آرامش می‌پذیرفتند و می‌رفت که کینه‌ها، از سینه‌ها بیرون رود. مردم را با سخنان والای خود، اندرز داد، آن سان که با وجود خویش و با آن سخنان، پیامبر خدا را به خاطرها آورد. (گفت): ای مردم، خدای را، در رعایت از ما، پرهیزید، که باغ و بهشت خداوند را، به منزله میوه‌ایم. ما، سرالله و از سوی خالق آسمانهاییم، که اگر نمی‌خواستیم، خداوند، آنها را نمی‌آفرید. آری، که به خاطر ما و برای خشنودی ما بود که زمین گسترده و آسمانها [صفحه ۲۵۹] برافراشته گردید. و با نور، خاموش ناشدنی ماست، که شهاب‌های فلکی، نور و پرتو دارند. (ای مردم) بدانید، که ماییم مظاهر دین خدا، در میان شما، پس باید که به احترام و عظمت در ما بنگرید. از گنجینه‌های پنهان حضرت پروردگار، هر دم، ما را فیضی رسد و ره‌یافتگان، هدایت خویش از آن بازمی‌یابند. (ای مردم) اگر اندیشه‌ی بهشت، در سر دارید، بدانید که بهشت، از آن ماست و خداوند آن را هدیه ما کرده است آری، بهشت، خانه و کاشانه‌ی ماست و ما صاحبان آن خانه‌ایم، که جز حزب و دسته‌ی ما، کسی را دیدار آن دست نخواهد داد. و نیز، دوزخ، زندان دشمنان ماست که روز رستاخیز، همان جا، کفایتشان خواهد کرد. ای مردم، کدام دختر پیامبری را می‌شناسید، که پدر، او را از میراث خود محروم کرده باشد؟ (دیدید) که چگونه آن مرد، با احادیث جعلی خود، مرا از میراث پدر محروم و ممنوع نمود؟ این کتاب خدا (قرآن) اسم، از آن، مساله میراث را پرسش کنید، تا به صراحت پاسختان گوید. آخر آیه «یوصیکم الله» معنایی عام دارد و شامل حکم میراث خویشاوندان برای همه‌ی بندگان خداست. چگونه ممکن است که خداوند، شما را، بمیراث سفارش و توصیه کند، اما ما از آن حکم، خارج باشیم؟ تصور می‌کنید که پیامبر خدا، ما را شایسته‌ی هدایت ندید و دیگران را به آن سزاوار یافت و راهنماییشان فرمود؟ یا آنکه، آن حضرت، دانسته، ما را در میان خلق به گمراهی وا گذاشت، تا به [صفحه ۲۶۰] لغزش و خطا درآواییم؟ آخر، چرا از حقوقی که خداوند در کتاب خود، برای ما قرار داده، ممانعت کرده‌اید؟ شما، خلافت را، چون عروسی زیبا، از ما بگرفتید، در حالی که مقنعه و رداء او هم از ما بود. چرا و بچه سبب پاره‌ی تن مصطفی، پنهان به خاک سپرده شد و اثر تراب پاکش از میان رفت؟ او، در حالی از جهان دیده بر بست، که انده‌گین تر از هر کس بود. به خاک پنهان شد، اما کسی خاک و قبرش را نشناخت، شگفتا که آرامگاه او، چه قدس و طهارتی را، در برگرفته است! و نیز استاد احمد فهمی گوید: لذ بالتول و ناد بالزهرء و اضرع لربك خیفه بدعاء و ارفع لفاطمه اللوء فانها بنت الرسول سلیله الحنفاء حوریه انسیه فطرت علی خلق سما فی الذروه العلیاء فاقت نساء العالمین و انها یوم القیامه تزدهی بسناء واللّٰه یغضب حین تغضب فاطم واللّٰه یرضی فی مقام رضاء شهد الخلاق انها لکریمه و هی الیاذ لنا من اللواء و هی الوسیله للنجاه و عصمه و ذخیره العانی من الضراء و لها الشفاعه فی العصاء و جنه و لنا بها الزلفی لیوم لقاء فاللّٰه ینفعنا بها و بنسلها حتی نصیر بهم مع السعداء یعنی: «دست توسل در دامن بتول زن و از او استمداد نما و در دعاء، پروردگار خود را به تضرع و زاری یاد کن. باید که پرچم عظمت و حرمت فاطمه را، در جهان برافرازی، که اوست دختر [صفحه ۲۶۱] رسول خدا و اوست سلاله حق پرستان گیتی. اوست، فرشته‌ای انسانی، با گوهری والا- که در عالترین نقطه وجود، سرشته شده. اوست، برتر از همه‌ی زنان گیتی، که روز قیامت، نور و پرتو، از او به همه جا می‌تابد. (آری) که خدای، از خشم فاطمه، خشمگین و در خشنودیش، خشنود است. آفرینش، همه گواه بزرگواری اویند و اوست که در بلاها، پناه و ملجاء ماست. هم اوست، که وسیله‌ی نجات و رستگاری ماست و هم اوست، که ذخیره‌ی روزهای شدت و درماندگی است. اوست، که گناهکاران را، شفاعت کند و به بهشت جایشان دهد و اوست، که وسیله‌ی تقرب ما، در روز رستاخیز است. امید آنکه خداوند از برکت وجود او و فرزندانش، ما را کامیابی بخشد، تا آنکه در پناه ولایت ایشان، در زمره نیکبختان درآییم.» پایان

[۱] ترجمه‌ی آیه: خداوند اراده فرموده که پلیدی را، از شما اهل بیت بزدايد و پاک و پاکیزه‌تان سازد. [۲] کتاب استیعاب (جز و سوم)، ص ۳۸. [۳] کتاب منتخب الکنز، ص ۳۳. [۴] کتاب الکنز، ص ۳۳. [۵] کتاب الکنز، ص ۳۳. [۶] پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی «... انت منی به منزله هارون من موسی...». [۷] مقصود، شورایی است که به امر عمر تشکیل گردید تا خلیفه پس از وی را تعیین نماید. [۸] کتاب «الصواعق المحرقة»، ص ۹۳. [۹] یعنی: او جبریل است که دست رد به سینه‌اش نخواهد زد، و این جمله، مثلی است کحه در مورد کسی که از هر جهت مورد قبول باشد، بکار می‌رود. [۱۰] در نادرستی این نقل، تردید نباید کرد، زیرا که رسول‌خدا، صلی الله علیه و سلم، در اصالت وحی پروردگار و امر رسالت خود، دچار شک و تردید نبود. تا آنکه خدیجه او را از آن حالت بدر آورد. مترجم. [۱۱] کوثر نام نهری است در بهشت و به معنی خیر کثیر و اولاد و ذریه فراوان نیز آمده و بهر یک از معانی یاد شده، ترجمه‌ی سوره‌ی کوثر چنین است همانا که ما به تو کوثر بخشیدیم پس (بشکرانه) برای پروردگارت نماز بگزار و قربانی کن که بی‌شک، دشمن تو، ابتر و بلاعقب خواهد بود. [۱۲] یعنی: «خداوند به قاسم پسر مصطفی و به زینب و رقیه و فاطمه، تو را سوگند که مرا به خود بپذیر و عذرم را قبول فرما. و به ام‌کلثوم و عبدالله و ابراهیم بر من کرم نما و از شر دور زخم و ارهان. [۱۳] «ذوالنورین» به معنی صاحب دو نور است و این لقب برای عثمان، به این مناسبت بود که وی با دو تن از دختران رسول‌خدا، یکی پس از دیگری، ازدواج نمود. مترجم. [۱۴] نام فاطمه در میان اعراب نامی ناآشنا نبود، و به طوری که می‌دانیم همسر ابوطالب و مادر بزرگوار علی نیز فاطمه نیز نام داشت و به خواست خدا، شرحی درباره‌ی این بانوی گرانقدر خواهیم نگاشت. و نیز دختر حمزه سیدالشهداء، عم پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم که در عین حال برادر رضاعی آن حضرت نیز بود، به اسم فاطمه خوانده می‌شد و او را امامه هم می‌گفتند و کنیه‌اش ام‌الفضل بود. رسول خدا وی را بسیار گرامی می‌داشت، تا جائیکه شخصا به او خدمت می‌کرد و احسانش می‌فرمود: زیرا که هم خود بانویی ارجمند بود و هم پدرش مقام و منزلتی عظیم داشت و علاوه، قرابت و خویشاوندیش با آن حضرت، موجب بروز چنان عواطف نسبت به او می‌گشت. رسول خدا وی را به عقد همسری سلمه بن ابی سلمه، در آن زمان که هر دو طفل و نابالغ بودند، درآورد. لیکن پیش از عروسی و زفاف، امامه درگذشت، ولی سلمه تا زمان خلافت عبدالملک مروان زنده ماند، آورده‌اند که: روزی پیامبر صلی الله علیه و سلم، طاقه‌ای از استبرق به علی مرحمت فرمود و دستور داد آن را میان فواطم یعنی آن چند بانو که با اسم فاطمه نامبردار بودند، تقسیم نماید تا هر یک برای خود، خماری تهیه کنند. علی آن طاقه را به چهار قسمت بخش کرد، یکی را به فاطمه دختر پیامبر و دیگری را به فاطمه بنت اسد و سومین قطعه را به فاطمه بنت حمزه و چهارمین را به فاطمه دختر عتبه داد. فاطمه بنت عتبه، خواهر هند زوجه ابوسفیان صخر بن حرب بود و در حقیقت خاله‌ی معاویه به حساب می‌آمد و پدر وی یکی از سادات قبیش محسوب می‌شد. این بانو به همسری قرظه بن عبد عمر بن نوفل درآمد و دارای پسران و دخترانی نیجب و بزرگوار گردید و معاویه، دختر او فاخته را به همسری خویش درآورد. به جز این بانوان، زنانی دیگر نیز با نام فاطمه معروف و مشهور بوده‌اند: مولف. [۱۵] فاطم و فاطمه به معنی بازدارنده و جداکننده است. [۱۶] زهراء به معنی تابان و درخشان است. [۱۷] محدثه: کسی است که طرف گفتگوی دیگری قرار گیرد. [۱۸] بتول، از مصدر بتل به معنی قطع است. [۱۹] مریم بنت عمران نیز با لقب «بتول» خوانده می‌شد. [۲۰] یعنی: سپید اندامی که ایستاده، موهایش تا به پائین فرو ریخته، موئی مشکین که از فراوانی او را در خود نهان ساخته است. رخساری تابنده همانند روز روشن و درخشان و موئی سیاه چونان شبی تیره بر آن ریخته. [۲۱] مقریزی از ام‌سلمه، همین حدیث را نقل نموده، با این اختلاف که در آنجا آمده که ام‌سلمه پرسیده است: «منهم از شما هستم؟» و رسول خدا پاسخ فرموده: «آری» و بنابراین این نقل، روایت فوق با توجه به سیاق آیات مذکور، بر این دلالت دارد که مقصود از اهل بیت، علاوه از آن چهار تن، زنان پیامبر نیز می‌باشند و به طوری که در بند سوم یاد می‌گردد، دسته‌ی سوم از مفسران بر همین عقیده بودند. در این جا لازم است گفته شود که یوسف بنهانی در کتاب خود بنام الشرف الموبدل محمد چنین آورده که: اگر در آیات قبل و بعد آیه مبارکه تطهیر، از آن جا که می‌فرماید: «قل لا زواجك ان کنتن تردن الحیوه الدنیا» تا «اذکرن

ما يتلى في بيوتكن» دقت شود، معلوم خواهد گشت که در بیست و دو مورد، ضمیر جمع مونث بکار رفته، یعنی بیست نوبت قبل و دو نوبت بعد از آن، در حالی که در میان آن دو قسمت یاد شده یعنی در آن قسمت از آیه که مربوط به تطهیر اهل بیت می‌باشد، تنها ضمائر جمع مذکر آمده است، و بنابراین اگر مقصود از اهل بیت، تنها زنان پیامبر باشد بهتر بود که این ضمائر مذکر نیز مطابق سیاق آیات قبل و بعد، به صورت جمع مونث بکار می‌رفت، چه مناسب آن بود که عبارات این آیات، یکدست و با یک نسق القاء گردد. و از این تفاوت که در ضمائر مذکور دیده می‌شود، می‌توان پی برد که منظور گوینده «جل جلاله» از این دو نوع ضمیر، دو دسته اشخاص مختلف بوده است، بدین بیان که منظور، از جمله که ضمائر آن به صیغه جمع مونث است، زوجات پیامبر و از جمله‌ای که ضمائر آن، جمع مذکر است، مقصود اعم از آن چهار تن و زوجات باشد و به عبارت دیگر، شامل هر دو گروه گردد. مولف. [۲۲] با توجه به مقام زهد و عدم رغبت حضرت زهرا سلام الله علیها، نسبت به دنیا و مظاهر مادی آن و با توجه به معرفتی که آن حضرت، نسبت به مقام و موقع عظیم معنوی شوهر خود، نزد خدا و رسولش داشت، آیا می‌توان قبول کرد که وی با چشم گریان، از طعنه زنان یهوده‌گری، نزد پدر خود شکوه کند؟! و از فقر شوهر خود، با او سخن به میان آورد؟! - مترجم. [۲۳] یعنی: (ای پیامبر) نزدیکترین خویشان خود را (از نتایج بد اعمالشان) بهراسان. [۲۴] نقل از کتاب دختران پیامبر نگارش دکتر بنت شاطیء. [۲۵] از کتاب اصابه. [۲۶] علی بن ابی طالب، نخستین نوجوانی است که اسلام آورد و از میان مردان، نخستین کس، ابوبکر و پس از وی به ترتیب: عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، طلحه بن عبیدالله، ارقم بن ابی الارقم، عبدالله بن مسعود، سعید بن زید، سعید بن ابی وقاص، مسعود بن ربیع، جعفر بن ابی طالب، صهیب رومی، زید بن حارثه. کلب بن عمر، خباب بن ارث، عامر بن فهیره، مصعب بن عمیر، مقداد بن اسود، عبدالله بن جحش، عمر بن الخطاب، ابو عبیده جراح، عتبہ بن غزو، ابو حذیفه بن عتبہ. بلال بن رباح، خالد بن سعید، عمرو بن سعید، عیاش بن ابی ربیع، عمار بن ربیع، نعیم بن عبدالله، عثمان بن مظعون، به دین اسلام مشرف گردیدند. [۲۷] یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً. [۲۸] فقل تعالوا اندع ابنا و ابناکم و نساءکم و انفسنا ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین (سوره آل عمران - آیه ۶۰. [۲۹] اسماء نام همسر ابوبکر است و محمد بن ابی بکر از همین بانو است. وی پس از وفات حضرت زهرا همسر امیرالمومنین علی گردید. مترجم. [۳۰] نظام دانشمند بزرگ اهل سنت گوید: روز بیعت ابوبکر، عمر آنقدر بشکم فاطمه بزد، تا آنکه جنین خود، محسن را بینداخت «ملل و نحل شهرستانی، مسئله ۱۱، از اقوال نظام». ابن ابوالحدید نیز این سخن را از استاد بزرگ خود، ابوجعفر نقیب نقل می‌کند «شرح نهج البلاغه جلد ۳ ص ۵۲» و نیز ابن شهر آشوب از کتاب معارف ابن قتیبه نقل می‌کند: محسن فرزند زهرا، در اثر فشار قنفذ عدوی تلف شد «مناقب جزء ۵ ص ۱۱۳» و نیز فقیه الحرمین مفتی العراقین صدر الحفاظ محدث شام، محمد بن یوسف گنجی شافعی از ابن قتیبه نقل کرده است: پس از وفات رسول خدا، فاطمه محسن را سقط کرد. اگر بگوییم چیزی که سبب شد که چند روز پس از وفات رسول خدا، محسن سقط شود، همان نیز سبب شد که عده‌ای از مورخین اهل سنت، سقط محسن را در نقلهای خود سقط کنند و این ظلم جانسوز را نادیده بگیرند، گزافه نگفته‌ایم. «نقل از پاورقی کتاب بانوی کربلا» مترجم. [۳۱] فاطمه الزهراء و الفاطمیون، از عباس محمود عقاد. [۳۲] از کتاب بطله کربلاء تالیف دکتر بنت الشاطیء. [۳۳] زینب دختر امیرالمومنین سلام الله علیهما را، به سبب خردمندی فراوان، عقبه بنی هاشم لقب داده بودند. مترجم. [۳۴] از کتاب الزهراء نوشته‌ی فاضل حسینی. [۳۵] اشعار بالا منسوب به امیرالمومنین علیه السلام و در صحیفه علویه سماه‌جی از آن یاد شده و علاوه، بیت زیر را در پایان نقل کرده است. وصلى الله ربی کل حین - علی الهادی النبی الابطحی. [۳۶] نظام دانشمند بزرگ اهل سنت گوید: روز بیعت ابوبکر، عمر آنقدر بشکم فاطمه بزد، تا آنکه جنین خود، محسن را بینداخت «ملل و نحل شهرستانی، مسئله ۱۱، از اقوال نظام». ابن ابوالحدید نیز این سخن را از استاد بزرگ خود، ابوجعفر نقیب نقل می‌کند «شرح نهج البلاغه جلد ۳ ص ۵۲» و نیز ابن شهر آشوب از کتاب معارف ابن قتیبه نقل می‌کند: محسن فرزند زهرا، در اثر فشار قنفذ عدوی تلف شد «مناقب جزء ۵ ص ۱۱۳» و نیز فقیه الحرمین مفتی العراقین صدر

الحفاظ محدث شام، محمد بن یوسف گنجی شافعی از ابن قتیبه نقل کرده است: پس از وفات رسول خدا، فاطمه محسن را سقط کرد. اگر بگوییم چیزی که سبب شد که چند روز پس از وفات رسول خدا، محسن سقط شود، همان نیز سبب شد که عده‌ای از مورخین اهل سنت، سقط محسن را در نقلهای خود سقط کنند و این ظلم جانسوز را نادیده بگیرند، گزافه نگفته‌ایم. «نقل از پاورقی کتاب بانوی کربلا» مترجم. [۳۷] از کتاب الشرف الموبد لآن محمد تالیف سید یوسف بن اسماعیل بنهانی. [۳۸] یعنی خداوند اراده فرموده که پلیدی را از شما، اهل بیت بزدايد و پاک و پاکیزه‌تان گرداند. آیه ۳۳ سوره احزاب قرآن مجید. [۴۰] شک نیست که این داستان را، دشمنان علی و اهل بیت پیامبر به دروغ ساخته‌اند، تا از عظمت مقام ایشان بکاهند، و گر نه علی با آن مقام زهد و پرهیز و دقتی که در امر مسلمانان و بیت المال ایشان داشت هرگز به مالی که موجب آتش باشد، دست نمی‌یازید و به همسر خویش هدیه نمی‌کرد. و چگونه ممکن است علی و فاطمه که قرآن کریم به عصمت و طهارتشان گواهی داده است، کاری کنند که مستجب خشم خدا و در نتیجه، مستحق آتش گردند؟ مترجم. [۴۱] آیه ۹ سوره حشر قرآن مجید. [۴۲] آیه ۸۶ سوره آل عمران قرآن مجید. [۴۳] مقصود، محی الدین عربی است. [۴۴] ترجمه ایشان به پیمانهای خود با خداوند، پای‌بندند و از روزی که شر آن همه را دامنگیر است، می‌هراسند. [۴۵] صاع: پیمانه‌ای معین بوده که با آن گندم و جو و مانند آن را کیل می‌کردند. [۴۶] مقصود، شاید آبی بوده که در حفره‌ای در زیرزمین جمع شده بوده است و الله العالم. مترجم. [۴۷] کفایه الطالب. [۴۸] ذخایر العقبی. [۴۹] کفایه الطالب. [۵۰] دانشمندان و مورخان شیعه و گروهی از روات سنی مذهب متفقند که ابوطالب، همیشه موحد بوده و هرگز به لوث شرک آلوده نگشت. مترجم. [۵۱] ترجمه (اوست آنکس که آدمی را از آب آفرید و میان ایشان، خویشاوندی و پیوند همسری نهاد و پروردگار تو بر هر چیز تواناست.) آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی فرقان قرآن مجید. [۵۲] در تاریخ ازدواج علی و فاطمه اقوال مختلفی ابراز شده و چنانچه بعد از این خواهیم دید برخی آن را دو ماه و برخی دیگر ۵ ماه و گروهی یکسال تا دو سال پس از هجرت نبوی و بعضی دو سال پس از جنگ بدر نوشته‌اند. مترجم. [۵۳] مهریه حضرت زهرا علیها السلام، در روایت انس بن مالک، چهار صد درهم و در روایت ابن مردویه. پانصد درهم آمده است. و چنانچه خواهیم دید، بنا بقولی دیگر، مهر فاطمه، چهار صد و هشتاد درهم بوده که از فروش زره علی فراهم شد. و الله العالم. مترجم. [۵۴] به طوری که در بخش «تولد فاطمه زهرا» یاد شد، روایات دیگری نیز هست که ولادت او را، دو سال و برخی دیگر، پنج سال پس از بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم، نقل کرده‌اند. مترجم. [۵۵] راجع به «محسن» سومین پسر حضرت زهرا علیها السلام نظام دانشمند بزرگ اهل سنت گوید: روز بیعت ابوبکر، عمر آنقدر بشکم فاطمه بزد، تا آنکه جنین خود، محسن را بینداخت «ملل و نحل شهرستانی، مسئله ۱۱، از اقوال نظام». ابن ابوالحدید نیز این سخن را از استاد بزرگ خود، ابوجعفر نقیب نقل می‌کند «شرح نهج البلاغه جلد ۳ ص ۵۲» و نیز ابن شهر آشوب از کتاب معارف ابن قتیبه نقل می‌کند: محسن فرزند زهرا، در اثر فشار قنفذ عدوی تلف شد «مناقب جزء ۵ ص ۱۱۳» و نیز فقیه الحرمین مفتی العراقین صدر الحفاظ محدث شام، محمد بن یوسف گنجی شافعی از ابن قتیبه نقل کرده است: پس از وفات رسول خدا، فاطمه محسن را سقط کرد. اگر بگوییم چیزی که سبب شد که چند روز پس از وفات رسول خدا، محسن سقط شود، همان نیز سبب شد که عده‌ای از مورخین اهل سنت، سقط محسن را در نقلهای خود سقط کنند و این ظلم جانسوز را نادیده بگیرند، گزافه نگفته‌ایم. «نقل از پاورقی کتاب بانوی کربلا» مترجم. [۵۶] بی‌شک داستان اختلاف علی با فاطمه ساخته‌ی دشمنان اهل بیت است. زیرا چگونه تصور می‌شود که این دو با آن مقام عصمت و عظمت، با یکدیگر اختلافی داشته باشند؟ و چگونه ممکن است که یکی از ایشان دست بکاری زند که خارج از رویه بوده و موجب آزار دیگری گردد؟ این، مجامله و تعارف نیست که فاطمه در وصیت خود به علی گفت: «یا ابن عم ما عهدتني كاذبه ولا خائفه ولا خالفتك منذ عاشرتنا...» یعنی «ای پسر عم، هرگز ندیدی که در این مدت، بتو دروغی گفته و یا در امری با تو مخالفت کرده باشم...» به وصایای زهرا در همین کتاب مراجعه کنید. مترجم. [۵۷] بی‌شک داستان اختلاف علی با فاطمه‌ی ساخته‌ی دشمنان

اهل بیت است. زیرا چگونه تصور می‌شود که این دو با آن مقام عصمت و عظمت، با یکدیگر اختلافی داشته باشند؟ و چگونه ممکن است که یکی از ایشان دست بکاری زند که خارج از رویه بوده و موجب آزار دیگری گردد؟ این، مجامله و تعارف نیست که فاطمه در وصیت خود به علی گفت: «یا ابن عم ما عهدتني كاذبه ولا خائفه ولا خالفتك منذ عاشرتني...» یعنی «ای پسر عم، هرگز ندیدی که در این مدت، به تو دروغی گفته و یا در امری با تو مخالفت کرده باشم...» به وصایای زهرا کتاب مراجعه کنید.

مترجم. [۵۸] عمرو بن هشام، همان ابو جهل است و نام دختر وی «جویریة» بود. وی به اسلام گروید و با پیامبر خدا، بیعت کرد و چون علی از ازدواج با او منصرف گشت، همسر عتاب بن اسید، امیر مکه شد و از او، صاحب پسری بنام عبدالرحمن گردید که در جنگ جمل کشته شد و چون عتاب در گذشت جویریة به همسری مردی، بنام ابان بن سعید عاص درآمد. مولف. [۵۹] آیه ۳۱ سوره مدثر- قرآن مجید. [۶۰] آیات ۴۳-۴۶ سوره دخان قرآن مجید. [۶۱] آیه ۷ سوره حشر قرآن مجید. [۶۲] آیه ۵۳ سوره احزاب قرآن مجید. [۶۳] مقصود از شیخین، مسلم و بخاری است. [۶۴] آیه مباهله: «...فقل تعالوا ندع أبناءكم وأبناءكم و نساءكم و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل...» آیه ۵۴ سوره آل عمران قرآن مجید یعنی: «... بگو (ای پیامبر) نصاری نجران را که بیاید آماده شویم، ما، پسران و زنان و خودمان و شما، پسران و زنان و خودتان گرد آییم (و بدرگاه حق) ناله و زاری کنیم و لعنت خدای را بر دروغگویان مسئلت نماییم.» (سوره آل عمران آیه ۶۰)- ملاحظه می‌شود که در این آیه، علی، نفس پیامبر به حساب آمده و مقصود از کلمه «خودمان» پیامبر و علی بن ابی طالب است که از این دو تن، در قرآن مجید، به کلمه «خودمان» تعبیر شده است.

مترجم. [۶۵] قیله: نام مادر بزرگ افتخارآمیز دو طایفه نیرومند اوس و خزرج در مدینه بوده و حضرت زهرا سلام الله علیها برای تحریک انصار، با این نامشان خوانده. مترجم. [۶۶] مولف قسمت‌هایی از خطبه حضرت زهرا سلام الله علیها را ذکر ننموده است: لیکن دریغ آمد که چنان سخنان والا- را که خودسندی ارجمند است، ناقص گذارم، از این رو ترجمه کامل آن نوشته شد و بخش‌هایی که در متن نیامده با این علامت () مشخص گردید. و اینک متن کامل عربی خطبه شریفه نیز برای آن دسته از خوانندگان گرامی که بخواهند از آن استفاده کنند، آورده و باز قسمت‌هایی که در کتاب نبود با همان علامت بالا ممتاز می‌نماید، مترجم. «فی کتاب بلاغات النساء قال الامام ابوالفضل احمد بن طاهر: «لما اجتمع ابوبکر رضی الله عنه علی منع فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم «فدک» و بلغ ذلک فاطمه، لاثت خمارها علی راسها و اقبلت فی لمة من حفدتها تطا ذیولها ما تخرم من مشیه رسول الله صلی الله علیه و سلم شیئا، حتی دخلت علی ابی بکر و هو فی حشد من المهاجرین والانصار، فیطت دونها ملائنه، ثم انت انه اجهش القوم لها بالبكاء و ارتج المجلس فامهلت حتی سکن نشیج القوم و هدات فورتهم، فافتتحت الکلام بحمد الله و الصلوه علی رسول الله صلی الله علیه و سلم، فعاد القوم فی بکائهم، فلما امسکوا عادت فی کلامها فقالت: الحمد لله علی ما انعم و له الشکر علی ما الهم و الثناء بما قدم، من عموم نعم ابتداها و سبوغ آلاء اسداها و تمام نعم و الاها، جم عن الاحصاء عددها و نای عن الجزاء امدها و تفاوت عن الادراک ابدھا و ندبھم لا سترادتها بالشکر لا اتصالھا و استحمد الی الخلاق باجزالھا و ثنی بالنذب الی امثالھا و اشھدان لا الہ الا الله وحده لا شریک له، کلمه جعل الاخلاص تاویلھا و ضمن القلوب موصولھا و انار فی التمفکین معقولھا، الممتنع من الابصار رویته و من الالسن صفتھ و من الالوھام کیفیتھ، ابتدا الاشیاء لا من شیئی کان قبلھا و انشاھا بلا احتذاء امثله امتثلھا، کونها بقدرتھ و ذراھا بمشیتھ، من غیر حاجه منه الی تکوینھا و لا فائده له فی تصویرھا الا تثبیتا لحکمتھ و تنبیھا علی طاعتھ و اظهارا لقدرتھ و تعبدا لبریتھ و اعزازا لدعوتھ، ثم جعل الثواب علی طاعتھ و وضع العقاب علی معصیتھ، زیاده لعباده علی نعمتھ و حیاشه لهم الی جنتھ و اشھدان ابی محمدا عبده و رسولھ، اختاره و انتجبه قبل ان ارسله و سماه قبل ان اجتباه و اصطفاه قبل ان ابتعثه، اذا الخلاق بالغیب مکنونه و بستر الاھاویل مصونه و بنهایه العدم مقرونه، علما من الله تعالی بمال الامور و احاطه بحوادث الدهور و معرفه بمواقع المقدور، ابتعثه الہ تعالی اماما لامره و عزیمه علی امضاء حکمه و انفاذا لمقادیر حتمه، فرات الامام فرقا فی ادیانھا عکفا علی نیرانھا عباده لاوئانھا منکره له مع عرفانھا، فانار الله تعالی بابی محمد صلی الله علیه و سلم ظلمھا و کشف عن التوب بهما و جلی عن

الابصار غممها و قام فى الناس بالهدايه و انقذهم من الغوايه و بصرهم من العمايه و هداهم الى الدين القويم و دعاهم الى الصراط المستقيم، ثم قبضه الله اليه قبض رافه و اختيار و رغبته و ايثار، فمحمد صلى الله عليه و آله و سلم عن تعب هذه الدار فى راحه قد حف بملائكته الابرار و رضوان الرب الغفار و مجاوره الملك الجبار، صلى الله عليه و آله و سلم و امينه على وحيه و صفيه و خيرته من الخلق و رضيه و السلام عليه رحمه الله و بركاته. (ثم التفت الى اهل المجلس و قالت): انتم عباد الله نصب امره و نهيه و حملة دينه و وحيه و امنا الله على انفسكم و بلغاوه الى الامم و زعيم حق له فيكم و عهد قدمه اليكم و بقيه استخلفها عليكم، كتاب الله الناطق و القرآن الطادق و النور الساطع و الضياء اللامع بينه بصائره، منكشفه سرائره و متجليه ظواهره مغتبط به اشياعه، قائد الى الرضوان اتباعه، مود الى النجاه استماعه، به تنال حج الله المنوره و عزائمه المفسره و محارمه المخدره و بيناته الجاليه و براهينه الكافيه و فضائله المندوبه و رخصه الموهوبه و شرايعه المكتوبه فجعل الايمان تطهيرا لكم من الشرك و الصلوه تنزيها لكم عن الكبر و الزكاه تركيه للنفس و نماء فى الرزق والصيام تثبيتا للاخلاص و الحج تشييدا للدين و العدل تنسيقا للقلوب و طاعتنا نظاما للمله و امامتنا امانا من الفرقه و الجهاد عزا للاسلام و ذلّا- لاهل الكفر و النفاق و الصبر معونه على استيجاب الاجر و الامر بالمعروف و النهي عن المنكر مصلحه للعامه و برا بالوالدين و قايه من السخط وصله الارحام منساه فى العمر و القصاص حقنا للدماء و الوفاء بالنذر تعريضا للمغفره و توفيه المكاييل و الموازين تغييرا للبئس و النهي عن شرب الخمر تنزيها عن الرجس و اجتناب القذف حجابا عن اللعنه و ترك السرقة ايجابا للعهده و حرم الله الشرك اخلاصا له بالربوبيه، (فاتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون) و اطيعوا الله فيما امركم به و نهاكم عنه (فانما يخشى الله من عباده العلماء) ثم قالت عليها السلام: ايها الناس اعلّموا انى فاطمه و ابى محمد صلى الله عليه و سلم، اقول عودا و بدء و لا اقول ما اقول غلطا و لا افعل شططا، (لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين روف رحيم). فان تعزوه و تعرفوه تجدوه ابى دون نساءكم و اخا ابن عمى دون رجالكم و نعم المغرى اليه فبلغ الرساله صادعا بالنداره مائلا عن مدرجه المشركين ضاربا ثبجهم آخذا بكظمهم داعيا الى سبيل ربه بالحكمه و المواعظه الحسنه، يكسر الاصنام و ينكث الهام، حتى انهزم الجمع و وولوا الدبر حتى تفرى الليل عن صبحه و اسفر الحق عن محضه و نطق زعيم الدين و خرس شقايق الشياطين و طاح و شيط النفاق و انحلت عقده الكفر و الشقاق و فهم بكلمه الاخلاص فى نفر من البيض الخماص و كنتم على شفا حفره من النار مذقه الشارب و نهزه الطامع و قبسه العجلان و موطىء الاقدام تشربون الطرق و تفتاتون القذاذله خاسئين تخافون ان يتخطفكم الناس من حولكم فانقذكم الله تبارك و تعالى بابى محمد صلى الله عليه و سلم، بعد اللتيا و التى و بعد ان منى بهم الرجال و ذوبان العرب و مرده اهل الكتاب (كلما اوقدوا انارا للحرب اطفأها الله) (او نجم قرن للشيطان و فغرت فاغره من المشركين قذف اخاه فى لهواتها فلا ينكفى حتى يطا صماخها باخمصه و يخذلها بسيفه مكدودا فى ذات الله مجتهدا فى امر الله قريبا من رسول الله سيدا فى اولياء الله مستمرا ناصحا مجدا كادحا و انتم فى بلهنيه من العيش و ادعون فاكهون آمنون ترتبصون بنا الدوائر و تتوكفون الاخبار و تنكصون عند النزال و تفرون عند القتال. فلما اختار الله لنبه دار انبيائه و ماوى اصفائه ظهر فيكم حسيكه النفاق و سمل جلباب الدين و نطق كاظم الغاوين و نبغ حامل الاقلين و هدر فنيق المبطلين فخطر فى عرصاتكم و اطلع الشيطان راسه من مغرزا تفابكم فالفاكم لدعوته مستجيبين و للعهده فيه ملاحظين، ثم استهضكم فوجدكم خفافا و احمشكم فالفاكم غضابا فوسمتم غير ابلكم و اوردتم غير شربكم هذا و العهد قريب و الكلم رحيب والجرح لما يندمل و الرسول لما يقبر، ابتدارا زعمتم خوف الفتنة (الا فى الفتنة سقطوا وان جهنم لمحيطه بالكافرين) فهيها منكم؟ و كيف بكم و انى توفكون؟) و كتاب الله بين اظهركم، اموره و احكامه زاهره و اعلامه باهره و زواجه لائح و اوامره واضحه قد خلقتموه و راء ظهوركم، ارغبه عنه تدبرون، ام بغيره تحكمون؟ (بئس للظالمين بدلا و من يتبغ غير الاسلام دينا فلن يقبل منه و هو فى الآخرة و من الخاسرين) تم لم تبلثوا الى ريث ان يسكن نفرتها و يسلس قيادها ثم اخذتم تورون و قدتها و تيجون جهرتها و تستجيبون لهتاف الشيطان الغوى و اطفاء انوار الدين الجلى و اهماد سنن النبى الصفى. تسرون حسوا فى ارتغاء و تمشون لاهله و ولده فى الخمر و الضراء و نصبر منكم على مثل حزالمدى و حز السنان فى الحشاء) و انتم

تزعمون الان ان لا- ارث لی (افحکم الجاهلیه ییغون و من احسن من الله حکما لقوم یرقنون) افلا- تعلمون؟! بلی، قد تجلی لکم کالشمس الضاحیه انی ابنته، ایها المسلمین. أأ غلب علی ارثی؟ یابن ابی قحافه، افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی؟ لقد جئت شیئا فریا افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم؟ اذ یقول: (و ورث سلیمان داود) و قال فیما اختص من خبر یحیی بن ذکریا علیهما السلام: (رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب) و قال: (و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله) و قال: (یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین) و قال: (ان ترک خیرا الوصیه للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین) و زعتم الا حظوه لی و لا ارث من ابی و لا رحم بیننا، افخصکم الله بایه اخرج منها ابی صلی الله علیه و سلم ام تقولون اهل ملتین لا یتوارثان؟ اولست انا و ابی من اهل مله واحده، ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی و ابن عمی؟ فدونکها مخطومه مرحوله تلقاک یوم حشرک، فنعم الحکم الله و الزعیم محمد و الموعد القیامه و عند الساعه یرسل المبتلون و لا ینفعکم اذ تنومون (لکل نبا مستقر و سوف تعلمون من یتیه عذاب یرزیه و یحل علیه عذاب مقیم) (ثم رمت بطرفها نحو الانصار فقالت: یا معشر الفتیة و اعضاء المله و حضنته الاسلام ما هذه الغمیزه فی حقی و النسه عن ضلامتی؟! اما کان رسول الله ابی یقول: «المرء یحفظ فی ولده» سرعان ما احدثتم و عجلان ذاء، اهاله و لکم طاقه بما احاول و قوه علی ما اطلب و ازاول. اتقولون مات محمد صلی الله علیه و سلم فخطب جمیل استوسع و هیه و استنهر فتقه و انفتق رتقه و اظلمت الارض لغیبه و کسفت النجوم لمصیبه و اکدت الامل و خشعت الجبال و اضعی الحریم و ازیلت الحرمه عند مماته. فتلك و الله النازله الکبری و المصیبه العظمی لامثلها نازله و لا بائقه عاجله اعلن بها کتاب الله جل ثناءه فی افیتکم فی ممساکم و مصحبکم هتافا و صراخا و تلاوه و الحانا و لقبه ما حل بانبیاء الله و رسله، حکم فصل و قضاء حتم (و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقیبه فلن یضر الله شیئا و سیحزی الله الشاکرین.) ایها بنی قیلله، أأ هضتم تراث ابی و انتم بمرای منی و مسمع و متندی و مجمع، تلسبکم الدعوه و تشملکم الخبره و انتم ذو الاعداد و العده و الاداه و القوه و عندکم السلاح و الجنه توافیکم الدعوه فلا تجیبون و تاتیکم الصرخه فلا تغیبون و انتم موصوفون بالكفاح معروفون بالخیر و الصلاح و النخبه التي انتخبتم و الخیره التي اختیرت، قاتلتهم العرب و تحملتم و الکدو التعب و ناطحتم الامم و کافحتم البهم، لا نبرح او تبرحون نامرکم فتاتمرون حتی اذا دارت بنارحی الاسلام و درحلب الایام و خضعت نعره الشریک و سکت فورہ الافک و خدمت نیران الکفر و هدات دعوه الهرج و استوسق نظام الدین، فانی حرتم بعد البیان و اسرتم بعد الاعلان و نصکتهم بعد الاقدام و اشرکتهم بعد الایمان. الاتقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول و هم بدوواکم اول مره اتخشونهم و الله احق ان تخشوه ان کنتم مومنین. الاقداری قد اخلدتم الی الخفض و ابعدم من هو احق بالبسط و القبض و خلوتم بالدعه و نجوتم من الضیق بالسعه فمجمتم ما وعیتم و دسعتم الذی تسوغتم) فان تکفروا انتم و من فی الارض جیمعا فان الله لغنی حمید الاوقد قلت ما قلت علی معرفه منی بالخذله التي خامرکم والغدره التي استشعرتها قلوبکم و لكنها قبضه النفس و بثه الصدر و نقشه الغیظ و تقدمه الحجه. فدونکها، فاستبقوها دبره الظهر، نقبه الخف، باقیه العار، موسومه بغضب الله و شنار الابد موصوله بنار الله الموقده التي تطلع علی الافئده، فبعین الله ما تفعلون و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و انا ابنه نذیر لکم بین یدی عذاب شدید فاعملوا انا عاملون و انتظروا انا منتظرون. [۶۷] حجون، نام کوهی است در مکه، که رسول خدا، پس از درگذشت ابوطالب، در آنجا می رفت و در صحاح آمده که حجون جایی که حجون جایی است که قبر ابوطالب در آنجا واقع است. مجمع البحرین. [۶۸] آیه ی ۶۲، سوره ی انفال قرآن مجید. [۶۹] آیه ی ۲۴ سوره اسراء قرآن مجید. [۷۰] آیه ۱۷۵ سوره بقره قرآن مجید. [۷۱] بکائین: جمع بکاء و صیغه مبالغه از مصدر بکاء و به معنی بسیار گریه کنندگان است. [۷۲] مؤذن مخصوص پیامبر [۷۳] حضرت زهرا بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) و پس از بیعتی که گروهی با ابوبکر نمودند، بلافاصله برای احقاق حق شوهر خود امیرالمومنین علیه السلام اقدام نمود. مترجم. [۷۴] برحسب مقررات اسلامی، سرزمینی که به جنگ و ستیز، از کفار گرفته شود و به اصطلاح «مفتوحه عنوه» باشد همه مسلمانان در آن حق دارند، اما در صورتی که برای تصرف آن، از نیروی نظامی استفاده نشود،

«فیئ» بوده و به پیامبر و جانشینان او اختصاص خواهد داشت. - مترجم. [۷۵] این، کذب محض است که ابوالحسن علیه السلام از قول پیامبر، چنین نقل کرده باشد، زیرا که باجماع مورخان شیعه و سنی، علی یکی از شهود فاطمه، در این دعوی بود و فدک را، ملک فاطمه می دانست، پس چگونه ممکن است، چیزی از پیامبر روایت کند که بر خلاف آن باشد. مترجم. [۷۶] از سخنان ابن ابوالحدید که در متن داخل شد، چنین برمی آید که: ابوبکر، ادعای فاطمه را پذیرفت، که فدک را رسول خدا در زمان حیات خود، بوی بخشیده بوده است، النهایه گفت: چون اموال فاطمه متعلق به پدرش بوده و در آن، حق تصرف داشته است در آمد آن را، مازاد بر مخارج خانواده ی فاطمه، صرف در مصالح مسلمانان می کرده است. اما جای این پرسش باقی است، که اگر پیامبر حق تصرف در اموال دختر خود داشت، از چه رو ابوبکر چنین کرد و فاطمه را از تصرف در ملک خود ممنوع نمود؟ او که چنین حقی نداشت. ابن ابوالحدید، پس از آن می نویسد: فاطمه پذیرفت که فدک در دست ابوبکر باقی باشد، بشرط آنکه در آمد آنجا را مازاد بر مخارج اهل بیت، در میان مسلمانان تقسیم نماید. این سخن وی نیز قابل قبول نیست در حالی که با جماع مورخان، فاطمه هیچ وقت با ابوبکر به مصالحه نرسید و تا آخرین ساعات رسیدگی خود، از او و رفتارش ناخشنود باقی ماند و از پس هر نماز، به وی و رفیقش فاروق، نفرین می کرد. مترجم. [۷۷] چگونه بود که ابوبکر از حضرت زهرا سلام الله علیها، در عویش، شهادت شهود مطالبه کرد؟ مگر خداوند متعال در آیه تطهیر، بر عصمت و بی گناهی فاطمه و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، شهادت نداده است؟ پس چگونه بود که ابوبکر در صحت ادعای فاطمه، تردید کرد؟ و علاوه او حق نداشت که در برابر سخن حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام که فدک را ملک فاطمه می دانست، طرف دعوی قرار گیرد، مگر پیامبر نفرموده بود: «علی مع الحق و الحق مع علی یدور حیثما دار» یعنی: علی با حق و حق با علی است. باری و بقول خود فاطمه، سلام الله علیها. «فدونکها مخطومه مرحوله تلقاح یوم حشرک فنعم الحکم الله و الزعیم محمد و الموعد القیامه و عند الساعه یخسر المبطلون» یعنی: «حال که چنین است، پس بگیری آن را، همچون مرکبی مهار کرده و جهاز بر نهاده، اما روز حشری هم هست و با تو رو در رو خواهد گردید که خداوند چه خوش داوری است و محمد چه نیکو مدعی و دادخواهی و رستاخیز چه نیکو میعادگاهی! در آن زمان است که پایمال کنندگان حقوق مردم، زیان خواهند کرد.» - مترجم. [۷۸] آیه ۴۲ سوره انفال قرآن مجید. [۷۹] به ترتیب، آیات ۵۳ و ۵۷ سوره ی احزاب و آیه ی ۶۲ سوره توبه و آیه ۱۳ سوره ممتحنه قرآن مجید. [۸۰] خواننده ی عزیز به خاطر دارد که پیش از این نقل شد که فاطمه سلام الله علیها، تا آخرین ساعات حیات خود، نسبت به ابوبکر ابراز خصومت و نارضائی نمود، حتی به خود او فرمود: «بدانید که من خدای و فرشتگان او را گواه می گیرم که از شما راضی نیستم و شکایت شما را بخدا خواهم کرد و پس از هر نماز، نفریتان خواهم نمود.» - مترجم. [۸۱] سخنان عمر بن عبدالعزیز خالی از اضطراب نیست، از یک طرف، گوید: فدک را رسول خدا به فاطمه بخشید و منافع آن را، به ابناء السبیل، اختصاص داد. و از طرف دیگر، گوید: پس از آنکه من فدک را کلا مالک گردیدم و با آنکه نهایت علاقه را به آن جا، دارم، اما می خواهم آن را در همان مصرف که بود، قرار دهم و به این سبب، آن را به اولاد علی از فاطمه بازگرداند و به تصرف ایشان داد، در حالیکه بنا بر همین نقل، مصرف عواید فدک، ابناء السبیل معین شده بود و اولاد فاطمه که ابناء السبیل نبودند و در هر حال، به گفته عمر بن عبدالعزیز، نفیا و اثباتا، اعتباری نیست. - مترجم. [۸۲] فاطمه، سلام الله علیها، روایت کرده که به دنبال نزول آیه شریفه «و آت ذالقربا حقه» پدرم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، فدک را به من بخشید حال، برحسب روایتی که در متن کتاب آمده، اگر ابوبکر آماده بود که سخن فاطمه را بپذیرد و تصدیق کند و بر طبق آن رفتار نماید، پس چگونه بود که از وی مطالبه شهود کرد و با آنکه علی و ام ایمن شهادت دادند، باز نپذیرفت؟ و از این جا می توان دریافت که این مطالب، برای تبرئه ابوبکر ساخته و پرداخته شده است. [۸۳] کذب این داستان، برای همه کس آشکار است، زیرا که باجماع مورخان، فاطمه تا آخرین ساعات زندگانی غم آلوده ی خود، از ابراز مظلومیت خویش و تنفر نسبت به متجاوزین به حقوقش دست برنداشت، حتی اعلام کرد که شکایت ایشان را، نزد پدر خود خواهد نمود و علاوه وصیت کرد تا جنازه اش مخفیانه تجهیز شود واحدی از آنان که

بر او ستم کردند، به جنازه‌اش حاضر نشوند. پس با این حال، چگونه ممکن است که فاطمه ابوبکر را مانند رسول خدا، از همه داناتر بخواند و چگونه ممکن است که وی با این تعبیر، از کرده‌ی خود نسبت به ابوبکر و از ادعای خود، پشیمانی ابراز نماید؟؟!»- مترجم. [۸۴] صحت نخستین جمله این عبارت، بدون تردید مورد قبول است، اما جمله دوم آن، هم چون حبابی است که از جریان نسیم تفکر و تامل، محو و نابود می‌گردد، فاطمه، بانویی است که خداوند متعال در آیه تطهیر، به عصمت و طهارتش گواهی داده و دیگر، چه جای آن است که در قبول سخن و ادعایش، گواهی بخواهند و با این ترتیب، در صحت و صدق گفتارش تردید کنند.- مترجم. [۸۵] اینک، متن عربی سخنان حضرت فاطمه را برای خوانندگان علاقمند، می‌آوریم. لما اشد عليها المرض، اجتمعت اليها نساء المهاجرين و الانصار ليعدنّها، فسلمن عليها و قلن لها: كيف اصبحت من علتك يا بنت رسول الله صلى الله عليه و سلم؟ فحمدت الله تعالى، و صلت على ايها و قالت: «اصبحت والله عائفه لدنيا كن، قاله لرجالكن، لفظتهم بعدان عجمتهم، و شناتهم بعدان سبرتهم، فقبحا لفلول الحد و اللعب بعد الجد و قرع الصفا و صدع القناه و خطل الاراء و زلل الاهواء لبئسما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله عليهم و فى العذاب هم خالدون، لاجرم والله لقد قلدتهم ربقتها و حملتهم او بقتها و شنت عليهم غارتها فجعدا و عقرا و بعدا للقوم الظالمين و يحهم انى زعزعوها عن رواسى الرساله و قواعد النبوة و الدلاله و مهبط الروح الامين و العالمين بامور الدنيا و الدين الا ذلك هو الخسران المبين و مال الذى نعموا من ابى الحسن؟ نعموا منه والله نكير سيفه و قله مبالاته بحتفه و شده و طاته و نکال وقعته و تنمره فى ذات الله عزوجل و تالله لو مالوا عن المحجه اللاتحه و زالوا عن قبول الحجه الواضحه لردهم اليها و حملهم عليها و تالله لو تكا فواعن زمان نبذه اليه رسول الله صلى الله عليه و سلم لساربههم سيرا سحجا لا يكلم خشاشه و لا يكل سائره و لا يميل راكبه و لا وردهم منها نميرا صافيا رويا فضفاضا تطفح ضفتاه و لا يترنق جانباه و لا صدرهم بطانا و نصح لهم سرا و اعلانا و لم يكن يتحلى من الغنى بطائل و لا يحظى من الدنيا بنائل غير رى الناهل و شبعه الكافل و لبان لهم الزاهد من الراغب و الصادق من الكاذب: «و لو ان اهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الارض ولكن كذبوا فاخذناهم بما كانوا يكسبون»، «والذين ظلموا من هولاء سيصيبهم سيئات ما كسبوا و ما هم بمعجزين» الا علم فاستمع و ما عشت اراك الدهر عجبا و ان تعجب فعجب قولهم ليت شعري الى اى لجا لجاوا و الى اى سناد استندوا و على اى عماد اعتمدوا و باى عروه تمسكوا و على اى ذريه قدموا و احتنكوا «لبئس المولى و لبئس العشير و بئس للظالمين بدلا». استبدلوا والله الزنا بى بالقو ادم و العجز بالكاهل فرغما لمعاطس قوم يحسبون انهم يحسنون صنعا «الا- انهم هم المفسدون ولكن لا- يشعرون» و يحهم «افمن يهدى الى الحق احق ان يتبع ام من لا يهدى الا ان يهدى فما لكم كيف تحكمون». (اما لعمري لقد تعحت فنظره ريثما تنتج ثم احتلبوا ملاء القعب دما عبيطا و ذعافا مبيدا هنالك يخسر المبطلون و يعرف التالوم غب ما اسس الاولون ثم اطيوا عن دنياكم انفسا و اطمانوا للفتنه جاشا و ابشروا بسيف صارم و سطوه معتد غاشم و هرج شامل و استبداد من الظالمين يدع فينكم زهدا و جمعكم حصيدا. (فياحسر لکم و انى بکم و قد عميت علیکم انلزمکموها و انتم لها کارهون). تذکر: قسمت اخیر سخنان حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیها، که با علامت () مشخص شده، در متن کتاب نیامده بود، لیکن برای مزید آورده شد و در ترجمه‌ی فارسی آن نیز آن قسمت، با همان علامت بالا، ممتاز گردید. [۸۶] از حضرت صادق روایت شده، که فاطمه رضی الله عنها، سوم جمادی الاخری سال یازدهم هجری وفات نمود و نیز روایت شده که وفات او، در دهه آخر جمادی الاخری اتفاق افتاده و برخی دیگر از روات، مرگ او را شب یکشنبه سیزدهم ربیع الاخر نوشته‌اند و از ابن عباس منقولست که فاطمه در بیست و یکم رجب در گذشت ولی بر حسب روایت مدائنی و واقدی و ابن عبدالبر در استیعاب و حاکم در مستدرک، وفات آن حضرت شب سه‌شنبه سوم رمضان بوده است. [۸۷] مشهور است که این ابیات را حضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام، در سوک همسرش، فاطمه زهرا سلام الله علیها، می‌خواند است.- مترجم. [۸۸] استرجاع، در اصطلاح، گفتن جمله شریفه «انا لله و انا الیه راجعون» است.- مترجم. [۸۹] یعنی: «ما از آن خداوندیم و بسوی او هم باز گردانده‌ایم». [۹۰] این حدیث، دورغین به آن سبب جعل شده که بگویند، محبوب‌ترین اهل بیت نزد رسول خدا، فاطمه سلام الله علیها، نبود، بلکه عایشه دختر ابوقحافه و

امامه دختر زینب از وی محبوب‌تر بودند. - مترجم. [۹۱] در محل دفن زهرا اختلاف است: برخی گویند که وی در خانه‌اش به خاک سپرده شد و برخی دیگر، مدفن او را، بقیع دانسته و نوشته‌اند که: علی در کنار قبر زهرا، صورت چند قبر بساخت، تا کسی از موضع دفن وی آگاه نشود. ولای الا مور تدفن سرا بضعه المصطفی و یغفی ثراها و ثوت لایری لها بعد مثنوی ای قدس یضمه مئاها یعنی: از چه جهت، پاره‌ی تن پیامبر شبانه به خاک سپرده شد؟! آری، به خاک سپرده شد ولیکن هیچکس را از مزارش آگاهی نیست. وه، که چه طهارت و قداستی در آغوش آن خاک آرمیده است! [۹۲] ترجمه: «می‌بینم، که دنیا بر من، ملال‌افزا شده، آری گرفتاران دنیا تا واپسین روز زندگی ملول و گرفتارند. جمعیت خاطر همه‌ی دوستان را، پریشانی جدایی، به دنبال است و چه اندکند آنها، که از فراق، داغ بر دل نباشند. بر دل من، داغ جدایی فاطمه، بعد از سوک پیامبر خدا، دلیل است، که هیچ دوستی، برای آدمی، پایدار نخواهد ماند.» [۹۳] ترجمه: «مرا چه شده، که بر خاک عزیزان، گریان می‌گذرم و بر تربت محبوب، سلام می‌دهم، لیکن جواب نمی‌گویند ایا ای تربت محبوب چه شده، که پاسخ این خواننده را نمی‌دهم، مباد که محبت دوستان بر دلت خستگی آورده باشد.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوت های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی

بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت : ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا : ۵۳-۵۳۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».